

نهاد مرجعیت شیعه آبان ۱۳۲۵ - خرداد ۱۳۴۹ش

صفاءالدین تیرانیان

درآمد

خاستگاه تاریخی پیوند و مناسبات دو کشور ایران و عراق به گذشته دور بازمی‌گردد. ظهور «اسلام» و برآمدن «تشیع» به تقویت این ارتباط در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی انجامید و به آن صبغه ایدئولوژیک بخشید. حضور ایرانیان در بین‌النهرین ریشه در باور ژرف آنان به اعتاب مقدسه دارد. تکوین صفویه در ایران زمین و سلطه ترکان بر عراق عرب، وضعیت نوینی را پدید آورد. به‌رغم بروز اختلاف و درگیری دو امپراتوری قدرتمند اسلامی در منطقه، تعامل میان ایران صفوی و عراق عثمانی در ابعاد مختلف تداوم یافت و با رسمیت یافتن مذهب شیعه اثنی‌عشری در عصر صفویه، پیوندهای یادشده به ویژه با ناحیه فرات مرکزی (میانه) شکل نوین و گسترده‌تری به خود گرفت. وجود قبور متبرک در شهرهای مقدس، همچنین ضرورت فراگیری و فرادهمی آموزه‌های اسلامی، باعث مهاجرت جمع کثیری از عالمان و به تبع آن شیعیان به عتبات عالیات شد.

سلاطین ایران از دیرباز، به روزگار صفویه به عمران بناهای متبرک، احداث عمارتها، بازسازی و نوسازی بارگاه امامان (علیهم‌السلام) و اصحاب آنان توجه خاصی را مبذول داشتند. شاه اسماعیل در سفرش به کربلا دستور طلاکاری بخشهایی از روضه حسینی را داد، همین‌طور شمار دوازده قندیل طلا به محوطه اطراف ضریح هدیه شد. افزون بر آن کار ساخت شبکه‌ای از جنس نقره برای قبر شریف آغاز گردید. بی‌مناسبت نیست دانسته شود ساختمان فعلی حرم شریف کاظمین یادگار شاه اسماعیل صفوی است و چهار مناره مرقد مطهر امامان کاظم و جواد (علیهم‌السلام) به دستور وی احداث گردید.^۱

با آغاز تأسیس سلسله قاجاریه، فرمانروایان این ایل نظر به باور عمیق و دل‌بستگی عاطفی شیعیان، همین‌طور ارادتمندی به ائمه هدی (علیهم‌السلام)، روند تعمیر و تزیین عتاب مقدسه را دنبال کردند. در زمانه فتحعلی‌شاه قاجار حرم امام حسین (ع) نوسازی شد؛ و پروژه مظلوم‌کردن گنبد در خلال سفر ناصرالدین‌شاه به عتبات کلید خورد؛ و پس از آن برنامه طلاکاری مناره‌ها آغاز گردید. طلاکاری دو گنبد امامان موسی کاظم و محمد جواد (علیهم‌السلام) طرح پسین بود. اقدامات عمرانی که با شدت و ضعف ادامه یافت. سپردن مأموریت حمل خشته‌های طلای گنبد‌های منور امامان علی‌النقی و حسن عسکری (علیهم‌السلام) به علیرضا عضدالملک از سوی ناصرالدین‌شاه، نمونه برجسته‌ای از اهتمام یاد شده است.^۲

نیم‌نگاهی به برخی مقابر نجف‌اشرف و کربلای معلی، مکان خاکسپاری برخی شاهان، شاهزادگان، حکمرانان، وزیران و سیاست‌پیشگان ایرانی مانند: عضدالدوله دیلمی و فرزندش شرف‌الدوله، سلطان حسن جلایر و فرزندش، شاه‌عباس صفوی، محمدشاه قاجار، کیومرث میرزا فرزند فتحعلی‌شاه قاجار، محمدحسن امین‌الضرب، ملک‌شاه، سلطان اویس جلایر و فرزندانش سلطان حسین و سلطان احمد، شاهزاده محمدعلی فرزند فتحعلی‌شاه، عمادالدوله، مظفرالدین‌شاه قاجار، محمدعلی‌شاه قاجار، احمدشاه قاجار، شاهزاده محمدحسن میرزا، میرزا تقی‌خان امیرکبیر و... نشان‌دهنده اعتقاد آنان به خاندان عصمت و طهارت دارد.

عصر صفویه از منظری دیگر که بستر شکل‌گیری حوزه و مدارس علمیه در ایران را موجب آمد، نیز حائز اهمیت است. پیش از برآمدن صفویان، ایران فاقد حوزه علمیه رسمی بود. حوزه‌های قم و مشهد کم‌رنگ و ضعیف بودند. شاهان صفوی که مشروعیت خود را وامدار تشیع بودند با کمک شایان خود مبادرت به تأسیس و ترویج مدارس علمیه نمودند. مهاجرت جمعی از عالمان برجسته جبل عامل و درصدر آنان محقق کرکی و شیخ بهایی از لبنان به ایران باعث رونق مراکز تعلیم و تعلم در اصفهان شد. محقق کرکی به روزگار شاه‌اسماعیل اول به ایران آمد و از منزلت والایی در دربار صفویه بهره‌مند شد.

گفته شده است که شاه‌اسماعیل سالانه مبلغ هفتاد هزار دینار برای اداره طلاب و خرجکرد مدارس علمی دینی در اختیار او قرار می‌داد. بنا به قولی نیمی از شاگردان محقق کرکی بنا به دعوت وی به منظور ترویج تشیع به ایران آمدند. شمار عالمان لبنان که در عصر صفویه رهسپار ایران شدند حدود یکصد تن تخمین زده شده است. یادآور می‌شود شاه‌طهماسب خود را از ارادتمندان و مجریان اوامر محقق کرکی می‌دانست. اما شیخ بهایی در کودکی همراه پدرش به ایران آمد. وی



صرف نظر از فقه، اصول، حدیث و تفسیر، در کلام، ادبیات، ریاضیات، شعر و به قولی علوم غریبه دیگر تبحر داشت. شیخ بنا به استدعای شاه عباس نخستین رساله فارسی را نامبردار به جامع عباسی تحریر نمود. شاه عباس عنوان «شیخ الاسلام» را به او عطا کرد. شیخ آن اندازه مورد توجه سلطان قدرتمند صفوی بود که در سفر پیاده شاه به مشهد او را همراهی کرد. البته برخی عالمان شاخص جبل عامل مانند شهید ثانی و فرزندش دعوت ملوک صفویه برای حضور در ایران را نپذیرفتند، لیک بی شک ایران تشیع خود را مدیون علمای لبنان است.

بی تردید عالمان نامور شیعه در عصر صفویان صاحب نفوذ و اقتدار بودند. قدرتمندی‌ای که مستظهر به پشتیبانی شاهان و حاکمیت صفوی بود. موضوعی که در سالهای پسین تصحیح شد و از ارتباط آنان با شاه و درباریان به گونه محسوسی کاسته شد. در پی استقرار حکومت قاجار، شاهد ظهور فقها و مجتهدان تراز اول هستیم که منش و برخوردشان با زمامداران وقت نسبت به علمای سلف متفاوت بود و حکایت از اقتدار توأم با استقلال آنان داشت. اعظام و فحولی مانند: وحید بهبهانی، سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، میرزای قمی، ملا احمد نراقی، شیخ محمدحسن نجفی، شیخ مرتضی انصاری، میرزا محمدحسن شیرازی، آخوندخراسانی، سید محمدکاظم یزدی، میرزا محمدتقی شیرازی، شیخ فتح‌الله شریعت‌اصفهانی، سید ابوالحسن اصفهانی، میرزای نائینی و شیخ عبدالکریم حائری که شیوه خاصی را در پیشبرد امور مرجعیت و تعامل با حکومتگران پیشه کردند.

آنچه مسلم است آنکه نقش مراجع و علمای مقیم عتبات در رخدادها و تحولات اجتماعی - سیاسی ایران زمانه قجران پررنگ‌تر شد. واقعه رژی جلوه‌ای از موقعیت بلندمرتبه و نفوذ کلمه عالمان در جامعه را به نمایش نهاد. در این برهه شاهد دگرگونی فکری محسوسی در اندیشه سیاسی نخبگان دینی هستیم که جنبش مشروطیت ایران کمک فراوان به میانی‌تئوریک آن نمود. علمای شیعه نه تنها وقایع اتفاقیه پیرامون خود را با دقت و با «شم الفقاهه» ای که تقویت شده بود تیزبینانه تعقیب می‌کردند بلکه به جریان‌شناسی رخدادها نیز می‌پرداختند و سر نخ امور را پس پرده دنبال می‌کردند و افزون بر آن افق دید خود را به دوردستها معطوف کردند و مناطقی را در پهنای رصد خود قرار دادند که سابقه نداشت. رجال دین در معرض پرسشهایی از مستحذات واقع شدند. جامعه آپستین نوعی نوزایی فکری و در جست‌وجوی یافتن راهکارهایی به منظور عبور از موانع و گذار از مرحله‌ای به مرحله دیگر بود. نگاه مردم برای دریافت نسخه برونرفت از موقعیت بحران‌زای ما نحن فیه به عالمان ثقه و فرهیختگان زمان شناس بود.

هجوم نیروهای استعمارگران به بلاد اسلامی، مسلمانان را تکان داد و آنان را از خواب غفلت سراسیمه بیدار کرد. رخداد جنگ جهانی اول و یورش قوای انگلیسی به بین‌النهرین سرگیجه و خماری آنان را زدود و صفوف مسلمانان را بسامان کرد.

عالمان در نظر و عمل سازماندهی مردمی را عهده‌دار شدند. اتحاد و انسجام ملی و اسلامی که در مطلع سده بیستم و با رویداد نهضت مشروطه دستخوش اختلاف نظر و آسیب شده بود بار دیگر و به اندک زمانی التیام بخشیده شد. مرحله نوینی از جنب و جوش و خروش علمای شیعه در عرصه سیاست و رویارویی با نقشه‌های استعمارگران آغاز شده بود که تحول بی سابقه فرهنگی را ارمغان آورد.

واکنش علما نسبت به اشغال سرزمینهای اسلامی، حمله ایتالیا به لیبی و روسیه به ایران، به ویژه ورود نظامیان انگلیسی به جنوب عراق قاطع و فراگیر بود. آنان در صدور حکم جهاد بر ضد متجاوزان و وجوب دفاع از کشور کمترین تردیدی به خود راه ندادند.^۳ مراجع، مجتهدان و فضلا تنها به فراخوان مردم و تهییج آنان برای مقابله با متجاوزان بسنده نکردند بلکه خود پیشاپیش صفوف رزمندگان رهسپار جبهه نبرد شدند و ماهها کتف به کتف غیور مردان عشایر با پیاده نظام انگلیس جنگیدند.

ناکامی حاصل از جنبش مشروطیت ایران و سرخوردگی شماری از علما پس از حرکت جهاد (۱۹۱۴)، قیام نجف (۱۹۱۸)، انقلاب عراق (۱۹۲۰) و پسرلرزه‌های متأثر از آن که با توقع و انتظار آنان فاصله بسیار داشت باعث شد اساطین حوزه فقاقت به صورت جدی از دخالت در حوزه سیاست احتراز کنند. عده‌ای آن اندازه از شکستهای اخیر بیمناک شدند که بنا را بر پرهیز از هر نوع فعالیت سیاسی نهادند. این طیف بدین نحله و باور روی آورد که حکومت حق حضرت حجت (عج) است و منحصر به صاحب الامر (ارواحنافداه) می‌باشد، و ورود در عرصه سیاست جایز نیست و اقامه حکومت اسلامی در عصر غیبت کبری حرام است. عالمان شیعه از روی کار آمدن یک پادشاه غیرعراقی^۴ با گرایش طایفه‌ای و آلت فعل بریتانیا در

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: سلیم الحسینی. نقش علمای شیعه در رویارویی با استعمار ۱۹۰۰-۱۹۲۰م/۱۲۷۹-۱۲۹۹ ش. ترجمه محمد باهر، صفاءالدین تبرانیان. تهران، مؤسسه مطالعات

تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸. صص ۵۶-۷۱، ۸۷-۹۷.

۴. هر چند انتخاب فیصل (اول) اهل حجاز نیز مرهون ثبات قدم و استقامت عالمان شیعه در مخالفت با انتصاب حاکم انگلیسی بر عراق بود. برای فهم فقدان اراده سیاسی ملک فیصل، کافی است نیمنگاهی به برخی مفاد «عهدنامه بین اعلیحضرت پادشاه انگلیس و اعلیحضرت پادشاه عراق» که توسط عبدالرحمن النقیب (نخست‌وزیر عراق) و سرپرستی کاکس (نماینده پادشاه انگلستان) امضا شده است افکنده شود: ماده ۲: پادشاه عراق متعهد می‌شود مستخدم رسمی هیچ دولتی را جز اتباع عراق بدون توافق نظر با پادشاه انگلیس استخدام نکند... ماده ۴: پادشاه عراق تقبل می‌کند در کلیه مسائل مهمه مؤثر، در تعهدات بین‌المللی و مسالی و منافع و مصالح اعلیحضرت پادشاه انگلستان، هدایت و مصلحت‌بینی اعلیحضرت پادشاه انگلستان را که به وسیله مأمور عالی به عمل خواهد آمد، بپذیرد... ماده ۵: پادشاه عراق استوارنامه نمایندگان عراق در دول خارجه را پس از رضایت پادشاه انگلستان به انتخاب آنها صادر خواهد کرد. مسعود کوهستانی‌نژاد. چالشها و تعاملات ایران و عراق در نیمه نخست سده بیستم. تهران، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴. صص ۴۱۱-۴۱۸. این معاهده برای بیست سال در نظر گرفته شده بود.



بین‌النهرین و برکشیدن یک فزاق کودتاگر قلدر مستبد سکولار و لائیک، که بعدها مبدل به عنصر ضد‌دین شد، توسط انگلیس در ایران دل‌آزرده شدند. بازگشت آن‌گونه حضرات آیات میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی به عتبات پس از مهاجرت اعتراض‌آمیزشان به ایران، به روند دوری جستن حوزویان از سیاست شتاب فزون‌تر بخشید. پایتخت تشیع و حوزه مرکزی نجف‌اشرف، سالها رکود و بی‌تحریکی را تجربه کرد. وضعیتی که تا رحلت مرجع نامدار، سید ابوالحسن اصفهانی ادامه یافت.

شمع وجود میرزا محمدحسین نائینی در ۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۵۵ق/ ۲۴ مرداد ۱۳۱۵ش خاموش شد. بی‌شک از این برهه سید ابوالحسن اصفهانی که پیشتر نیز آوازه اجتهاد و فقاقت او زیانزد عام و خاص بود به ریاست عامه رسید. حضرت اصفهانی در ۱۳ آبان ۱۳۲۵ش دارفانی را وداع گفت. وی مدت یک دهه مرجع علمی‌الاطلاق و مقتدر شیعیان به‌شمار می‌آمد. در این برهه شاهد تعدد مراجع هستیم که هر یک از آنان مقلدانی داشتند. هرچند در این میان جایگاه و موقعیت سید حسین بروجردی متمایز از دیگران بود با فوت آیت‌الله العظمی بروجردی در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ش بسیاری نگاهها به سید حکیم معطوف شد. مرجعیت سید محسن حکیم از اواخر حیات استادش میرزای نائینی مطرح بود و با درگذشت ایشان قوت دیگر یافت. در پی وفات سید ابوالحسن اصفهانی بستر تقویت منزلت و گسترش آوازه سید حکیم به ویژه در عراق و شماری از کشورهای اسلامی و عربی افزایش یافت. با رحلت سید ابوالحسن اصفهانی به مدت ربع قرن نظاره‌گر فعالیت گسترده سید حکیم در خروج حوزه از انزوا و بازگرداندن مجدد اقتدار مراجع، همچنین بازسازی نهاد آسیب‌دیده مرجعیت هستیم. تکاپویی که به ویژه با خاموشی ستاره جان سید حسین بروجردی، به مدت کمتر از یک دهه به‌گونه خستگی‌ناپذیر ادامه یافت.

سعی نگارنده در نوشتار حاضر بر این است تا به اختصار نهاد مرجعیت شیعه از زمانه ارتحال سید ابوالحسن اصفهانی تا وفات سید حکیم با محوریت بررسی القبای اندیشه سیاسی، سیره و منش سید محسن مطمح بررسی واقع شود و به تشریح روزگار پرحادثه‌ای که در آن زیست اشاره شود. برهه حساسی که جهان اسلام، دنیای عرب و منطقه کمتر شاهد آن بود. سقوط امپراتوری بزرگ اسلامی عثمانی، حمله و اشغال برخی کشورهای اسلامی از سوی استعمارگران، وقوع جنگ بین‌الملل اول و دوم، غصب فلسطین و تأسیس کشور اسرائیل و نبردهای اعراب با آن، پیدایی و اوجگیری برخی جریانها و نحله‌های ایدئولوژیک و سیاسی جدید و شکل‌گیری احزاب و تشکلهای اسلامی و... نمونه‌ایی است از آنچه در این هنگامه رخ داد. سید حکیم از منظری یک مرجع استثنایی است که در دوره حیات خود صرف‌نظر از حاکمیت عثمانی و سلطه انگلیسی، زمامداری سه پادشاه (فیصل اول، غازی، فیصل دوم) و چهار رئیس‌جمهوری (عبدالکریم قاسم، عبدالسلام



عارف، عبدالرحمن عارف، احمد حسن البکر) را درک کرد. مرجع اعلایی که از ده فرزند ذکورش، هفت تن به شهادت رسیدند و سرآمد خاندانی که به «آل الفقاهه و الشهاده» سرشناسند و تاکنون شصت و چهار شهید را تقدیم اسلام کرده‌اند. امید است این نوشتار ما را در شناخت آن مقطع زمانی و آگاهی از احوال یکی از مفاخر بی بدیل علمای شیعه یاری رساند.

دینامیسم تشیع

در پی غیبت (کبرای) دوازدهمین امام شیعیان به سال ۳۲۹ق، راویان حدیث و فقها عهده‌دار تشریح و تبیین شریعت اسلام و پاسخگویی به پرسشهای مسلمانان شدند، این در حالی است که حضرت مهدی(عج) به مثابه شارح شرع انور و مفسر راستین آن با ویژگی مرجعیت علمی و اجتماعی از دیده‌ها پنهان شده بود. شیعه در سده یکم شاهد دو دستگی عالمان خود و تقسیم‌بندی آنان به دو طیف اجتهادی و اخباری بود، هر چند در آغاز، نگاه فقها به اجتهاد بدبینانه بود و آن را نوعی بدعت می‌پنداشتند،^۵ لیک به تدریج زاویه نگاه و قرائت آنان تغییر یافت. شیعه یگانه فرقه اسلامی است که باب اجتهاد و استنباط احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی را برای مجتهد جامع‌الشرایط گشوده می‌داند. مبحث اجتهاد و تقلید جایگاه مهمی در اندیشه شیعه دارد. پژوهشگران ظهور این موضوع را سده پنجم و زمانه شیخ طوسی و البته شیخ مفید می‌پندارند. در این برهه نظاره‌گر پیدایی مهم‌ترین و محوری‌ترین نهاد شیعه یعنی حوزه نجف توسط شیخ الطائفه طوسی هستیم. حوزه‌ای که پس از فروپاشی حوزه بغداد و فرار شیخ طوسی و هجرت او ابتدا به کربلا و سپس نجف اشرف، شکل گرفت. رخدادی که در نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری به وقوع پیوست.

پس از چند سده و با غلبه آراء و اندیشه جریان اجتهادگرا بر اخباری‌گرا، شاهد پیدایی مفهومی هستیم که از آن به عنوان مرجعیت نام برده می‌شود. از نظر شیعیان، مراجع نواب پیشوایان معصوم هستند و ملجأ و پناهگاه آنان به شمار می‌آیند. مرجع، فردی است که محل رجوع پیروان و مقلدان است. اندک‌اندک شاهد گسترش دامنه پیروی از عالمان از دایره شریعت به حوزه سیاست هستیم و مجتهدان صاحب سیادت

۵. در آن برهه رویاروی اصحاب رأی و اهل اجتهاد، جوی اجتهادستیز قوت گرفت و این جو در محافل فقه امامیه غالب شده بود. در اواخر سده سوم رد بر اجتهاد و فروع آن در آثار فقیهان حدیث‌گرا بابی مخصوص به خود داشت و شیوه‌ای معمول و مرسوم بود. از برجسته‌ترین نمونه‌های برجای مانده آن می‌توان کافی کلینی، شرایع علی ابن بابویه و من لایحضره الفقیه محمدابن بابویه را نام برد.

علمی و اجتماعی - سیاسی می شوند و این یکی از وجوه تمایز علمای امامیه از رجال مذهب عامه است. محدوده کار فقیه و قلمرو اختیارات او به امور عمومی جامعه، همین طور مسائل سلطانی و حکومتی کشیده می شود. گذشت زمان و ظهور آراء نو، پای اولیای شرع را به عرصه های دیگر باز کرد و از پرداخت صرف به امور حسبیه و امثال آن خارج ساخت و بر میزان ورود و دخل و تصرف آنان در امور دیگر افزود و مراجع تقلید به مثابه افراد صاحب صلاحیت تصدی ولایت بر مردم شناخته شدند. اوج جلوه مرجعیت نیز همین است که مجتهدان بزرگ افزون بر هدایت فکری مجتمع اسلامی و تبیین احکام شرعی، رهبری و زمام امت را عهده دار شوند. این موضوعی است که پویایی و بالندگی تشیع را موجب آمده است و در دوران معاصر نمود فزون تری یافته است.

در دو قرن اخیر، شیعه اثنی عشری در ایران، عراق و لبنان چه در عمل و چه در نظر از خود نشاط و تحرکی سیاسی نشان داده که در تاریخ طولانی اش بی سابقه بوده است... سرزندگی شیعه در درجه اول با توجه به بعضی امکانات که برای انطباق با تحولات اجتماعی و سیاسی دارد تبیین می گردد. اساسی ترین این امکانات اصل اجتهاد است که طرح و تدبیری برای تکمیل منابع فقهی و بالقوه تعبیه ای انقلابی در برابر قدرتهای دنیوی است. نظامی عقیدتی که بدین سان عقیده و اجتهاد آزادانه فردی را حتی در مسائل دارای اهمیت درجه دوم هم تصویب می کند، آشکارا توانایی بیشتری برای انطباق با مسائل پیش بینی نشده در منابع دارد تا نظامی که انعطاف عقیدتی را چه در مورد مسائل اصلی چه فرعی منع یا به شدت محدود می کند.^۶

پژوهشگران بر سر اینکه نهاد مرجعیت از چه زمانی تکوین یافته، متمرکز شده و رشد می یابد و به مثابه یک دستگاه جنبه عمومی پیدا می کند با یکدیگر اختلاف نظر دارند. به باور شهید سید محمدباقر صدر به روزگار شهید اول این مهم جنبه مرکزیت عام یافته است.^۷ برخی خاستگاه آن را به حیات شیخ جعفر (کاشف الغطاء) بازمی گردانند و شماری هم دوره شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) را به مثابه مقطع زمانی پیدایی نهاد یاد شده در نظر می گیرند. جانشین بلافصل صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری که او را «خاتم الفقها و المجتهدین» لقب داده اند بزرگ ترین مجتهد زمان خود بود به طوری که برتری علمی ایشان مورد شناسایی و پذیرش شیعیان ساکن بلاد عثمانی، کشورهای

۶. حمید عنایت. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ج ۳. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲.
 ۷. منبع شفاهی: آیت الله شهید سید محمدباقر حکیم. ص ۲۷۵.

اسلامی، هندوستان و جهان غرب قرار گرفت.^۸ به باور شیخ انصاری، اعلمیت مجتهد برای تقلید حائز اهمیت فراوان است. وی به این موضوع اعتقاد راسخ داشت و تجزی در اجتهاد و تقلید را نادرست می‌پنداشت. از منظر شیخ اعظم، فردی که عنوان مرجع کل را احراز می‌کند باید دانشمندترین در میان تمامی همقطارانش باشد. از این زمان مسئله تقلید از مجتهد مبدل به پیروی از مرجع کل، مرجعیت عامه و ریاست دینی شد.

اما مرجعیت تنها بهره‌مندی از قدرت استنباط حکم شرعی و توانمندی علمی در حد اعلی به منظور پاسخگویی به پرسشها و نیازهای فکری و فرهنگی نیست. برخورداری از بصیرت و بینش سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و از همه مهم‌تر تصمیم‌گیری به گاه و قوع رویدادهای ناگهانی و واکنش بجا و به موقع در برابر آن و فهم پدیده‌های امروزی نیز در مرجعیت زعیمی یک اصل محسوب می‌شود. زعامت با اعلمیت فقهی نیز تفاوت اساسی دارد. در پی رحلت آیت‌الله العظمی میرزا حسن شیرازی (میرزای اول)، شماری از عالمان نامدار و مردم به مجتهد نامدار سید محمدبن قاسم طباطبائی فشارکی اصفهانی مراجعه کردند و از ایشان تقاضا کردند مرجعیت عامه مردم را بپذیرا شود. به گمان مراجعه‌کنندگان آیت‌الله العظمی فشارکی اعلم بود، به این معنی که در استنباط و فهم حکم شرعی تواناتر بود. اما پاسخ سید در نوع خود جالب، پندآموز، منحصر به فرد و به یاد ماندنی است، توجه کنید:

انی لست اهلاً لذلك لأن الرياسة الشرعية تحتاج الى امور غير العلم بالفقه و الاحكام من السياسات و معرفة مواقع الأمور و انا رجل و سواسی فی هذه الأمور فاذا دخلت افسدت و لم اصلح و لا يسوغ لی غیرالتدریس و اشار عليهم بالرجوع الى جناب الميرزا محمدتقی الشيرازی.^۹

من شایسته این امر (مرجعیت) نیستم. از آن رو که ریاست دینی به غیر از علم فقه و آشنایی با احکام به امور دیگر از جمله آگاهی به مسائل سیاسی و اشراف بر موضعگیریه‌های صحیح نیازمند است، حال آنکه من مردی با سواس (بسیار محتاط) در این مسائل هستم. اگر وارد این عرصه شوم فساد آن بیش از اصلاح است [دخالت در این حوزه به تباهی می‌انجامد] برای من به جز تدریس کار دیگر جایز نیست؛ و آنان (مردم) را به جناب میرزا محمدتقی شیرازی ارجاع داد.

۸. عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. ج ۲. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴. صص ۸۲-۸۳

۹. عباس قمی. فوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة. تهران، کتابخانه مرکزی (ناصرخسرو)، [احتمالاً]

هر چند در آنچه پیشگفته آمد توجه به اعتراف حضرت فشارکی و فروتنی و تواضعی که این عالم ابراز می‌دارد حیرت‌آور است، لیک تدقیق در نظرگاه وی مبنی بر اینکه مرجعیت همانا زعامت و سیاست و ریاست اسلامی است و به جز تبحر به فقه محتاج آگاهیهای سیاسی و درک زمان و اتخاذ مواضع بهنگام و اصولی است، بسی مهم می‌نماید. اندک‌اندک موضوع تقلید از مجتهد به پیروی از مرجع کل، مرجعیت عامه و ریاست دینی مبدل شد. شیعیان مسئله تشخیص مرجع اعلم جامع‌الشرایط از میان مجتهدان و فقیهان حی را به صورت جدی و نوین دنبال کردند. در آغاز روندی را شاهد هستیم که در پی فقدان مرجع کل، چند تن از مجتهدان نامدار به طرق مختلف آمادگی خود را برای احراز مقام مرجعیت اعلی و جانشینی رئیس دینی متوفی اعلام می‌کنند. در این باره می‌بایست به عنصر سن، همچنین زمان توجه کرد. برخی مراجع در نتیجه فرآیندی طبیعی بدان روی به عنوان مرجع عموم نائل می‌آمدند که عمر طولانی‌تری داشتند. نمونه‌های این رویکرد را می‌توان در خصوص آیات نامور سید محمدکاظم یزدی، سید ابوالحسن اصفهانی، سید حسین بروجردی نظاره کرد. درباره برخی هم این موضوع محقق نشد، مانند میرزا حسین خلیل‌تهرانی، از آیات ثلاثه عصر مشروطیت که با وجود کِبَر سن و اینکه حدود ۹۵ سال بزیست لیک به روزگار خود تحت تأثیر مقام شامخ علمی و آوازه سیاسی صاحب کفایه‌الاصول قرار داشت. حال آنکه حاج میرزا حسین از تلامیذ نام‌آشنای صاحب جواهر و صاحب مکاسب بود که پس از درگذشت میرزای اول، محل رجوع بسیاری از شیعیان واقع شد. بد نیست دانسته شود که ستاره جان آخوندخراسانی در ۷۲ سالگی خاموش شد لیک با وجود شیخوخیت حضرت خلیلی‌تهرانی، موقعیت ویژه و استثنایی شیخ محمدکاظم خراسانی، میرزا حسین را به حاشیه راند.

شماری از مراجع با امعان‌نظر به موقعیت زمانه مجال عرض اندام به نحو بایسته نیافتند. حضور هم‌زمان چند مجتهد شایسته و نامدار و تقارن حیات آنان در یک مقطع زمانی باعث شد هیچ‌یک از آنان به عنوان مرجع تام و اعلی شناخته نشود، چرا که کتف به کتف و شانه به شانه هم می‌ساییدند.

در میان کسانی که در این گروه از مراجع قرار گرفته‌اند می‌توان میرزا محمدحسین نائینی و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و سید ابوالحسن اصفهانی را — در دوران پیش از مرگ نائینی و حائری — نام برد.

این دو مجتهد، یعنی نائینی و حائری، شایستگی آن را داشتند که به سان بقیه مراجع، مرجع کل تقلید زمان خویش گردند ولی چون آنان و چند تن دیگر از

همزمانشان مانند اصفهانی در یک زمان می‌زیستند هیچ‌یک از آنان مقام مرجع کل تقلید را تا چندین سال احراز نکردند. نائینی و اصفهانی در نجف زندگی می‌کردند و پیروانی در عراق و ایران داشتند و حائری مرجعیت مهمی یافت ولی در ایران؛ گرچه او در عراق و لبنان نیز مقلدانی داشت. مقام اجتماعی آنان البته پایین‌تر از مقام کسانی مانند شیخ انصاری بود که عنوان مرجع کل تقلید جهان شیعه را به دست آورده بودند. رویدادهای زمان چنان رخ داد که اصفهانی بیش از همکاران همزمان خویش مانند حائری و نائینی زیست و در نتیجه چند سال آخر عمر خود را به عنوان مرجع کل تقلید و بدون چون و چرای جهان شیعه گذراند.^{۱۰}

صاحبان رسالت

یادآوری این نکته ضروری است که در دوران حکومت قاجار نظاره‌گر نضج مرجعیت متمرکز و مقتدر با استقلال منحصر به فردی هستیم. در این برهه بر خلاف عصر صفویه از میزان ارتباط عالمان با حاکمیت به میزان قابل ملاحظه‌ای کاسته شد و دستگاه مرجعیت رشد مردمی و متعارف یافت. برخلاف عهد صفویه که اصفهان کانون شریعت و مرکز سیاست به‌شمار می‌آمد، در این دوره ناظر انتقال اقتدار رجال دین از منطقه خلیج فارس (ایران) و کرانه مدیترانه (لبنان) به بین‌النهرین (عراق) هستیم. نگاهها از اصفهان، جبل عامل و بعلبک به سامرا، نجف و کربلا معطوف شد. عالمان به طور محسوس و قابل ملاحظه‌ای از دربار فاصله گرفته به تقویت هرچه بیشتر پایگاه اجتماعی خود پرداختند. واقعه دخانیه، ورود علانیه مرجع اعلای شیعیان به عرصه سیاست بود. در رخدادهای رژی شاهد نهیب کم‌سابقه مرجعیت به سلطنت هستیم. رویداد تنباکو مرجعیت را پیش از ازمه دیگر سیاسی، زنده و البته جهانی کرد. حالا دیگر قدرتهای بزرگ و کارگزاران منطقه‌ای آنان به اقتدار یک روحانی طراز اول شیعه که در گوشه‌ای از منطقه سنی‌نشین به ظاهر در انزوا قرار داشت و سرگرم تعلیم و تمشیت امور دینی بود، پی بردند و دیدگان همگان به سامرا خیره شد. همین امر باعث گردید در وقایع مهم اجتماعی و سیاسی مردم گوش و دل و دیده خود را به عتبات عالیات بسپارند و انتظار دخالت علما به منظور حل و فصل امور را داشته باشند. محصول بذری که میرزا حسن شیرازی در این مقطع کاشت، در رویدادهای پسین خود را نمایاند، به طوری که در خلال جنبش مشروطیت شاهد رویارویی مراجع عالیقدر مقیم نجف با فرمانروای قاجار

هستیم و اینکه چگونه با مأمور سیاسی آنان و نهضت فراگیر مردم، پادشاه یگانه کشور شیعه ناگزیر به سفارت روس پناه می‌آورد و در پس آن از ایران می‌گریزد.

آری، مرجعیت نهادی است مهم و مرتبط با دین و دنیای مسلمانان و مسئولیتی خطیر به شمار می‌آید که سر بزنگاه‌های خطرناک خود را می‌نمایاند و از منظری موتور محرکه تشیع محسوب می‌شود. افتاء و صدور احکام فردی و اجتماعی از وظایف عمده نهاد مرجعیت است. مرجعی که مهم‌تر از تألیف رساله صاحب رسالت است.

حوزه علمیه در خلال ده سده که از پیدایی و رسمیت آن می‌گذرد مجتهدان بزرگی را پرورش داده است. بر حسب یک تحقیق آماری که درباره پنجاه و هشت مرجع و مجتهد نامدار شیعه در هزاره مورد بحث به عمل آمده است آگاهیهای سودمندی به دست می‌آید. این ۵۸ تن عبارتند از: ۱. صدوق اول (ابن بابویه) ۲. کلینی ۳. ابن ابی عقیل عمانی ۴. ابن قولویه ۵. ابن جنید اسکافی ۶. صدوق ۷. مفید ۸. شریف مرتضی ۹. کراچکی ۱۰. طوسی ۱۱. سالار بن عبدالعزیز ۱۲. ابن براج ۱۳. ابوعلی (فرزند شیخ طوسی) ۱۴. محمد بن ابوالقاسم آملی ۱۵. طبرسی ۱۶. راوندی ۱۷. ابن زهره حلبی ۱۸. ابن شهر آشوب ۱۹. ابن ادریس ۲۰. ابن نما ۲۱. سید بن طاووس ۲۲. محقق حلی ۲۳. علامه حلی ۲۴. فخرالمحققین (فرزند علامه حلی) ۲۵. شهید اول ۲۶. ابن خازن حائری ۲۷. فاضل سیوری ۲۸. ابن فهد حلی ۲۹. ابن هلال جزائری ۳۰. محقق کرکی ۳۱. شهید ثانی ۳۲. محقق اردبیلی ۳۳. صاحب معالم ۳۴. شیخ بهائی ۳۵. مجلسی اول ۳۶. ملا محمد صالح مازندرانی ۳۷. محقق سبزواری ۳۸. محقق خوانساری ۳۹. علامه مجلسی ۴۰. آقاجمال خوانساری ۴۱. فاضل هندی ۴۲. احمد جزائری ۴۳. ملا اسماعیل خواجه‌نوی ۴۴. وحید بهبهانی ۴۵. سید مهدی بحرالعلوم ۴۶. شیخ جعفر کاشف‌الغطاء ۴۷. میرزای قمی ۴۸. ملا احمد نراقی ۴۹. صاحب جواهر ۵۰. مرتضی انصاری ۵۱. میرزا محمدحسن شیرازی ۵۲. آخوندخراسانی ۵۳. سید محمدکاظم یزدی ۵۴. میرزا محمدتقی شیرازی ۵۵. شریعت اصفهانی ۵۶. سید ابوالحسن اصفهانی ۵۷. سید حسین قمی ۵۸. سید حسین بروجردی.^{۱۱}

از شمار این ۵۸ فقیه نامدار، ۳۴ تن ایرانی و ۲۴ نفر عرب هستند؛ از مراجع عرب، ۱۶ تن عراقی، ۷ نفر اهل شام^{۱۲} و یک نفر از عمان است. از نظر مکان تحصیلات عالی، ۴۰ نفر در عراق و ۱۴ تن در ایران آموزش دیدند؛ از

۱۱. نک: ابو محمد وکیلی قمی. تشکیلات مذهب تشیع. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.

صص ۱۶۵-۱۲۴. ۱۲. منظور ناحیه شام و به طور مشخص لبنان است.

محل تعلیم ۴ مجتهد نیز اطلاعی به دست نیامده است. نکته‌ای که ضروری است بدان توجه شود این که از زمان ابن ادریس تا صاحب معالم، تمام مراجع تقلید شیعه عرب تبار بوده و تحصیلات عالی همه آنان در عراق بوده است - غیر از محقق اردبیلی که ایرانی و تحصیلات او در عراق بوده است - لیک از اوایل سلطنت صفویه تا فروپاشی آن، تمام مراجع تقلید ایرانی بوده‌اند و تحصیلات عالی خود را در اصفهان گذراندند. با سقوط سلسله صفویه مجدداً مرجعیت تقلید چه از نظر محل تحصیلات عالیه مراجع و همین‌طور محل اقامت آنان به عتبات عالیات در عراق انتقال یافت.

مجتهدان نامبردار مورد بحث پس از آنکه به عنوان مرجعیت رسیدند ۳۴ تن در عراق، ۱۸ نفر در ایران و ۶ تن در شام اقامت جستند.^{۱۳}

بررسی زندگینامه این ۵۸ عالم نشان می‌دهد ۳۱ نفر آنان از خانواده‌های روحانی برخاستند و ۲۷ نفر از خانواده غیرروحانی محسوب می‌شوند.

همچنین ۴۸ تن از مجتهدان شهری و ۱۰ نفر اهل روستا به‌شمار می‌آیند.^{۱۴} هر چند می‌توان در بعضی نامهای آورده شده که مطمح بررسی واقع شده است و کم‌توجهی به برخی نامها تشکیک کرد و اندکی در حاصل جمع این نمونه‌گیری و ارزیابی تردید نمود، به ویژه آنکه از ملاکهایی که پژوهشگر رساله مورد اشاره در تشخیص و تعیین مرجع تقلید و مجتهد بزرگ نیز بی‌اطلاع هستیم. بی‌شک با تغییر برخی نامها و داده‌ها، آمار دیگری استخراج می‌شود که چندان از برآیند و مخرج مشترک آورده شده در تحقیق مورد بحث به دور نیست. به عنوان نمونه دو سال پیش از پژوهش به عمل آمده از سوی ابو محمد و کیلی قمی در تهران، اثری در نجف منتشر شده است و در آن صورتی از مجتهدان بزرگ شیعه و فقهای عظام از زمان غیبت کبری تا پیش از مرجعیت سیدین بروجردی و حکیم به قرار زیر آورده شده است. یادآور می‌شود حتی الامکان تاریخ دقیق و فیات و مکان خاکسپاری این عالمان، همچنین معادل تاریخ هجری شمسی برای تسهیل در مطالعه خوانندگان گرامی، همراه برخی آثار مطرح و شهره عالمان توسط نگارنده نوشتار حاضر آورده شده است.

۱. ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی (صاحب کافی «شامل اصول و فروع و روضه»)، وفات شعبان ۳۲۹ق، محل دفن بغداد (نزدیک پل رود دجله).

۱۳. ابو محمد و کیلی قمی، همان، ص ۱۲۲. مؤلف به خطا آمار مربوط به محل سکونت مراجع مورد اشاره را چنین آورده است «۱۸ نفر از مراجع مذکور در زمان مرجعیت خود در ایران سکنی داشته و ۴۰ نفر از آنان در عراق و ۶ نفر در شام اقامت داشته‌اند» که جمع آن به شصت و چهار نفر می‌رسد که بدین وسیله تصحیح گردید. همان. ۱۴.

۲. محمدبن علی بن بابویه، مشتهر به صدوق (صاحب من لا یحضره الفقیه) هر چند آثار وی به بیش از ۳۰۰ جلد می‌رسد، وفات ۳۸۱ق، محل دفن ری.
۳. ابو عبدالله محمدبن محمد بن نعمان، شهره به مفید (صاحب الأرشاد)، وفات رمضان ۴۱۳ق، محل دفن کاظمین.
۴. ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی موسوی، سرشناس به شریف مرتضی علم الهدی (صاحب شافی، و أمالی)، وفات ۲۵ ربیع الاول ۴۳۶ق، محل دفن کاظمین.
۵. ابوالفتح محمدبن علی بن عثمان بن علی کراچکی طرابلسی (صاحب کنزالفوائد)، وفات ۴۴۹ق، محل وفات صور. یادآور می‌شود «کراچک» روستایی است در استان واسط عراق.
۶. ابوجعفر محمدبن حسن بن علی طوسی، شیخ الطائفه و بنیادگذار حوزه علمیه نجف اشرف (صاحب استبصار، تهذیب، رجال، فهرست، تیان)، وفات ۲۲ محرم ۴۶۰ق، محل دفن خانه‌اش در نجف.
۷. محمدبن شیخ طوسی، وفات ۴۹۴ق.
۸. ابوجعفر محمد بن ابی القاسم علی بن محمد آملی طبری (صاحب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی)، وفات ۵۴۰ق.
۹. ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (صاحب مجمع البیان)، وفات ۹ ذیحجه ۵۴۸ق در سبزوار، محل دفن مشهد.
۱۰. حمزه بن علی نامبردار به ابن زهره حلبی (صاحب الغنیة، وقبس الأنوار)، وفات ۵۸۵ق، محل دفن حلب.
۱۱. ابو عبدالله محمدبن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی معروف به رشیدالدین و ابن شهر آشوب (صاحب مناقب آل ابی طالب، و معالم العلماء)، وفات ۲۲ شعبان ۵۸۸ق، محل دفن حلب.
۱۲. محمدبن احمد مشهور به ابن ادریس حلّی (صاحب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی)، وفات ۱۸ شوال ۵۹۸ق، محل دفن حله.
۱۳. ابوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی، وفات حدود ۶۱۸ق.
۱۴. نجیب الدین ابوابراهیم محمدبن جعفر بن ابی‌البقاء هبة‌الله ابن نماحلی، وفات ۶۴۵ق، محل دفن نجف.
۱۵. نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر سرشناس به ابن نما حلی، فرزند نجیب الدین (صاحب مقتل مثیرالأحزان).
۱۶. رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر ملقب به ابن طاووس حسن حسینی

- (صاحب اللهوف علی قتلی الطفوف)، وفات ۶۶۴ق، محل دفن نجف.
۱۷. محمد مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی (صاحب تجرید العقاید)، وفات ۱۸ ذی قعدہ ۶۷۳ق، محل دفن کاظمین.
۱۸. جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید، مشهور به محقق حلّی (صاحب شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام)، وفات ۱۳ جمادی الثانی ۶۷۶ق، محل دفن حلّه.
۱۹. جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر، سرشناس به علامه حلّی (صاحب تبصرة المتعلمین فی احکام الدین) هرچند تألیفات وی بالغ بر چهارصد اثر است؛ سلطان محمد اولجایتو از شاهان مغول توسط وی شیعه شد. وفات ۲۱ محرم ۷۲۶ق، محل دفن نجف.
۲۰. علی بن محمد مشهور به نصرالدین قاشانی بغدادی حلّی، وفات ۷۵۵ق، محل دفن نجف.
۲۱. ابوطالب محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، فرزند علامه حلّی (صاحب شرح قواعد)، وفات ۷۷۱ق.
۲۲. تاج الدین ابو عبدالله محمد بن قاسم بن حسین سرشناس به ابن معیة، وفات ۷۷۶ق در حلّه، محل دفن نجف.
۲۳. ابو عبدالله محمد بن جمال الدین عاملی معروف به شهید اول (صاحب اللمعة الدمشقیة)، شهادت ۹ جمادی الاول ۷۸۶ق، در دمشق به وسیله شمشیر و پس از آن پیکرش را به دار زدند، سپس سنگسار کردند و آنگاه جسم بی جانش به آتش کشیده شد.
۲۴. ابوالحسن زین الدین علی بن الخازن حائری، وفات ۸۲۰ق.
۲۵. ابو عبدالله مقداد بن عبدالله بن محمد بن حسین سرشناس به سُیوری و به فاضل مقداد (صاحب کنز العرفان فی فقه القرآن)، وفات ۲۶ جمادی الثانی ۸۲۶ق، محل دفن نجف یا بغداد.
۲۶. ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد حلّی اسدی (صاحب عدة الداعی و نجاح الساعی)، وفات ۸۴۱ق، محل دفن کربلا.
۲۷. شمس الدین محمد بن مکی عاملی شامی (صاحب موجز النفیسی)، وفات ۸۶۰ق.
۲۸. نورالدین علی بن عبدالعالی عاملی ملقب به محقق کرکی و محقق ثانی (صاحب جامع المقاصد فی شرح القواعد)، شهادت ۱۸ ذی حجه ۹۴۰ق، به وسیله سم، محل دفن نجف.
۲۹. زین الدین بن نورالدین علی بن احمد عاملی شامی شهره به شهید ثانی (صاحب منیة المرید، و الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة)، شهادت ۹۶۶ق و سرش از تن جدا

شد، محل دفن حولی اسلامبول.

۳۰. احمد بن محمد اردبیلی مشهور به مقدس اردبیلی (صاحب زبدةالبیان فی آیات الأحکام)، وفات رجب ۹۹۳ق، محل دفن نجف.

۳۱. محمد علی بن محمد بلاغی (صاحب شرح اصول کلینی)، وفات ۱۰۰۰ق، محل دفن کربلا.

۳۲. جمال الدین ابو منصور حسن فرزند شهید ثانی زین الدین (صاحب معالم الدین و ملاذالمجتهدین)، وفات ۱۱۰۱ق، محل دفن روستای جبع (در جبل عامل لبنان).

۳۳. محمد بن حسین بن عبدالصمد جبعی عاملی حارثی سرشناس به شیخ بهائی (صاحب کشکول، و جامع عباسی) هر چند آثار او به یکصد جلد می رسد، وفات ۱۲ شوال ۱۰۳۱ق در اصفهان، محل دفن مشهد.

۳۴. محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی شهره به مجلسی اول (صاحب شرح من لا یحضره الفقیه)، وفات ۱۱ شعبان ۱۰۷۰ق، محل دفن اصفهان.

۳۵. محمد صالح فرزند ملا احمد مازندرانی (صاحب شرح کافی)، وفات ۱۰۸۰ق، محل دفن اصفهان.

۳۶. حسین بن جمال الدین محمد خوانساری (صاحب شرح الدروس)، وفات ۱۰۹۸ق، محل دفن تخت فولاد در اصفهان.

۳۷. محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی شهره به مجلسی دوم (صاحب بحار الأنوار)، وفات ۲۷ رمضان ۱۱۱۱ق، محل دفن اصفهان.

۳۸. جمال الدین بن ملاحسین خوانساری (صاحب شرح زیارت جامعه و اثبات الرجعه)، وفات ۲۶ رمضان ۱۱۲۵ق، محل دفن تخت فولاد در اصفهان.

۳۹. محمد بن حسن بن محمد اصفهانی سرشناس به فاضل هندی (صاحب کشف اللثام عن قواعد الاحکام)، وفات ۱۱۳۷ق، محل دفن اصفهان.

۴۰. احمد فرزند شیخ اسماعیل جزائری نجفی (صاحب قلائد الدرر)، وفات ۱۱۵۰ق، محل دفن نجف.

۴۱. اسماعیل بن محمد حسین بن محمدرضا مازندرانی خواجهی (صاحب شرح دعای صباح)، وفات ۱۱۷۳ق، محل دفن اصفهان.

۴۲. محمد باقر بن محمد اکمل اصفهانی، سرشناس به وحید بهبهانی (صاحب شرح مفاتیح الفقه، و حاشیه بر مدارک)، وفات شوال ۱۲۰۵ق/ تیر ۱۷۰ش، محل دفن کربلا.

۴۳. سید محمد مهدی بن مرتضی طباطبائی بروجردی سرشناس به بحر العلوم، (صاحب المصباح فی الفقه، و فوائد الرجالیه)، وفات ۲۴ ذی حجه ۱۲۱۲ق/ ۲۰ اردیبهشت



- ۱۷۷ش، محل دفن نجف.
۴۴. شیخ جعفر بن خضر بن یحیی جناحی نجفی (صاحب کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغریبه)، وفات ۱۲۲۸ق/ ۱۹۲ش، محل دفن نجف.
۴۵. ابوالقاسم بن ملا محمد حسن جابلقی فرزند نظر جیلانی (علی گیلانی) سرشناس به میرزای قمی (صاحب قوانین الاصول، و جامع الشتات یا اجوبه المسائل)، که نگارش اثر جامع الشتات سه دهه به طول انجامید. وفات ۱۲۳۱ق/ ۱۹۴ش، محل دفن قم. یادآور می شود جابلق از نواحی بروجرد است.
۴۶. احمد بن ملا محمد مهدی نراقی (صاحب معراج السعاده)، وفات ۱۲۴۴ق/ ۱۲۰۷ش در کاشان، محل دفن نجف.
۴۷. محمد حسن بن محمد باقر نجفی (صاحب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام)، وفات یکم شعبان ۱۲۶۶ق/ یکم تیر ۱۲۲۸ش، محل دفن نجف.
۴۸. مرتضی بن محمد امین ملقب به شیخ انصاری و خاتم المجتهدین (صاحب رسائل، و مکاسب)، وفات ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۸۱ق/ ۲۷ آبان ۱۲۴۳ش، محل دفن نجف.
۴۹. سید محمد مهدی قزوینی، وفات ۱۳۰۰ق/ ۱۲۶۱ش، محل دفن نجف.
۵۰. محمد بن محمد باقر ایروانی، وفات ۱۳۰۶ق/ ۱۲۶۷ش، محل دفن نجف.
۵۱. سید محمد حسن حسینی مشهور به «میرزای شیرازی»، وفات ۱۳۱۲ق/ ۲۷۳ش در سامراء، محل دفن نجف.
۵۲. محمد حسن بن ملا عبدالله ممقانی، وفات ۱۳۱۳ق/ ۱۲۷۴ش، محل دفن نجف.
۵۳. میرزا حسین میرزا خلیل تهرانی، وفات ۱۳۲۶ق/ ۱۲۸۶ش، محل دفن نجف.
۵۴. محمد کاظم بن ملا حسین هراتی، معروف به آخوند خراسانی (صاحب کفایة الاصول)، وفات ۲۰ ذی حجه ۱۳۲۹ق/ ۲۱ آذر ۱۲۹۰ش، محل دفن نجف.
۵۵. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (صاحب عروة الوثقی)، وفات ۲۷ رجب ۱۳۳۷ق/ ۸ اردیبهشت ۱۲۹۸ش، محل دفن نجف.
۵۶. میرزا محمد تقی فرزند محبعلی شیرازی سرشناس به میرزای دوم شیرازی، وفات ۱۳ ذی حجه ۱۳۳۸ق/ ۶ شهریور ۱۲۹۹ش، محل دفن کربلا.
۵۷. فتح الله فرزند محمد جواد نمازی اصفهانی معروف به شیخ الشریعه اصفهانی، وفات ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۹ق/ ۲۹ آذر ۱۲۹۹ش، محل دفن نجف.
۵۸. عبدالله بن محمد حسن ممقانی (صاحب تنقیح المقال)، وفات ۱۳۵۱ق/ ۱۳۱۱ش، محل دفن نجف.
۵۹. میرزا محمد حسین نائینی، (صاحب تنبیه الامه و تنزیه المله فی لزوم مشروطیة الدولة



المنتخبه لتقليل الظلم على افراد الأمة) وفات ۲۶ جمادى الاول ۱۳۵۵ق/ ۲۴ مرداد ۱۳۱۵ش، محل دفن نجف.

۶۰. علی معروف به ضیاء الدین فرزند ملاکبیر سلطان آبادی سرشناس به عراقی (صاحب مقالات الأصول) وفات ۲۸ ذی قعدة ۱۳۶۱ق/ ۱۶ آذر ۱۳۲۱ش، محل دفن نجف.

۶۱. سید ابوالحسن اصفهانی (صاحب وسیلة النجاة)، وفات ۹ ذی حجه ۱۳۶۵ق/ ۱۳ آبان ۱۳۲۵ش، محل دفن نجف.^{۱۵}

اندیشه‌ای تازه، روحی نو

مرجعیت عالی‌ترین مرحله التزام به شریعت، نیل به زهد و تقوا و تقرّب به عدالت، قدرت استنباط احکام و توجه به اجتماع و حل مشکلات مردم است و سنگین‌ترین مسئولیت به شمار می‌آید و به سان ارث نیست که به شخصی برسد و واگذار شود. از

۱۵. احمد الحسینی. الامام الحکیم، السید محسن الطباطبائی. نجف، دارالتقافة، ۱۳۸۴ق. صص ۴۷-۵۳. این اثر در چاپخانه آداب شهر نجف اشرف به زیور طبع آراسته شد. درگفت وگویی که نگارنده با آقای ابومحمد وکیلی قمی داشتم ایشان اعلام کردند که کمترین اطلاعی از اثر پژوهشی احمد الحسینی نداشته است. متذکر می‌شود که راقم این سطور آشنایی خود با وکیلی قمی را مدیون مساعدت آیت‌الله دکتر سید مصطفی محقق داماد هستم. وکیلی قمی در ۱۳۰۸ش در قم دیده به جهان گشود و در زمره فارغ‌التحصیلان مقطع فوق‌لیسانس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به شمار می‌آید که در گروه جامعه‌شناسی زیر نظر دکتر شاپور راسخ سرگرم تتبع و تحقیق بود. وی دو پژوهش را برای بخش تحقیقات مذهبی گروه جامعه‌شناسی ایران و بررسی طبقات و قشرهای اجتماعی مؤسسه تا پیش از سال ۱۳۴۵ش انجام داد: یکی، تشکیلات مذهب تشیع در ۱۷۲ صفحه که به صورت پلی‌کپی در شمارگان محدود منتشر شد و در توضیح ارائه شده درباره آن آمده است «در این پژوهش نتایج بررسی درباره دو مسئله مهم در تشکیلات مذهب شیعه یعنی اجتهاد و مراجع تقلید گزارش شده است و جای این دو مقام در سلسله مراتب روحانیت در مذهب شیعه و ضمن آن تاریخچه فقه و اجتهاد اهل سنت و اجتهاد از نظر شیعه در مقایسه با اجتهاد از نظر اهل سنت مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته. در بخش آخر مراجع تقلید و رؤساء مذهب تشیع از غیبت امام زمان (عج) تا زمان حاضر نام برده شده‌اند.» فهرست گزارشهای تحقیقی و انتشارات چاپی از ۱۳۳۷ تا دی ۱۳۴۹ مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. به اهتمام باقر پرهام. تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹. ص ۵۵. و دیگری از این قرار: ابومحمد وکیلی قمی. حوزه علمیه قم. ۸۴ صفحه، پلی‌کپی، ۱۳۴۹؛ که دکتر پرهام در توضیح آن آورده است «در این مونوگرافی تشکیلات و سازمان و نحوه اداره حوزه و تأسیسات وابسته، برنامه‌های درسی طلاب و نحوه تدریس و چگونگی احراز درجه اجتهاد، وضع اساتید و مدرسان و نیز وضع طلاب حوزه مورد مطالعه قرار گرفته و سپس فعالیتهای حوزه علمیه و اثر رویدادهای جدید در آن حوزه بررسی شده است.» همان، ص ۵۴. تهیه تصویری از پژوهش تشکیلات مذهب تشیع را وامدار لطف وکیلی قمی هستم. قمی در ۱۳۴۵ به مدت پنج سال از سوی وزارت امور خارجه به مأموریت مصر اعزام شد. وی هم‌اکنون در تهران عهده‌دار اداره دفتر اسناد رسمی است و با مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی به صورت پاره‌وقت همکاری می‌کند.

نظرگاهی، عصر نوین مرجعیت شیعه - چنان که در صفحات پیشین به برخی نظرات در این باره اشاره شد - به ایام وحید بهبهانی بازمی‌گردد. در زمانه او شاهد غلبه اصولیان بر اخباریان هستیم که به اوجگیری مدرسه وحید بهبهانی و افول مکتب یوسف بحرانی انجامید. هنگامی که بهبهانی وارد کربلا شد، بحرانی عهده‌دار زعامت دینی بود ولی مباحثات این دو به برکشیده شدن وحید و اقتدار وی انجامید.^{۱۶} از تلامذ شاخص علامه وحید می‌توان به حضرات سید محمد مهدی بحر العلوم، میرزای قمی، شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید مهدی شهرستانی، سید علی طباطبائی، سید محمد مجاهد، شیخ اسدالله کاظمی اشاره کرد. از سویی به گمان عده‌ای، از دوره صاحب جواهر شاهد تکوین مرجعیت متمرکز و مقتدر هستیم. سلسله‌ای که تا پیش از زعامت سید حکیم بدین قرار بر شمرده می‌شود. مراجع نامور نیمه سده نوزدهم به بعد از این قرارند:

۱. شیخ محمد حسن اصفهانی نجفی (صاحب جواهر)
۲. شیخ مرتضی انصاری (صاحب مکاسب)
۳. میرزا حسن شیرازی (میرزای اول)
۴. شیخ محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه)
۵. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (صاحب عروه)
۶. میرزا محمد تقی حائری شیرازی (میرزای دوم)
۷. میرزا فتح الله شریعت اصفهانی (شیخ الشریعه)
۸. سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (صاحب وسیله النجاه).
۹. سید حسین طباطبائی بروجردی.^{۱۷}

البته پیش از ورود به مبحث مرجعیت معاصر، و سیره و اندیشه سیاسی بقیة الماضین علمای سلف، تذکار نکاتی در باب کانونهای کهن فرادهی و فراگیری فقه ضروری به نظر می‌رسد. مراکز چون قم و ری و نقشی که شیخ کلینی و شیخ صدوق در آن ایفا کردند.

۱۶. حضرت شیخ یوسف بحرانی از اعظم علمای امامیه و فقهای طراز اول شیعه است. ایشان یک اخباری میان‌رو و معتدل بود که حدود دو دهه در کربلا مقتدرانه درس داد. شماری از تلامذ شاخص جناب وحید بهبهانی مخفیانه در درس شیخ یوسف حضور می‌یافتند آن هم پس از آنکه متأسفانه از سوی بهبهانی مدرسه او تحریم و حتی حضور در مجلس درس وی جایز شمرده نشد و حکم بطلان اقامه نماز پشت سرش صادر گردید. حال آنکه صاحب حدائق چنین رویه‌ای را با وحید پیشه نکرد و شاگردانش را به حضور در محضر او تشویق می‌نمود. هنگام وفات شیخ بحرانی حوزه‌های کربلا و نجف تعطیل و جمعیت انبوهی در مراسم تشییع پیکرش حضور یافتند که پیشاپیش آنان علامه وحید بهبهانی نمایان بود. نماز میت نیز بنا به وصیت شیخ یوسف توسط شیخ وحید خوانده شد. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: دایرة المعارف تشیع، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۹.

۱۷. عبدالهادی حائری، همان، ص ۸۳

دو کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه شیخین نامبردار مدیون مکتب کهن قم است. بنا به گفته برخی کبار علما، تنها در زمانه ابن بابویه چند هزار محدث می زیستند. ایضاً می بایست از مکتب بغداد نام برد و اینکه حدود یک سده پس از غیبت کبری فعالیت فقیهان شیعه در این دیار جلوه گر شد و عالمان بزرگی چون شیخ مفید، سید مرتضی، سیدرضی، و شیخ طوسی پا به عرصه نهادند و البته شیخ مفید و شیخ طوسی در بنیادگذاری مکتب بغداد نقش مهمی را ایفا کردند.

نقل مکان شیخ طوسی و جمعی از شاگردانش از بغداد به نجف، تأسیس نخستین حوزه علمیه رسمی تشیع را موجب آمد. شیخ الطائفه که تحول بی نظیری را در فقه جعفری پدید آورد خود اولین استاد این دانشگاه فراگیر بود. در سنوات بعد، برآمدن ابن ادریس در حله نوید مکتب نوینی را داد. وی پیشگام نقد و مخالفت با برخی آرا و فتاوی شیخ طوسی بود و باب رد نظریات او را گشود. حله در زمره پایگاههای عمده و قدرتمند تشیع به شمار می آید و در آن عالمان برجسته ای ظهور کردند که از آن جمله می توان به رضی الدین علی بن طاووس، جمال الدین احمد بن طاووس، محقق حلی که به روزگار او، حله مبدل به کانون جذب دانش پژوهان شد، و پس از آن شاهد اوجگیری علمی خواهرزاده اش علامه حلی هستیم.

با وفات علامه حلی، مدرسه شیعه و زعامت آن به جبل عامل منتقل شد. در این برهه نظاره گر اقتدار علمی شهید اول هستیم. شهید اول دانش آموخته مکتب حله و میرزترین شاگرد علامه حلی به شمار می آید. شهید اول در جزین^{۱۸} در منطقه جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. وی از افتتاح و انبساط فکری شگفت انگیزی بهره مند بود. شاید یکی از عوامل مؤثر در این گشایش اندیشه سفرهای او به شهرهایی مانند مکه، مدینه، بغداد، بصره، دمشق، بیت المقدس و... باشد که در هر یک از این شهرها با عالمان برجسته دیدار و به بحث و گفت و گو می پرداخت. با خاتمه یافتن منطقه گردی به زادگاهش بازگشت و به تدریس اشتغال یافت. جالب آنکه در محضر درس او علمای عامه نیز حضور می یافتند. وی در مجلس تعلیم از ورود به امور اختلاف برانگیز احتراز می کرد. در عین حال هر از چندی از جنوب لبنان به دمشق می رفت و با مقامات عالیرتبه حکومتی به منظور رفع احتیاجات مردمی رایزنی می کرد. درس فقه و اصول او زیانزد عام و خاص بود. شهید اول صرف نظر از جایگاه علمی از موقعیت ویژه اجتماعی

۱۸. جزین در نزدیکی نبطیه که اکنون یک شهر مسیحی نشین است. شماری از خانواده های شیعه برای گریز از خدمت سربازی در دوران عثمانی تغییر مذهب داده و مسیحی شدند. در آن برهه عثمانیان طرح سربازگیری اجباری را در میان شیعیان اجرا کردند.

بهره‌مند بود. ایشان برای رسیدگی به برخی امور وکلایی را مشخص و به مناطق مختلف اعزام کرد. به مراوده با مردم پربها می‌داد و دیری نپایید که صاحب منزلت سیاسی - اجتماعی نیز شد. شاید از این روست که به زعم آیت‌الله العظمی شهید سید محمدباقر صدر، نهاد مرجعیت از زمان وی پدیدار شده است. توجه همه‌جانبه به مسائل و ایجاد شبکه نمایندگان، شهید اول را از سایر هم‌تایانش متمایز می‌نماید. گفته شده است کتاب اللمعة الدمشقیة را به خواست سربرداران تحریر نمود لیک دعوت آنان را برای آمدن به ایران نپذیرفت.

در این برهه فقهای سرشناسی در عتبات عالیات و به طور مشخص نجف و کربلا سر برآوردند که می‌توان از فاضل مقداد نام برد، اما آوازه شیخ احمدبن فهد اسدی حلی (حلی اسدی) در کربلا بیش از سایرین طنین افکند. وی زاده حله بود و پس از آن به کربلا نقل مکان کرد و تا پایان عمر به تدریس در کربلا پرداخت. صاحب عدةالداعی و نجاح الساعی را می‌توان در زمره مؤسسان مکتب کربلا به‌شمار آورد که در زمانه خود با امرای قره‌قویونلو معاصر بوده است.

در سنوات پسین بار دیگر نظاره‌گر چرخش انظار شیعیان به ناحیه جبل عامل هستیم. شهید ثانی پا جای پای شهید اول نهاد. صاحب منیة المرید سفرهای مختلفی را به دمشق، مصر، قسطنطنیه، بغداد، سامراء، حله، کربلا، نجف انجام داد و تکاپوی فراوانی به منظور تبدیل ناحیه جبل عامل به قطب تعلیم و تعلم مبذول داشت که البته ثمربخش بود. در این دوره آوازه مقدس اردبیلی که مقیم دیار علوی بود مناطق شیعی را در نوردید. به موازات آن شاهد برکشیده شدن عالمانی سترک در کربلا، حله، نجف، جبل عامل، کاشان و اصفهان هستیم؛ هر چند مکتب اصفهان که با اوجگیری دولت صفوی و مهاجرت علمای جبل عامل شهرت بی‌مانندی یافته بود، آوردگاه رشد و نمو فرزندان و نامورانی بود که در آن برهه شانه به شانه مکتب نجف می‌سایید. بیشتر به برآمدن و ظهور علامه وحید بهبهانی و پرورش تلامذ می‌بزز در کربلا اشاره شد لیک در این زمانه نباید از قم غافل ماند و از مجلس درس میرزای قمی یاد نکرد. فقیهی که به تعبیری مگر در عصمت او باید شک کرد تا در تقوا و عدالتش. میرزای قمی یکی از شاگردان شاخص علامه بهبهانی است که به نوعی بنیادگذار علم اصول امروزی به‌شمار می‌آید. وی در برهه افول ستاره اقبال کریم‌خان زند و برآمدن آغامحمدخان قاجار و پس از وی جانشینش فتحعلی شاه زیست و مورد احترام فراوان فتحعلی شاه بود. فتحعلی شاه مکرر برای ملاقات میرزا به قم می‌رفت و پشت سر ایشان نماز می‌خواند. حتی گفته شده است

تقاضای خواستگاری پسر میرزا برای دخترش را نمود، هر چند این پیوند زناشویی به واسطه فوت پسر میرزا - به علت افتادن در آب و غرق شدنش - انجام نگرفت. محقق قمی، مجتهد عالیقدر و دنیادیده‌ای بود که سنوات قابل توجهی از عمر خود را در سفر گذراند. در برهه‌هایی با احتیاط فراوان به حریم سیاست نزدیک شد. مکتوب میرزا به آغامحمدخان قاجار در ضرورت رعایت حقوق مظلومان و پرهیز از تعدی از سوی مأموران حکومت که شهره به «ارشادنامه» است نشان‌دهنده فهم و بینش رفیع سیاسی اوست که با ادبیاتی خاص و بسیار مؤدبانه و فروتنانه نکاتی را به مؤسس سلسله قاجار گوشزد می‌نماید. اگر سال وفات میرزای قمی را ۱۲۳۱ق در نظر بگیریم، وی سیزده سال پس از یورش قوای روس به ایران درگذشت.

محقق قمی به‌رغم اینکه در مجلد پایانی جامع‌الاشتات خود در پاسخ به پرسشها و استفتائاتی، نیروهای متجاسر روس را متجاوز و کافر قلمداد می‌کند و یا در کتاب جهاد از مباحث فقهی خود به ارائه توضیحاتی در این باره پرداخته است، مبادرت به صدور حکم جهاد نمی‌نماید.^{۱۹} توجه داشته باشیم که میرزا تردیدی در دفاع از بیضه اسلام و حفظ حدود و ثغور آن و ضرورت حراست از وطن ندارد لیک بحث بر سر اعلام حکم جهاد است و این مهم از صورتبندی فقهی آراء میرزا در این فقره استخراج نمی‌گردد.^{۲۰} اما این تالئو و درخشش نادر بود و نجف همچنان پایتخت علی‌الدوام جهان تشیع به‌شمار می‌آمد و ظهور نوابغ و فحولی چون شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) و شیخ

۱۹. از آنجا که نگارش جامع‌الاشتات حدود سی سال به طول انجامید و با توجه به دوره پایانی عمر محقق قمی که جنگ نخست روس بر ضد ایران را درک کرد، بیشتر آراء ایشان در نسخه اصلی جامع در مجلد سوم ملاحظه می‌شود، که به‌رغم اظهارنظرهای صریحی که در خصوص ضرورت جهاد دفاعی و فرعهای مترتب بر آن مطرح شده است، نگارنده حکمی مبنی بر اعلام جهاد از سوی ایشان ملاحظه نکرد، حال آنکه به‌زعم برخی، از آراء میرزا در باب جهاد دفاعی چنین مأخوذ می‌گردد که ایشان از آنجا که در جهاد دفاعی اذن امام معصوم را لازم نمی‌داند تا چه رسد به اذن مجتهد، مبادرت به صدور حکم نکرد. لازم به توضیح نیست که دفاع امری فطری است اما باید توجه داشت که کدامین فقیه شاخص را می‌توان نام برد که قائل به نظری خلاف این باشد و مگر مجتهدان اعلای شیعی که در رخدادهای پسین مبادرت به صدور حکم جهاد نمودند واقف به این معنا نبودند. بی‌شک تأمل در استنباط ذوقی و جمع‌آوری شایسته تحسین میرزا عیسی (میرزابزرگ) قائم‌مقام فراهانی در جهادیه‌کبیر از نظرات ایشان نیز ضروری است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی. احکام الجهاد و اسباب الرشاد. به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران، بقعه، ۱۳۸۰؛ غلامحسین زرگری‌نژاد. روزشمار تحولات ایران در عصر قاجاریه. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶. ج ۱، صص ۷۲۹-۷۳۰.

۲۰. با سپاس از حجت‌الاسلام مجتبی حمیدی، محقق ارجمند مؤسسه فقه‌التقلین در اصفهان که آگاهیایی را در اختیار نگارنده قرار داد.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یگانه تصویر برگزیده و بازمانده از زحم عالقدر سید حسن شیرازی (عیرزای بزرگ) در حال اقامه نماز جماعت؛ پشت سر ایشان آیت الله المظفی سید عبدالعسین لاری است. به گمان برخی این عکس آیت الله المظفی سید اسماعیل صدر است، و پشت سر ایشان آیت الله المظفی سید محمدکاظم یزدی قرار دارد کی صحیح نیست. ۱۳۵هـ-۱۳۸۱

مرتضی انصاری (صاحب مکاسب) بر وزانت و مکانت هرچه فزون‌تر حوزه علمیه نجف اشرف افزود، تا آنگاه که میرزا حسن شیرازی ناگزیر به سامرا مهاجرت کرد. عصر میرزای شیرازی نقطه عطفی در نهاد مرجعیت شیعه به شمار می‌آید و دستگاه مرجعیت نفسی تازه می‌گیرد و از وضعیت گلخانه‌ای پیشین خارج می‌شود. با وجود گذشت حدود چهار سده از عصر اقتدار عالمان شیعی به روزگار صفویه، بار دیگر شاهد او جگیری یک مرجع اعلای شیعی هستیم که به معنای واقعی کلمه این بار اقتدار خود را بروز می‌دهد. اقتداری که این مرتبه نه با تکیه بر پشتیبانی سلطانی، بلکه در تقابل با سلطان یگانه کشور شیعی و البته بالاستقلال در صحنه ظاهر می‌شود و مشروعیت عرفی و مقبولیت اجتماعی و عمومی پادشاه مقتدر قاجار را به چالش می‌کشد. حرکت میرزای اول در ماجرای تنباکو از منظری ورود هدفمند، جهت‌دار و در خدمت منافع ملی روحانیت به حوزه سیاست است. ناگاه شاه اسلام‌پناه شیعه و ظل‌الله در مقام محارب با امام زمان واقع می‌شود. به یکباره بغض فرو خورده در طول سالیان گذشته با صدور یک حکم چندکلمه‌ای ترکید. حکم میرزا هر چند جرقه به انبار باروت بود که زده شد اما موجب شغای صدور و تسکین آلام مردم و واکنشی به تحقیر رعیت ضعیف نگاه داشته شده و عکس‌العملی در برابر توهین به شعور دینی و استقلال ملی ایرانیان بود. میرزا که پیش‌تر ناصرالدین شاه را در حرم علوی ملاقات کرده بود، در رخداد دخانیه بنا به تکلیف احساس کرد ضروری است رودرروی وی بایستد. هرچند میرزا به هیچ‌وجه قصد براندازی حاکمیت ناصری را نداشت^{۲۱} و مدل نظارت بر حکومت را دنبال می‌کرد.

۲۱. این موضوع از نحوه رفتار ایشان با سید جمال‌الدین افغانی مبرهن است که شاه ایران را «ظالم»، «کافر»، «طغیانگر»، «افعی»، «دیوانه جنایتکار» می‌پنداشت که چوب حراج به استانهای ایران زده قصد دارد خراسان، مازندران و آذربایجان را به بیگانگان بیخشد! نک: محسن الامین. اعیان الشیعة. بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی‌تا. ج ۴، صص ۲۱۴-۲۱۵؛ علی شلش. سلسلة الاعمال المجهولة، جمال‌الدین الافغانی. لندن، ریاض الیس للکتب و النشر، ۱۹۸۷. صص ۱۱۷-۱۲۸. شاید از این روست که اساساً میرزا تمایلی به دیدار و ارتباط با جمال‌الدین نداشت. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: تاریخ معاصر ایران (فصلنامه)، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، س ۳، ش ۹، بهار ۱۳۷۸، صص ۳۳۹-۳۴۷؛ نوشتار «تأملی در رفتار سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی» به خامه سید محمدشرف‌الدین، ترجمه صفاءالدین تیرانیان.

بنا به آنچه حضرت استاد، آیت‌الله سید رضی شیرازی در سنوات ماضیه برای نگارنده بازگو کرده و در گفت‌وگویی با ارگان مطبوعاتی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم آن را اظهار داشته است، میرزا به هیچ‌وجه نظر مساعدی به سید جمال‌الدین نداشت.

۱. آقا سید علی گلپایگانی، از آقامیرزا علی نائینی و ایشان از پدرش - مرحوم میرزای نائینی - برای من نقل کرده که: «سید جمال‌الدین اسدآبادی - در زمان مرحوم میرزا به سامراء آمد و در مدت اقامت در سامراء میهمان من بود؛ از میرزا وقت ملاقات خواست، میرزا به او وقت ملاقات نداد.»

ایشان شأن مرجعیت را فراتر از سلطنت و حاکم بر سلطنت می‌پنداشت. میرزا برخلاف استاد بزرگ خود - شیخ انصاری - که به هیچ‌وجه سیاسی نبود و در حوزه سیاست نیز دخالت نمی‌کرد و اقامه حکومت اسلامی در عصر غیبت را جایز نمی‌شمرد، با احتیاط به عرصه سیاست ورود کرد. میرزا پلان جدیدی را فراروی روحانیت مجاهد گشود. موضوع خط‌دهی مراجع عتبات در وقایع مهمه ایران از این مقطع شکل و شمایل دیگری به خود گرفت و تا سالها بعد ادامه یافت. ضربه کاری میرزا، سلب اطمینان مردم به پادشاه بود؛ وضعیتی که تا انقراض قاجاریه پایدار ماند و البته که رخدادهای رژی، آمادگاه مشروطه‌خواهی شد و بستر مساعد کاشت بذر و درو کردن محصول آن را فراهم آورد، محصولی که آن‌طور که گمان می‌رفت مرغوب نشد و فرآورده متفاوتی به جامعه و عرصه سیاست عرضه شد.

جنبش مشروطیت که در اوایل سده بیستم در ایران پدیدار شد مبدل به صحنه منازعه

→ مؤید این مطلب اینکه: مرحوم سید جمال‌الدین، دو نامه به میرزا می‌نویسد، ولی میرزا پاسخی به آنها نمی‌دهد.

۲. مرحوم آیت‌الله مرعشی‌نجفی (رحمة‌الله علیه) برای من نقل کرد: سید جمال برای ملاقات با میرزا به سامراء می‌رود. میرزا به وی وقت ملاقات نمی‌دهد. سید شبانه از دیوار خانه میرزا بالا می‌رود و وارد اتاق میرزا می‌شود و با او ملاقات می‌کند!...

آیت‌الله شیخ عبدالنبی نوری از شاگردان میرزا و در تهران ساکن بود. منجل جلیل ایشان، شیخ بهاء‌الدین نوری، در ۱۰۳ سالگی مرحوم شد. من گاهی خدمت ایشان می‌رفتم. از قول پدرش برای من نقل کرد: «یک بار از سامراء - از طریق ترکیه - به مکه مشرف شدم. در بازگشت به استانبول که رسیدم، سید جمال باخبر شد و از من [وقت] ملاقات خواست. وقتی که آمد گفتم: پیامی دارم برای میرزا که می‌خواهم به وسیله شما برای ایشان بفرستم. به میرزا بگو: ناصرالدین‌شاه فرد فاسدی است؛ او را ابتدا تکفیر و سپس عزل کند.

به سید گفتم: اگر ناصرالدین‌شاه را عزل کند، چه کسی به جای او بیاید؟ سید جمال گفت: خود من. گفتم: با چه پشتوانه‌ای؟ گفت: به پشتوانه سلطان عبدالحمید! با این سخن سید مخالفت کردم. بگو مگو بالاگرفت؛ در عین حال نتیجه‌ای نداد.

به سامراء که آمدم خدمت مرحوم میرزا رفتم. میرزا در خارج شهر بود. جریان ملاقات با سید را به ایشان گفتم. میرزا فرمود: شما چه جواب دادی؟ گفتم: مخالفت کردم با این پیشنهاد. مرحوم میرزا گفت: اگر موافقت کرده بودی، رابطه من با تو قطع می‌شد. می‌دانی این پیشنهاد چه مفسده‌ای دارد؟ معنایش این است که تنهاکشور مستقل شیعه، استقلال خودش را از دست بدهد و تبعه دولت عثمانی گردد. این به مصلحت نیست. اگر ما ناصرالدین‌شاه را عزل نمی‌کنیم به خاطر حفظ این ظاهر است. حوزه (مجله)، س ۱۳۷۱، ش ۵۰-۵۱، صص ۴۵-۴۶. اصلاً «میرزا، سید جمال را یک شخص آشوب‌طلب می‌دید، صلح طلب نمی‌دید. میرزا به او علاقه‌ای نداشت و او را فرد سالمی نمی‌دید، چرا که سید جمال در تاریخ فردی مبهم است؛ اولاً ایرانی نیست، ثانیاً شائبه تسنن دارد و سیادتش هم از افغانستان آمده که معلوم نیست. همچنین در اینکه با انگلیسیها ارتباط داشته و انگلیسیها هم با او مرتبط بودند شکی نیست. شهروند (مجله)، س ۳(۱۳۸۷/۲/۲۲)، ش ۴۶، ص ۶۸. گفت و گو با آیت‌الله سید رضی شیرازی.



دو تن از حضرات آیات ثلاثه جانبدار جنبش مشروطیت ایران؛
از چپ: شیخ محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی [۱۳۷۱-۳ع]

فکری علمای نام و نشان دار در حوزه نجف اشرف گردید. آنچه در آن ایام در ایران گذشت علمای مقیم عتبات را ناگزیر به موضعگیری کرد. پای مجتهدان طراز اول به گاه طرح پرسشهایی از سوی مقلدان در باب حرمت و حلیت مشروطه به ماجرا کشیده شد و همین امر باعث پیدایی اختلاف نظر میان آنان گردید و دو جریان متمایز تکوین یافت^{۲۲} که رویاروی یکدیگر قرار گرفتند، هر چند عناصر افراطی و معلوم الحال به اختلافات فکری موجود دامن زدند.

نوزایی اسلام سیاسی

به هر روی در رخداد جنگ جهانی اول شاهد نوزایی اسلام سیاسی در منطقه هستیم. به رغم اقتدار بی چون و چرای انگلیس به خصوص در ربع نخست سده بیستم، عالمان هوشمند شیعه با وجود نارضایتی از مشی اجتماعی و سیاسی عثمانیان و تعدیات

۲۲. به منظور آگاهی از مواضع علما در نهضت مشروطه ایران و بررسی تراز مطالبات مشروطه خواهان در آن واقعه، بنگرید به: تاریخ معاصر ایران، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، س ۱۰، ش ۳۹، پاییز ۱۳۸۵. مقاله «مشروطه خواهی و شریعت مداری»، نوشته صفاءالدین تبرانیان، صص ۵-۵۲.





آنان به شیعیان در بین‌النهرین در برابر هجوم انگلیسیان جانانه مقاومت کردند. به نظر می‌رسد سده چهاردهم هجری قمری را باید قرن بیداری فکری ملل اسلامی و خیزش مسلمانان برای دستیابی به استقلال نامید. بدون تردید امپراتوری عثمانی به خاطر ماهیت اشرافی و بیگانگی آن با اسلام اصیل و بی‌توجهی به مطالبات به حق مردم و زورگویی و ستم‌کاری و فساد، محکوم به فروپاشی بود لیک استعمار انگلیس با بهره‌جویی از این همه کاستی، ضعف و غفلت و به بهانه حمایت از ملل عرب به منظور کسب استقلال و یا دست‌آویز قرار دادن ورود حکومت عثمانی در جنگ در کنار آلمانها، در صدد انتقام‌جویی از امپراتوری بزرگ اسلامی برآمد و با دسیسه‌های خود قلمرو آن را چند پاره نمود. تضعیف و تجزیه عثمانی از سوی استعمار کهنه‌کار، با هدف روی کار آوردن دست‌نشانندگان خود در هر یک از کشورهای عربی و اسلامی انجام گرفت. هر چند روحانیان نامدار شیعه سه سال پیش از یورش قوای انگلیس به فاو، آنگاه که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۱م/ ۷ مهر ۱۲۹۰ش ایتالیا با حمله به طرابلس غرب و بنغازی بر ضد حاکمیت عثمانی اعلام جنگ کرد نیز در صدور حکم جهاد و ضرورت دفاع از مسلمانان (اهل سنت) کوچک‌ترین تردیدی به خود راه ندادند. جالب آنکه شیخ مبدر فرعون، رئیس قبیله آل فتلہ با وجود آنکه در زندان عثمانی به سر می‌برد مبلغ پانصد لیره به مقاومت اسلامی اهدا کرد و آماده شرکت در این جهاد عظیم شد که حاکمیت عثمانی به منظور قردرانی از موضعگیری وی، شیخ و بستگانش را از زندان آزاد کرد.^{۲۳} در عتبات عالیات، گردهماییهای پرشور مردمی برپا شد و خطیبان احکام جهاد مراجع را برای حاضران قرائت می‌کردند.^{۲۴} شیخ‌الشریعه اصفهانی، یکی از مجتهدان مبرز با انتشار بیانیه‌ای دربرگیرنده نکات مهمی، راههای نفوذ استعمار به بلاد اسلامی را برشمرد و اینکه چگونه آنان با به دست گرفتن شریان اقتصادی این کشورها موفق شدند مسلمانان را به کالاهای خارجی نیازمند سازند و ثروت مسلمین را به کشور خود روانه نمایند.

دو ماه بعد در اواخر نوامبر ۱۹۱۱م/ نیمه اول آذر ۱۲۹۰ش سپاهیان روس به صفحات شمالی ایران یورش بردند که باز هم واکنش عالمان در کوتاه‌ترین زمان ابراز شد. کاسه صبر و تحمل عالمان دین لبریز شد و همگی بی‌درنگ حکم جهاد دادند. با یورش انگلیسیها به عراق و اشغال بصره عالمان شیعی با فراخوان رجال مسلح عشایر خود نیز پیشاپیش سپاه رهسپار جبهه‌های نبرد شدند که این نقطه عطفی در تاریخ علمای تشیع به شمار می‌آید.

۳۰



۳

۱، ۲

ش، ۴۵

بهار ۸۷

۲۳. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. بغداد، المكتبة الحيدرية، ۱۹۷۴. ج ۳، ص ۱۸۸.

۲۴. عبدالرحیم محمدعلی. المصلح المجاهد الشيخ محمدکاظم الخراسانی. نجف، مطبعة النعمان، ۱۳۹۲ق.



پس از آن در «ثورة العشرین» (انقلاب ۱۹۲۰ عراق) شیخ محمدتقی حائری (میرزای دوم شیرازی) و پس از او شیخ فتح‌الله اصفهانی رهبری نهضت مردمی را عهده‌دار شدند. عراقیان توجهی به شیرازی و اصفهانی بودن راهبران انقلاب نداشتند. در برهه‌ای حتی با وجود حضور یک مجتهد بزرگ عرب نیز مرجعیت مقتدر با فردی بود که پیشتر گوی سبقت را در جلب اقبال عامه ربوده بود. نمونه این موضوع زمانه سید ابوالحسن اصفهانی است که با او جگیری شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء مقارن است. با وجود آنکه «آل کاشف‌الغطاء» از تیره‌های خوشنام عرب سرشناس نجف به‌شمار می‌آید و شیخ محمدحسین مجتهدی حاذق، فقیهی هوشمند و شاعری چیره‌دست محسوب می‌شود که از تلامیذ شاخص و محارم صاحب عروه شناخته می‌شود که نزد میرزا حسین خلیلی و آخوندخراسانی زانو زده بود و شخصیت کاریزما و جذابی داشت اما مردم توجه خود را به سید ابوالحسن معطوف داشتند و او متولی ریاست حوزه و عهده‌دار سامان بخشیدن به امور شیعیان شد.^{۲۵} حساسیت بر عجم و عرب بودن مراجع در دهه‌های اخیر و در پی القانات سیاسی بیگانگان روی داده است.

یادآور می‌شود که صرف‌نظر از مرجعیت فراملیتی، توجه به مرجعیت فراقومی نیز حائز بسی اهمیت است. در برهه‌های اندکی تابعان و هواخواهان مراجع را برخی قومیتها شکل می‌دادند. به عنوان نمونه در دوره مرجعیت سید محمود شاهرودی بیشتر مقلدان ایشان را خراسانی‌ها تشکیل می‌دادند. به دنبال ارتحال شیخ مرتضی انصاری نیز شاهدیم که تا حدودی انتخاب مرجع شیعیان رنگ و بوی قومی به خود گرفت. در این برهه، عربها به شیخ محمدحسین کاظمی روی آوردند؛ ترکها جانب سید حسین کوهکمره‌ای را گرفتند و فارسها نیز به سراغ میرزا حسن شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی رفتند؛ هر چند در سنوات بعد دو واقعه (سفر ناصرالدین شاه به عتبات و بحران غلات) باعث تحکیم جایگاه شیرازی شد.^{۲۶} در برهه‌هایی نیز شاهد تعدد و تکثر مراجع هستیم که مطالعه گزارشی از مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه در این خصوص جالب توجه است:

گزارشهای موجود از وضعیت علما و مراجع تقلید و حوزه‌های علمیه در عتبات در سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ حاکی از وجود نوعی تعدد و تکثر در امر مرجعیت است. در زمان حیات آیت‌الله شیرازی مرجعیت در او متمرکز شده لیکن پس از فوت

۲۵. حضرت سید ابوالحسن اصفهانی در رخداد مشروطه از هواداران آن و جناب شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء از مخالفان به‌شمار می‌آمد.

۲۶. علی‌الوردی، همان، ج ۳، صص ۸۷-۸۸

مشارالیه جانشین واحدی برای وی تا سالهای مذکور پیدا نشده بود. بنا به گزارش کنسول ایران در کربلا در بهمن ۱۳۰۰، علمای طراز اول کربلای معلی فعلاً پنج نفر هستند. آقای حاجی میرزا علی شهرستانی، آقای احمد اخوی زاده، آقای شیخ العراقین، آقاسید مهدی حجت، آقاسید عبدالحسین طباطبایی، آقاسید حسن طباطبایی. بعد از فوت مرحوم میرزا تقی شیرازی هنوز در عراق کسی به پایه آن مرحوم مرجع تقلید خاص و عام نشده و آن مقام و نفوذ روحانی را پیدا نکرده ولی فعلاً بیش از همه علمای عراق آقاسید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف محل توجه و مرجع تقلید سکنه عراق عرب شده و بعد از او از علمای نجف آقای سید حسین نائینی و آقاسید محمد فیروزآبادی است. غیر از این آقایان در نجف شنیده شده که قریب هفتاد نفر دعوی اجتهاد و حجت الاسلامی دارند که اغلب رساله‌های خود را به طبع رسانده‌اند.^{۲۷}

یکی از مراجع سرشناس زمانه مورد اشاره، آیت‌الله العظمی شیخ محمد مهدی خالصی است که در کاظمین اقامت داشت و مورد علاقه شیعیان عراق بود. همگان از نقش تأثیرگذار ایشان در جنبش جهاد علما بر ضد اشغالگران انگلیسی در رخدادهای جنگ جهانی اول آگاه بودند. به گاه حمله و هاپیها از حجاز به متفک و نزدیکی آنان به نجف برای انهدام حرم علوی، ایشان بنا به درخواست آیتین غروی نائینی و موسوی اصفهانی رهسپار کربلا شد و موفق به بسیج و سازماندهی سیصد هزار رزمنده شدند. اعتراض علمای اعلام به قیمومت انگلیس بر عراق، معاهده عراق - انگلیس، تحریم انتخابات و... منجر به دستگیری و تبعید ایشان شد. خلأ ناشی از مهاجرت و اخراج مراجع عالیقدر در عتبات آشکارا احساس می‌شد. همین امر چنان که پیشگفته آمد باعث بازگشت دو روحانی عالم‌مقام شیعه - نائینی و اصفهانی - به نجف شد. این دو مجتهد عالیرتبه در کنار یکدیگر مبارزات سختی را پشت سر نهاده بودند و بیانیه‌های مهم سیاسی به امضای هر دو آنها منتشر گردید و با یکدیگر وحدت کلمه و هماهنگی بسیار خوبی داشتند.

در برهه‌ای که شمع وجود میرزای نائینی به خاموشی گرایید، مجتهدان سرشناسی در عتبات و خارج از آن به سر می‌بردند. آیات: شیخ ضیاءالدین عراقی، شیخ عبدالکریم حائری یزدی، شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، شیخ محمدحسین کمپانی اصفهانی، سید حسین بروجردی، قمی، شیرازی، حکیم و... اما موقعیت سید ابوالحسن اصفهانی ممتاز بود. حضرت سید ابوالحسن در ۱۲۸۴/ق ۱۲۴۶ ش چشم به جهان گشود و از شاگردان



آیت الله العظمی میرزا محمدحسین نائینی [۹۱۶-۹۴ع]

مقرب آخوندخراسانی و میرزا محمدتقی حائری به شمار می آمد و میرزای دوم توجه و عنایت خاصی به او داشت. گفته شده است که شیخ محمدتقی شیرازی احتیاطات خود را به سید ابوالحسن ارجاع می داد و این امر رونق گرفتن مرجعیت سید را موجب آمد و به او کمک شایان نمود. بنا به قولی میرزای دوم ایشان را در زمره افرادی می دانست که پس از خود شایسته مقام مرجعیت هستند.

سید، به دنبال درگذشت میرزای نائینی در ۲۴ مرداد ۱۳۵۰ش، مرجعیت عام یافت. هرچند به گمان برخی در دوره حیات نائینی نیز اصفهانی پرآوازه تر بود. ایشان تا ۱۳ آبان ۱۳۲۵ که دارفانی را وداع گفت و در جوار استادش آخوندخراسانی به خاک سپرده شد مرجع اصلی شیعیان به مدت یک دهه بود. سید ابوالحسن سرآمد بسیاری از روحانیان پرآوازه تاریخ تشیع در بردباری و تحمل فشارهای گوناگون بود. سر پسر ارشد و معززش

سید حسن را در حین اقامه نماز جماعت مغرب در حرم علوی در میان صدها نمازگزار بریدند.^{۲۸} ولی گفته شده است که از جا برخاست و بلافاصله نماز بعد را به پا داشت. اصفهانی با وجود آنکه در نهضت مشروطه طرفدار آن و بعدها در زمره مراجع خواهان اصلاح و تحول در زمانه خود بود^{۲۹} لیک به سستهای حوزه به طور کامل وفادار ماند و به کسی رخصت تغییر و تحول در آن را نمی داد.

در زمان زعامت و ریاست مرحوم آیت الله آقاسید ابوالحسن اصفهانی - اعلی الله مقامه - عده معتابیهی از علما و فضلا میرز نجف که در زمان حاضر بعضی از آنها مرجع تقلید می باشند جلسه کردند و پس از تبادل نظر اتفاق کردند که در برنامه دروس طلاب تجدید نظری بنمایند و احتیاجات روز مسلمین را در نظر بگیرند مخصوصاً مسائلی که جزء اصول عقاید مسلمین است جزء برنامه درسی طلاب قرار دهند و خلاصه حوزه نجف را از انحصار فقاهت و رساله عملیه نویسی خارج کنند. جریان به اطلاع معظم له رسید... پیغام دادند که تا من زنده هستم کسی حق ندارد دست به ترکیب این حوزه بزند؛ اضافه کردند سهم امام که به طلاب داده می شود فقط برای فقه و اصول است نه چیز دیگر.^{۳۰}

سید ابوالحسن اصفهانی به مثابه نایب عام امام زمان (عج) از نفوذ فراوانی در عراق و ایران برخوردار بود و شمار فراوانی از شیعیان کشورهای عربی و اسلامی از ایشان تقلید می کردند. سید در سن هشتاد و یک سالگی دعوت حق را اجابت کرد. با درگذشت وی

۲۸. این اقدام توسط شیخ علی قمی، طلبه ای تنگدست که گفته می شد دچار اختلال مغزی و بی ثباتی روحی بود و گویا به منظور گرفتن انتقام از آیت الله العظمی اصفهانی انجام گرفت. سید ابوالحسن به اطرافیان خود هوشمندانه تذکر می داد که نگویند یک شیخ مرتکب این جنایت شده است، چرا که یک روحانی ممکن نیست دست به چنین عمل شنیعی زند.

یادآور می شود دکتر موسی آیت الله زاده اصفهانی (نوه سید ابوالحسن)، فرزند سید حسن با حاکمیت پهلوی دوم مناسباتی داشت و در مجالس دربار و شب نشینی خانواده های مقرب خاندان سلطنت شرکت می جست. وی که استادیار دانشگاه تهران بود در دوره بیستم قانونگذاری به نمایندگی از لنجان اصفهان به مجلس شورای ملی راه یافت ولی در سنوات بعد با دولتمردان رژیم اختلاف پیدا کرد و به خارج گریخت. در سال ۱۳۴۵ با گرفتن شناسنامه عراقی به تابعیت این کشور درآمد و استادیار دانشگاه بصره شد. از سرنوشت وی پس از این آگاهی به دست نیامد.

۲۹. گفته شده است وی بخشی از فتوای پرسر و صدای مجتهد نامور سید محسن امین در خصوص عزاداری را تأیید کرده است. بنگرید به: محسن الامین. اعیان الشیعة. حقیقة و اخرجة حسن الامین. بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۸۳/ق ۴۰۳، ج ۲، ص ۳۳۳.

۳۰. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران، انتشار، ۱۳۴۱. ص ۱۸۸. مقاله «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» نوشته آیت الله شهید شیخ مرتضی مطهری.





پیشوای شیعیان آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی [۹۱۴-۶۴]

شمار فراوانی از پیروان ایشان و شیعیان ایران به مدت چهل روز به سوک او نشستند. در پی ارتحال سید ابوالحسن، حاکمیت فیصل دوم کمترین اهمیتی به این واقعه نشان نداد و در مراسم تشییع پیکر و مجلس ختم زعیم عالیقدر شیعه هیچ مقام دولتی شرکت نکرد، حال آنکه هیئتهای بزرگ شیعه و سنی در این مراسم حضور یافتند. این مسئله باعث ناخرسندی آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم، یکی از مراجع وقت مقیم نجف شد و اعتراض ایشان را برانگیخت که پس از آن پادشاه، ناگزیر نماینده‌ای برای مشارکت در مراسم چهلمین روز درگذشت پیشوای متوفی فرستاد و از این پس این مسئله به صورت یک رسم درآمد که هرگاه عالم طراز اولی فوت می‌کرد از سوی حاکمیت نماینده‌ای برای حضور در مجلس تذکار و ختم ایشان حاضر می‌شد.^{۳۱}

۳۱. منبع شفاهی: آیت‌الله شهید سید محمدباقر حکیم، به نقل از: عدنان ابراهیم السراج. الأمام محسن الحکیم

قم، قطب نوین

به دنبال رحلت آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی به‌رغم حضور شماری از مراجع نامبردار از جمله سید حسین قمی، و مطرح شدن آیات شیخ محمدرضا آل‌یاسین و سید حسین حمای و درخشش ستاره اقبال سید حکیم، نگاه غالب شیعیان به قم دوخته شد، آنجا که آیت‌الله العظمی سید حسین طباطبایی بروجردی اقامت داشت. واقعیت این است که مرجع ساکن قم مقلدان بیشتری نسبت به سید حکیم داشت با این وجود رجوع جمع قابل توجهی از مردم عراق و ایران به سید محسن نیز جالب توجه است. «پدرم بعد از رحلت آیت‌الله آسید ابوالحسن اصفهانی که مرجعیت عامه داشتند به مرحوم آیت‌الله آسید محسن حکیم رجوع کرد.»^{۳۲}

این در حالی است که سید حکیم خارج از ایران و در نجف اقامت داشت و سید حسین بروجردی داخل ایران و مقیم قم بود، هرچند تعداد آنان که از میان این دو سید طباطبایی، مرجع مسن‌تر و مقیم داخل را برگزیدند بیشتر بود.

بعد از رحلت آسید ابوالحسن اصفهانی باز علمای تبریز در تعیین مرجع تقلید دو دسته شدند. جمع زیادی از علما مرحوم آیت‌الله بروجردی را به عنوان مرجع تقلید معرفی کردند و عده قلیلی هم مرحوم آیت‌الله حکیم را ترویج می‌نمودند و به خاطر همان روحیه انقلابی و مبارزه‌طلبی که مردم تبریز داشتند افراد انقلابی و مبارز از آقای حکیم تقلید می‌نمودند.^{۳۳}

سید حسین بروجردی سالها محضر فحول عالمان سرآمد عصر خود حضرات شیوخ محمدکاظم خراسانی و شیخ‌الشریعه اصفهانی را درک کرده بود.^{۳۴} درباره ایشان نقل شده است که سید ابوالحسن اصفهانی احتیاطات خود را به سید حسین بروجردی ارجاع می‌داد.^{۳۵}

یادآوری این نکته ضروری است که به روزگار مرجعیت حضرت بروجردی، ایشان موفق نشد خیل شیعیان کشورهای عربی به ویژه عراق را به طرف خود جلب کند.



→ ۱۸۸۹-۱۹۷۰م. بیروت، دارالزهراء، ۱۹۹۳. ص ۲۰۸. التحرك الاسلامی فی العراق، من مذكرات العلامة الشهيد محمدمهدی الحکیم. بی‌جا، مرکز شهداء آل الحکیم للدراسات التاريخية و السیاسية، بی‌تا. ص ۴۸.

۳۲. خاطرات آیت‌الله سید حسین موسوی‌تبریزی. تهران، عروج، ۱۳۸۴. ج ۱، ص ۷.

۳۳. همان، ص ۳۳.

۳۴. سید حسین بروجردی ۹ سال در محضر آخوندخراسانی در نجف زانو زد. منبع شفاهی: آیت‌الله سید جواد علوی بروجردی، نک: محمدلک علی‌آبادی. الگوی زعامت. قم، هنارس، ۱۳۸۴، ص ۲۴.

۳۵. منبع شفاهی: آیت‌الله العظمی سید موسی شبیری‌زنجانی، همان، ص ۴۶.



مرجع معظم آیت‌الله العظمی سید حسین بروجردی [۳۰۶۸-۴ع]

آیت‌الله العظمی بروجردی به‌رغم توجه به حوزه نجف از رهگذر احداث مدرسه و دادن شهریه به طلاب، تأثیر مختصری در پایگاه عمده تشیع و حوزه نجف برجای نهاد. به‌طور کلی باید دانست به‌روزگاری که مرجعیت در ایران متمرکز بوده نقش حائز اهمیت و تأثیر قابل توجهی از سوی آنان در بین‌النهرین گزارش نشده است، حال آنکه مراجع مقیم عتبات عالیات (نجف، سامرا، کاظمین و سامرا) تأثیر گسترده و عمیق در رخدادهای اجتماعی و وقایع اتفاقیه سیاسی ایران بر جای نهادند. در برخی مواقع اقدامات مرجع مقتدر مقیم قم حتی با مخالفت روحانیان و مدرسان ساکن نجف نیز مواجه می‌شد، مانند آنچه در خصوص دادن شهریه به طلاب ذکر شده است که طلبه‌های نجف چون قم پس از امتحان شفاهی شهریه بگیرند که این موضوع با مخالفت یکی از عالمان بانفوذ حوزه نجف آیت‌الله العظمی سید ابراهیم اصطهباناتی معروف به میرزا آقا مواجه شد و آیت‌الله العظمی بروجردی آن را ملغی کرد. روایت آیت‌الله العظمی شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی از پرورش‌یافتگان حوزه درس آیت‌الله العظمی بروجردی و عضو «هیئت استفتاء» ایشان در این باره خواندنی است:

آیت‌الله بروجردی نسبت به حکم فقهاء احترام و ادب زیادی داشتند. از باب نمونه



بنا شد در نجف اشرف از سوی ایشان امتحان برگزار شود، آیت‌الله اصطهباناتی مخالفت کرد و امتحان را تحریم نمود. آیت‌الله بروجردی برای اینکه حکم ایشان که مجتهد جامع‌الشرایط بود نقض نشود دستور دادند که امتحان برگزار نشود.

یادم هست کسی نزد آیت‌الله بروجردی با کنایه از آیت‌الله اصطهباناتی انتقادگونه‌ای کرد. آن بزرگوار برافروخته و ناراحت شد و به این مضمون فرمود: «ایشان فکر می‌کنند چون آقای اصطهباناتی امتحان را تحریم کرده‌اند من از انتقاد نسبت به ایشان خوشم می‌آید، خودم پس از تحریم ایشان جلوی امتحان را گرفتم.» روی همین مبنی که حکم فقیه را متفذ می‌دانستند.^{۳۶}

یادآور می‌شود که میرزا ابراهیم اصطهباناتی در نهایت زهد می‌زیست و شهریه مختصری به طلاب می‌داد و به همان خانه قدیمی قبل از تقلید مردم از وی قانع بود و تن به تغییر در وضع زندگی خود نداد. بد نیست دانسته شود «در جریان فوت آقا سید ابوالحسن، شاه برای بروجردی تلگراف کرده بود.»^{۳۷} از آنجا که سید بروجردی از تلامذ مبرز آخوندخراسانی بود، عبرتهای فراوانی از سیره و سلوک سیاسی آخوند اندوخت و در دوران حیات و زعامتش که یک دهه و نیم به درازا کشید روش خاصی را با امعان‌نظر به وضعیت زمانه، نصب‌العین خود قرار داد. به گمان برخی با درگذشت حضرت بروجردی در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ ش، موضوع مرجعیت عامه یا ریاست کل دینی منتفی شد و به جای تحقق مرجعیت واحد شاهد ظهور مراجع متعدد در عراق و ایران هستیم. برخی پژوهندگان از دهه چهل و پنجاه شمسی به مثابه سنوات تعدد و تکثر مراجع یاد می‌کنند. به باور عده‌ای، دوری برخی فقیهان از کانون مرکزی فرادهی و تعلیم و تصمیم‌سازی باعث شد تا چنان که بایسته است قد نکشند. شنیده شده است پس از ارتحال حضرت بروجردی، برخی به آیت‌الله العظمی سید احمد خوانساری، مرجع مقیم تهران پیشنهاد کردند به قم بروند و خود را برای مرجعیت عامه مهیا نمایند؛ وضعیت آیت‌الله العظمی سید هادی میلانی مرجع ساکن مشهد نیز چنین بود و بستر مرجعیت فراگیر ایشان نیز مهیا بود، اما این تقاضاها جامه عمل نپوشید.

بازگشت مرجعیت به عتبات

همزمان با درگذشت زعیم عالیمقام مقیم قم بار دیگر انتخاب مرجع به موضوع

۳۶. همان، ص ۱۹۸.

۳۷. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۱.





اصلی و روز جامعه مبدل شد. در نهاد روحانیت، مناصب و مشاغل اشخاص به ارث به کسی نمی‌رسد. در آن مقطع، اقوال مختلفی دربارهٔ مجتهدان واجد شرایط و صلاحیت مرجعیت شنیده می‌شد. مریدان و علاقه‌مندان مراجع به تکاپو افتادند و طبیعی بود که در این سعی سنگ مقلد خود را به سینه بزنند. در قم از آیات سید محمدرضا گلپایگانی، سید کاظم شریعتمداری، سید روح‌الله خمینی، سید شهاب‌الدین مرعشی، شیخ محمدعلی اراکی و شیخ عبدالنبی عراقی؛ در تهران از سید احمد خوانساری، در مشهد از سید محمدهادی میلانی و سید حسن قمی؛ در شیراز از شیخ بهاء‌الدین محلاتی؛ در اصفهان از حاج رحیم ارباب، نام برده می‌شد. اما خارج از ایران در نجف آیات: سید محسن حکیم، سید عبدالهادی شیرازی، سید محمود شاهرودی و سید ابوالقاسم خوئی به تمشیت امور دینی مشغول بودند. علما رویکرد متفاوتی داشتند و هر یک قائل به اعلمیت یکی از مراجع بود.

زمانی که بحث مرجعیت مطرح بود آقای [سید محمدحسین] طباطبایی، مرحوم آقای میلانی را حتی بر آقاسید عبدالهادی شیرازی و آقای حکیم و نیز بر امام [خمینی] و سایر آقایانی که در قم بودند مقدم می‌دانست.^{۳۸}

به باور بیشتر محققان، با درگذشت حضرت بروجردی مرجعیت به عتبات بازگشت و در این میان دیده‌ها به پایتخت تشیع معطوف شد. جایی که سادات شیرازی، حکیم، شاهرودی و خوئی بودند. در این حلقه شاهرودی مسن‌تر بود، وی متولد ۱۳۰۱ق بود، شیرازی در ۱۳۰۵ق، حکیم در ۱۳۰۶ق و خوئی در ۱۳۱۷ق متولد شده بودند. پس از وفات آیت‌الله العظمی بروجردی، محمدرضا پهلوی تلگراف تسلیتی خطاب به سید حکیم در نجف مخابره کرد. دربارهٔ ارسال تلگراف شاه به حضرت حکیم اقوالی سر زبانها افتاد. به گمان عده‌ای، پهلوی دوم مایل بود مرجعیت به عراق بازگردد. وی تحمل حضور مرجع اعلای شیعه در شهری نزدیک مقر فرمانروایی اش را نداشت. اما حقیقت این است که بازگشت مرجعیت از قم به نجف بنا به خواست ملوکانه نبود و عوامل دیگری در این امر دخیل بود. توجه داشته باشیم که شاه «پس از دو سه روز تلگرافی هم برای آقاسید عبدالهادی شیرازی ارسال کرد. در قم به آقای شریعتمداری و در تهران به آقای خوانساری هم تلگراف کرده بودند.»^{۳۹} و فوت آیت‌الله بروجردی را به آنان نیز تسلیت گفت.

به هر روی در پی درگذشت سید بروجردی میان مقلدان عامی حضرات حکیم و



[۵۴-۱۱۸ا]

شیرازی رقابت و حساسیت فراوان پدیدار شد. برخی عناصر مغرض نیز به هوچیگری و فرافکنی این غوغاسالاران دامن زدند و برای پیشبرد نیات سخیف خود از آن بهره‌برداری کردند. در آن ایام عده‌ای بر در و دیوار شهر نجف چنین نوشتند که «هل یستوی الأعمی و البصیر»^{۴۰} که در واقع در مقام مقایسه سادات حکیم و شیرازی بودند و به نایبایی آقاسید عبدالهادی شیرازی که سالها پیش از وفات سید حسین بروجردی بینایی خود را از ناحیه هر دو چشم از دست داده بود، اشاره داشت. طرف مقابل نیز می‌نوشت «الأعراب اشد کفراً و نفاقاً»^{۴۱} و کنایه آنها به عرب بودن آقاسید محسن حکیم بود!^{۴۲} برخی اختلافات نیز از خلط مباحثی پدیدار شده بود و به طور کم سابقه‌ای در بخشی از اهل علم شایع شد. در این میان شماری از مجتهدان که در سن پایین، مرجعیت خود را اعلام کردند توفیقی به دست نیاوردند.

۴۰
▽
۳
۱۲، ش ۴۵، بهار ۸۷

۴۰. قرآن. انعام، (بخشی از آیه) ۵۰؛ رعد (بخشی از آیه) ۱۶: آیا نایبانی جاهل با بینای عارف یکسان است.
۴۱. قرآن. توبه (بخشی از آیه) ۹۷: اعراب (بادیه‌نشین) در کفر و نفاق از دیگران سخت‌تر و به جهل و نادانی سزاوارترند.
۴۲. خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، همان، صص ۱۷۸-۱۷۹.

از آنجا که مرحوم سید عبدالله شیرازی^{۴۳} تقریباً در سنین جوانی ادعای مرجعیت کرد و رساله‌اش را منتشر ساخت مانند اکثر کسانی که این‌گونه وارد عرصه مرجعیت شده‌اند. موفقیت قابل ذکری در جمع و جذب مقلد به دست نیاورد. مرحوم شیخ نصرالله خلخالی^{۴۴} به طنز می‌گفت که من تمام ایران را گشتم و حتی یک نفر را که مقلد ایشان باشد پیدا نکردم.^{۴۵}

خاتم یزدی در واگویی یادمانده‌های خود این موضوع را درباره آیت‌الله العظمی سید محمد شیرازی نیز بیان می‌کند که در عنفوان جوانی ادعای مرجعیت کرد و چندی بعد با واکنش بسیار تند آقایان شاهرودی و خوئی مواجه شد.^{۴۶}

به هر روی باید توجه داشت که مرجعیت حکیم به دنبال ارتحال استاد بزرگوارش میرزای نائینی و همزمان با برآمدن و اقتدار مرجعیت شخصیتی چون سید ابوالحسن اصفهانی که از او بیش از دو دهه مسن‌تر بود نیز مطرح بود. یکی از ویژگیهایی که سید محسن را در جنبه دیگر مجتهدان ممتاز و شاخص می‌کند حضورش به روزگار جوانی در جبهه جنگ با انگلیس بود، هر چند وقایع منحصر به فردی در زمانه حیات او در جهان اسلام و منطقه عربی به وقوع پیوست. علمای مجاهد علاقه ویژه‌ای به سید حکیم داشتند. در بازجویی مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) از یک روحانی انقلابی در تیر ۱۳۴۲ش، وی در پاسخ به این پرسش که «شما تابع کدام یک از مراجع

۴۳. آیت‌الله العظمی سید عبدالله شیرازی از عالمان سرشناس حوزه نجف و از تلامذہ میرزا آقاسیاءالدین عراقی به‌شمار می‌آید که به‌عنوان یکی از مراجع پیش از پیروزی انقلاب اسلامی حوزه نجف را به واسطه درگیری با حاکمان بعثی ترک کرد و در مشهد اقامت جست. اقدام متهورانه ایشان در شکستن و پایین کشیدن تصویر میشل عفلق در حائر علوی از یادها نمی‌رود. برای آگاهی از این واقعه بنگرید به: صفاءالدین تبرانیان. مرجع مجدد، امام حکیم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی (زیر چاپ). شیرازی در ایران فعالیت‌هایی بر ضد حاکمیت پهلوی انجام داد و در زمره علاقه‌مندان نهضت امام خمینی بود. ایشان در مهر ۱۳۶۳ به رحمت ایزدی پیوست و در حرم امام رضاع) به خاک سپرده شد.

۴۴. حجت‌الاسلام خلخالی در دیار علوی متولد شد و در حوزه نجف به تحصیل پرداخت. همچون پدرش حاج حسن خلخالی نجفی مورد وثوق علمای ایرانی و عراقی قرار داشت تا جایی که وجوه شرعی بزرگانی چون آیات: اصفهانی، بروجردی، حکیم و خوانساری، به وسیله وی از ایران به نجف می‌رسید. شیخ نصرالله خلخالی همین نقش را پس از آن برای آیت‌الله العظمی خمینی ایفا کرد. وی وکیل امام در امور مالی بود و اموال شرعی رسیده از ایران به سرپرستی او به مصارف آموزشی، عمرانی و... می‌رسید. همچنین خلخالی متولی مدرسه آیت‌الله بروجردی در نجف بود. ایشان در ۱۳۵۶ دار فانی را وداع گفت.

۴۵. خاطرات آیت‌الله [سید عباس] خاتم یزدی. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱. ص ۱۸۳. اظهارنظر منقول درباره شمار مقلدان آیت‌الله سید عبدالله شیرازی، فاقد اسناد، غیرواقعی‌بینانه و مبالغه‌آمیز است.

۴۶. همان، صص ۱۶۹ و ۱۷۲.



[۱۰۸۸-۲۰۰۲ع]



[۱۰۸۷-۲۰۰۲ع]

آیات عظام سید ابوالقاسم خونی و سید محمود شاهرودی

تقلید هستید؟» نام حکیم را در صدر فهرستی از نه مجتهد مطرح و سرشناس ذکر می‌کند.^{۴۷} در سنوات پسین نیز به‌رغم توزیع گسترده رساله آقا سید کاظم شریعتمداری به خصوص در منطقه آذربایجان به علت برخی رویکردهای قومی، از شیفتگی مردم به مرجع اعلای مقیم نجف کاسته نشد. «محبوبیت آقای حکیم در تبریز به خصوص در بین افراد باسواد و بازاریهای فهیم خیلی بیشتر از آقای شریعتمداری بود.»^{۴۸} یکی از موضوعهایی که باعث گسترش و تقویت مرجعیت سید حکیم در کشورهای عربی و اسلامی شد، عرب بودن او بود.^{۴۹} خانواده حکیم از کهن‌ترین خانواده‌های

۴۷. یاران امام به روایت استاد ساواک، شهید آیت‌الله حاج شیخ حسین غفاری. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱. ص ۱۸.

۴۸. خاطرات آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی، همان، ص ۳۴.

۴۹. نسب آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم به سید ابراهیم طباطبایی بازمی‌گردد. عامرالحلو. النجف الاشرف، خواطر و ذکریات. دمشق، بی‌نا، ۱۹۸۲. ص ۴۴. نیای بزرگ آنان امیرسید علی ملقب به شهاب‌الدین اصفهانی است که از عالمان و شاعران سرشناس عصر خود بوده «و در همین ابوالحسن شهاب‌الدین نسب آیه‌الله با نسب خساندان طباطبائین، قاضی طباطبائی و سایر شعبه‌های آل متصل می‌گردد.» محمدعلی قاضی طباطبائی. آثار تاریخی آیه‌الله العظمی آقای طباطبائی حکیم. تبریز، چاپ شفق، ۱۳۴۹، ص ۷. سید علی



مراجع عظام مقیم کربلا و نجف، میرزا مهدی شیرازی و سید محسن حکیم
[مرکز وثائق الامام الحکیم]

طباطبایی است که سالها پیش در نجف منزل گزیدند. این خانواده اندک زمانی پس از سده دهم هجری قمری پای به کانون تشیع در بین النهرین نهادند و در جوار بارگاه علوی سیاق معیشت را دنبال کردند. سید علی طباطبائی در قرن دهم همراه با شاه عباس صفوی به منظور زیارت امیرمؤمنان(ع) از اصفهان به نجف آمد. فضای معنوی شهر مقدس، دل و دیده اش را تسخیر کرد و تصمیم گرفت تا زمانی که زنده است در نجف سکونت کند و نیاز مبرم شهروندان نجفی و زائران حرم علوی به پزشک باعث شد دعوت آنان برای اقامت در این دیار را به خدمتگزاری در دربار صفوی ترجیح دهد. از آن زمان به بعد اعضای خاندان حکیم در عراق اقامت جستند و البته با شیعیان

→ فرزند سید مراد فرزند میرشاه اسدالله است که جد پنجم سید محسن می باشد، «و در همین سید مراد اصفهانی نسب شریفش با نسب مجتهد کبیر شیعه آقاسید علی طباطبائی، صاحب کتاب ریاض المسائل و نسب آیت الله سید مهدی بحرالعلوم و آقای بروجردی اعلی الله مقامهم متصل می شود.» همان، ص ۷۰. سید علی طباطبائی، پزشک مخصوص شاه عباس صفوی بود و از آن رو که پزشک بود «حکیم» نامیده شد. عامر الحلو، همان، ص ۴۴. و این فامیلی به خانواده وی رسید، البته شماری از اولاد سید علی نیز نام خانوادگی «طیب» را برگزیدند هر چند چندان بر این عنوان سرشناس نیستند. سید احمد الحسینی، همان، ص ۱۹.





جنوب لبنان نیز مراد شده است.^{۵۰}

به هر حال، پس از درگذشت میرزای نائینی که یک مرجع ایرانی بود و مطرح شدن مرجعیت عامه سید ابوالحسن اصفهانی، جریانهای سیاسی عراق بر ایرانی بودن مراجع، مانور تبلیغاتی دادند. البته این موضوع حتی از زمان مراجعت سید ابوالحسن از تبعید ایران به عراق نیز مطرح بود و کارگردانان انگلیسی پشت صحنه سیاست عراق و عوامل داخلی آنان در عرصه داخلی از موضوع ایرانی بودن سید ابوالحسن بهره‌برداری می‌کردند و به مثابه برگ برنده از آن استفاده می‌نمودند تا مراجع را زیر فشار قرار دهند که تابعیت آنان عراقی نیست. حال آنکه در حوزه این بحثها مطرح نبود و اهمیتی نداشت و در مواقعی به گونه‌ای دیگر عمل می‌شد. برای نمونه به دو مورد شیخ حلی و سید خوئی اشاره می‌نماید. آیت‌الله العظمی شیخ حسین حلی از علمای نامبردار و عراقی حوزه نجف به شمار می‌آید که در برهه‌ای درس خارج خود را به زبان فارسی به طلاب ارائه می‌داد.^{۵۱} آیت‌الله العظمی خوئی نیز با وجود آنکه از مراجع پرآوازه و ایرانی بود اما به زبان عربی تدریس می‌کرد. در حوزه تعلیم و تحریر درس به زبان عربی، نشان‌دهنده تسلط علمی مجتهد به ادبیات عرب است. لیک به هر روی مرجعیت سید حکیم این دستاویز را از جریان ذی‌مدخل در معادلات سیاسی عراق گرفت تا با بهره‌وری از حره عراقی نبودن بر ضد ایشان جوسازی کنند.^{۵۲} سید حکیم پس از درگذشت حضرت بروجردی از لحاظ درس، شاخص‌ترین مدرس حوزه است که به‌رغم تسلط به زبان فارسی، فقه و اصول را به عربی فرا می‌دهد. بر حسب اظهارات آیت‌الله سید رضی شیرازی پس از سفرش در نیمه اول اردیبهشت ماه ۱۳۴۶ به عراق، از نظر «درس و نفوذ در حوزه... آقای حکیم در ردیف اول می‌باشد».^{۵۳}

۵۰. سید مهدی، پدر سید محسن حکیم روز جمعه ۸ صفر ۱۳۱۲/ق ۲۰ مرداد ۱۲۷۳ش در جنوب لبنان دارفانی را وداع کرد و پیکرش در بتجیل (بنت جبیل) نزدیک مسجد جامع روستا به خاک سپرده شد و آرامگاه او زیارتگاه مردم منطقه است. احمد الحسینی، همان، ص ۲۰. محمد حرزالدین. معارف الرجال فی تراجم العلماء والأدباء، قم، مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ق. ج ۳، ص ۱۲۷. محسن امین، محل دفن سید مهدی را مسجد جامع بنت جبیل معرفی می‌کند. اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۵۲.

۵۱. هر چند ایشان فارسی را به زحمت تکلم می‌کرد. منبع شفاهی: آیت‌الله سید رضی شیرازی؛ لیک از آن رو که شاگرد میرزای نائینی بود، برخی مباحث به زبان فارسی در ذهن ایشان نقش بسته بود.

۵۲. عبدالله الفریجی. موقف المرجعية من الحركة الشیوعية فی العراق. قم، مرکز دراسات تاریخ العراق الحدیث، ۱۹۹۸. ص ۲۹.

۵۳. سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶. ج ۱۸، ص ۲۵۶.

مرجع زعیمی

به باور نگارنده، مرجعیت شیعه با آغاز غیبت صغری در ربیع الاول ۲۶۰ تکوین یافت، یعنی آنگاه که برای آخرین مرتبه امام دوازدهم در جمع مردم حاضر شد و بر پیکر پدر بزرگوارش نماز گزارد. غیبتی که هفتاد و چهار سال طول کشید و در این مدت چهار سفیر یا نایب: ابو عمرو عثمان بن سعید بن عمرو عمری اسدی عسکری، ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید، ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمری، به زیارت «آقا» نائل می آمدند و توقیعات حضرت را به مردم می رساند. اینان «سفراء محمودون» و «نواب مرضیون» هستند. پس از آن نیز، امامیه خط رجوع به فقها را دنبال کرد. خبرگانی که در حوادث واقعه با ملکه اجتهاد و شم الفقاهه پاسخگویی پرسشهای فکری - دینی مردم بودند. در سنوات بعد شاهد نضح گرفتن دوگونه مرجع هستیم، فتوایی و زعیمی. مرجع فتوایی کارش استنباط حکم شرعی و دایره فعالیت او به محدوده فقه محصور است، اما مرجع زعیمی حوزه کارکردش به امور اجتماعی و سیاسی سرایت دارد و تنها دغدغه اش استنباط رأی و فهم نظرگاه شارع نیست، بلکه از منظری وظیفه مهم تر او پس از تشخیص حکم آغاز می شود. برای فهم بهتر موضوع، به زمانه میرزای نائینی بازمی گردیم و مقایسه ای میان دو تن از شاگردان ایشان انجام می دهیم. شیخ حلی و سید حکیم هر دو از دانش آموختگان مکتب میرزای نائینی اند. حلی، نمونه ای از شق نخست مرجعیت است که بیشترین هم و غم او بیان حکم شارع بود و کمتر به امور جامعه و سیاست توجه داشت. شاید هم این امر از دیدگاه او درباره وظایف فقها در عصر غیبت نشأت می گرفت. ایشان قائل به حرمت برپایی حکومت اسلامی در دوران غیبت صاحب امر (عج) بود و هرگونه تلاش برای اقامه حکومت را در تنازع با مقام امام مهدی (ع) می پنداشت.^{۵۴} حال آنکه مرجعیت حکیم و ویژگیهای دیگری داشت و فراتر از فرادهی و پاسخگویی به احکام شرعیه بود. مرجعیت جهانی، نه محلی. وی حتی مرجعی محصور در محدوده عتبات نبود، بلکه مرجعی عام به شمار می آمد که صرف نظر از عراق، ایران، پاکستان، افغانستان، کویت و... در اندونزی، هند، فلسطین، مصر، حتی مغرب عرب شناخته شده بود.^{۵۵} سید حکیم به برپایی

۵۴. نک: التحریک الاسلامی فی العراق، ص ۳۵؛ مستفاد از نقل قول حجت الاسلام شهید سید محمد مهدی حکیم از شاگردان حضرت حلی.

۵۵. الحوزة العلمية و الحركة الإصلاحية، قم، مرکز دراسات تاریخ العراق الحديث، ۱۴۱۸ق. ص ۱۹۷؛ مقاله موفق الزیعی درباره «ویژگیهای ممتاز و شاخص مرجعیت امام حکیم». دکتر ربیعی عضو سابق حزب الدعوة اسلامی است و هم اکنون دبیر شورای عالی امنیت ملی عراق است.



حکومت اسلامی باورمند بود. مجتهدی با بینش سیاسی که نسبت به مسائل مهم و مبتلا به جامعه اسلامی هرگز بی تفاوت نبود، فقهی که با تدبیر و حکمت به انتظام امورات الناس و ساماندهی مصالح آنان اهمیت قائل بود و خود را صاحب رسالت در جلوگیری از وقوع مفاسد در دین و دنیای مسلمانان می دانست. روزی یکی از شاگردان ایشان نظر او را درباره سیاست جو یا شد و اینکه آیا رجال دین مکلف به دخالت در امور سیاسی هستند یا خیر؟ که پاسخ داد:

اگر معنی سیاست اصلاح امور مردم و تلاش برای رفاه حال و آسایش آنان باشد — چنان که ظاهر امر همین و مراد از سیاست غیر از این نیست — دین مقدس اسلام جز برای پرداختن به این امور نیامده است و طبیعی است که بر رجال دین واجب است با همه قدرت و توان خود بدین امر بپردازند... اما اگر سیاست معنای دیگری داشته باشد، روح اسلام با آن بیگانه است و فاصله بسیار زیادی با آن دارد و با آموزه های اسلامی ناسازگار است و رجال دین باید از این نوع سیاست دوری گزینند. کارهایی که بویی از اسلام نبردند و با اصول و مبانی آن منافات دارد.^{۵۶}

سید حکیم با امعان نظر به شایستگیها و صلاحیتها و آنچه در دوره ریاست عامه اش انجام داد، مرجعی زعیمی به شمار می آید. عالمی که پرچم اسلام خواهی و ستم ستیزی را در خلال سالهای خطیر و حساسی استوار برافراشت. مرجعی شایسته و نظام یافته که سزاوارانه راهبری جامعه اسلامی را در برهه ای حساس عهده دار شد. نگاه او به نهاد مرجعیت همان است که سنوات بعد به مثابه نظریه ای بر زبان و قلم رهبر نهضت اسلامی معاصر عراق جاری شد، که در وجود این مرجع مجدد — تجدیدکننده دین و احیاگر شریعت — متجسد بود. استاد شهید آیت الله العظمی سید محمدباقر صدر، اهداف «مرجعیت شایسته» را در پنج محور طبقه بندی کرده است:

۱. نشر دستورات اسلامی در میان مسلمانان در گسترده ترین حوزه ممکن، و تلاش برای پرورش دینی افراد، به گونه ای که یکایک آنان در رفتار و کردار شخصی خود نسبت به قوانین دینی پایبند باشند.

۲. ایجاد حرکتی فکری و فراگیر در میان امت که کلیه مفاهیم اصیل اسلامی را در برگیرد. از قبیل این واقعیت که اسلام نظامی است همه جانبه و شامل تمام ابعاد زندگی انسان. همچنین باید روشهایی را جهت تحقق این مفاهیم ارائه داد.

۳. برآورده کردن نیازهای فکری مربوط به حرکت مبتنی بر اسلام. این هدف از



رهگذر طرح بحثهای اسلامی مناسب و سودمند در زمینه‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی، بررسی‌های تطبیقی بین اسلام و سایر مکاتب فکری اجتماعی، گسترش دامنه فقه اسلامی به گونه‌ای که توانایی تشریح در همه جوانب زندگی را داشته باشد و بالا بردن سطح حوزه علمیه به منظور دستیابی به آرمانهای ارزشمند دینی تحقق می‌یابد.

۴. سرپرستی و نظارت بر حرکت اسلامی و اشراف کامل نسبت به هرگونه دیدگاهی که خدمتگزاران عالم اسلام در زمینه‌های گوناگون عرضه می‌کنند. بر مرجعیت شایسته فرض است که آنچه را از این دیدگاهها با مبانی اسلامی سازگار است تأیید کند، و آنچه را که ناصواب است، اصلاح نماید.

۵. برپایی مراکزی در سراسر جهان جهت ارتباط با امت اسلامی. این مراکز به شخص مرجع و تمامی دانشمندان دینی تا پایین‌ترین سطح که در مسیر رهبری و هدایت مردم قرار دارند، مربوط می‌شود. وظیفه این مرکز رسیدگی به مصالح امت، تلاش در راه رفع مشکلات آنان و زیر بال و پر گرفتن همه تلاشگران در راه اسلام است.^{۵۷}

اهدافی که به وضوح در فعالیت مراجع زعیمی تاریخ تشیع دیده می‌شود. از منظر شهید صدر، مرجع، رابط و حلقه وصل امام و امت و گذرگاه ره یافت به احکام شریعت و مرجع نایب عام امام زمان و متولی اداره اجتماع مسلمین و تشخیص حلال و حرام امور و امتداد امامت در عصر غیبت است.^{۵۸} سید حکیم مرجعی است که «پایبند ریاست نبود بلکه ریاست پایبند او شده بود.»^{۵۹} در این مسیر دانش کارآیند و تألیفات سودمند ایشان کمک شایان به وی کرد. مستسک العروة الوثقی شرح مفصل و گرانسنگ سید حکیم بر عروة الوثقی مرجع عالیقدر سید محمدکاظم یزدی است که یکی از مستدل‌ترین مجموعه‌های آثار فقهی به شمار می‌آید و تکیه‌گاه و عصای دست بسیاری از مدرسان است. عروه، به گونه‌ای شناسنامه سید محمدکاظم است و بدان مشتهر است و سید محسن با نگارش نخستین شرح بر آن به نوعی عروه را زنده کرد.^{۶۰} شرحی که بسیاری از

۵۷. کاظم حسینی حائری. زندگی و افکار شهید صدر. ترجمه و باورقی حسن طارمی. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵. ص ۹۹. آیت‌الله العظمی سید کاظم حسینی حائری نظرگاه مرجع شهید درباره «مرجعیت شایسته و مرجعیت نظام‌یافته»، «اهداف مرجعیت شایسته»، «دگرگونی در روش مرجعیت» و «مراحل گذار مرجعیت شایسته» را در صفحات ۹۸ تا ۱۰۸ آورده است.

۵۸. الحوزة العلمية و الحركة الاصلاحية، ص ۶۳؛ مقاله آیت‌الله دکتر سید محمد بحر العلوم درباره «مرجعیت دینی شیعی».

۵۹. محمدعلی قاضی طباطبائی، همان، ص ۱۰.

۶۰. منبع شفاهی: آیت‌الله سید رضی شیرازی.



عالمان دین را از رجوع به آثار دیگر بی‌نیاز کرده است. به گفته آیت‌الله شهید سید محمد باقر حکیم:

روزی به منظور دیدار با آیت‌الله العظمی شیخ منتظری به حضور وی رسیدم و طبق معمول سرگرم مطالعه بود، رو به من کرد و اظهار داشت: نزد من بسیاری از تعلیقات و حاشیه‌ها یافت می‌شود اما «مستمسک»ی که سید والد شما نوشته ما را بیکار کرده است. هر چه در فقه لازم بوده از سوی ایشان بیان شده است.^{۶۱}

در ساحت سیاست و جامعه نیز مرجع می‌بایست به مهمات اشراف داشته باشد و راهکارهای مشکل‌گشایی در مواقع بحرانی را در چنته داشته باشد. از ریزنی با صالحان دریغ نوزد و یک قدم، بلکه گامهایی از دیگران جلوتر حرکت کند و دریچه اندیشه‌اش رو به افق و چشم‌انداز دور دست گشوده باشد. نزدیک‌بینی دردی است که نیاز به درمان دارد. توصیف‌های زیر نمایانگر چنین مجتهد حاذقی است، همانی که انتظارش را داریم:

زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگیهای یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خور شأن مجتهد است واقعاً مدیر و مدبر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است.

۶۱. محمدالشیخ هادی الأسدی. الامام الحکیم، عرض تاریخی لدورة السیاسی و الثقافی. بغداد، مؤسسه آفاق للدراسات و الابحاث العراقیة، ۲۰۰۷م/۱۴۲۸ق. ج ۱، صص ۱۵۵-۱۵۶.



آیت الله العظمی حکیم در حال اقامه نماز میت بر پیکر دکتر شیخ محمدرضا شبیبی از عالمان
مجاهد و آزادیخواه، در سمت راست ایشان سید یوسف و سمت چپ دکتر سید محمد بحر العلوم
و پشت سر آقا، فرزندانش سید محمدرضا و سید محمدکاظم حکیم ایستاده‌اند.
[مرکز وثائق الامام الحکیم]

فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. ۶۲

آری مجتهد صاحب منصب افتاء، فردی اعقل و سیاس است که اندیشه اش در جولان
است و مسائل مستحدثه را رصد می‌کند و نظر شارع را شجاعانه اظهار می‌دارد هر چند
مخالف قول مشهور و دیدگاه عوام باشد. فتوای سید حکیم در خصوص طهارت اهل

۶۲. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی (قدس سره). تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی،
۱۳۶۹. ج ۲۱، ص ۹۸؛ «پیام امام خمینی خطاب به مراجع اسلام، روحانیون سراسر کشور و... در مورد
استراتژی آینده انقلاب و حکومت اسلامی، مورخ ۱۳۶۷/۱۲/۳».

کتاب و ذبیحه آنان که مستند به کتاب الله، سیره اهل بیت عصمت و طهارت و ادله فقهی است،^{۶۳} همچنین تکلیف ودیعه و سرمایه مالی و در گردش مسلمانان در بانکهای خارجی که سهام آن در اختیار غیر مسلمانان است و... نمونه های آشکاری در این عرصه به شمار می آید. فقیه می بایست آگاه و زمان شناس باشد. ایشان، پرونده اظهار نظر در احکام فقهی را نمی بست و به دفعات تأکید می نمود نظر فقهی هیچ فقیهی نقطه پایان فقه و فصل الخطاب به حساب نمی آید و شهرت فتوایی را فی نفسه حجت نمی پنداشت.^{۶۴} در مسئله فتوا به انحصار محدوده طواف میان کعبه و مقام ابراهیم (ع)، نظرش را تغییر داد و به جواز طواف تا هر جا که گنجایش داشته باشد، روی آورد، برای حل موضوع ازدحام که مشکل ساز بود.^{۶۵} عالم جسوری که با وجود همه تقیدها و احتیاطها در مقام مرجع اعلی، با دگرگونی داده ها نظر اجتهادی خود را تغییر می دهد و از اظهار آن هراسی به دل راه نمی دهد و تسلیم جوسازی نمی شود که نیک واقف است ثبات احکام اولیه هم به معنای مطلق بودن آن نیست. فقیهی کیس و پویا که به خاطر صلور برخی فتاوا از جمله ازواج دائم مرد مسلمان با زن اهل کتاب و... متحمل فشارهایی دیگر در محیط نجف شد.^{۶۶}

آثار ماندگار

سید حکیم مبادرت به پرورش تلامذ زبده ای در دوران حیات خود نمود که هر یک منشأ خیر شدند. کافی است نام برخی از این دانشوران آورده شود، آیات: سید محمد سعید حکیم، سید محمد علی حکیم، سید محمد حسین فضل الله، سید رضی شیرازی، شیخ محمد حسن اصطهباناتی، سید محمد علی قاضی طباطبائی، شیخ محمد تقی آل فقیه عاملی، سید جلال الدین آشتیانی، شیخ باقر شریف قرشی، شیخ مسلم

۶۳. فتوایی که سر و صدای فراوان در حوزه نجف ایجاد کرد. «در اواسط دهه چهل، خود در عتبات عالیات شاهد عکس العمل در برابر فتوای مرحوم آیت الله سید محسن حکیم، زعیم بی منازع شیعه در عراق به حرمت قه زنی بودم و بعدها از برخی تندزبانها و بی حرمتیها در مورد فتوای دیگر ایشان در همین مسئله طهارت اهل کتاب داستانها شنیدم.» سید حسین مدرسی طباطبائی. مکتب در فرایند تکامل، نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین. ترجمه هاشم ایزدپناه. ج ۳. تهران، کویر، ۱۳۸۶. ص ۱۸. متذکر می شود به رغم عدم موافقت سید حکیم با قه زنی، نگارنده فتوایی از ایشان ناظر بر حرمت ندیدم و اظهار نظر حجت الاسلام مدرسی طباطبائی صحیح نیست.

۶۵. فقه الحیاة فی حوار مع سماحة آية الله العظمى السيد محمد حسين فضل الله. اجراء: احمد احمد، عادل القاضی. ج ۲. بیروت، مؤسسة العارف للمطبوعات، ۱۹۹۷/م ۴۱۸. اق. ص ۳۶.

۶۶. آیت الله العظمی سید حسین بروجردی نیز از ذواج دائم و موقت با اهل کتاب را بلا اشکال می دانست؛ منبع شفاهی: آیت الله شیخ علی صافی گلپایگانی، نک: محمد لک علی آبادی، همان، ص ۱۸۴.



ملکوتی، سید علی سیستانی، شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی، شیخ نصرالله شبستری، شیخ محمدباقر محمودی، سید یوسف حکیم، سید محمد مهدی حکیم، سید محمدباقر حکیم، سید عبدالرزاق موسوی مفرم، سید عبدالاعلی سبزواری، سید هاشم رسولی محلاتی، شیخ محمد مهدی شمس الدین، شیخ ابوالقاسم رحمانی خلیلی مازندرانی، شیخ محمد تقی جعفری، سید مصطفی خمینی، سید اسدالله مدنی، شیخ عبدالرحمن حیدری ایلامی، سید علی خامنه‌ای، سید عبدالصاحب حکیم، شیخ محی الدین مامقانی، سید عباس خاتم‌یزدی، سید محمد علی ابطحی، سید مرتضی خلخالی، سید محمد مهدی خلخالی، شیخ عبدالامیر قبلان، شیخ سلیمان یحقوقی، شیخ عبدالمنعم فرطوسی، سید محمد تقی تقوی، شیخ محمد قیسی، شیخ احمد قیسی، شیخ هادی شریف قرشی، شیخ محمد آصف محسنی، سید عباس حسینی کاشانی، سید محسن کوهکمری، شیخ ذبیح‌الله متولی، سید کاظم مرعشی، سید محمد جعفر مروج، شیخ حسین مشکور حولاوی، شیخ عبدالحسین مظفر، شیخ عبدالعالی مظفر، شیخ محمد هادی معرفت، سید حسین مکی عاملی، سید علی مکی عاملی، سید عباس مهری، سید فاضل میلانی، سید عبدالمجید شمس الدین نجفی، سید مرتضی نجومی، شیخ محمدباقر هجری احسانی، دکتر جعفر حسین هندی، شیخ حسین معنوق، شیخ عبدالحسین خراسانی، سید محمد رضا خراسان، سید محمد صادق خلخالی، شیخ علی خوئی، ابراهیم خوئینی، شیخ محمد حسن خیارجی قزوینی، شیخ محمد دامغانی، شیخ محمد راضی، شیخ محمد رشتی، سید علی عابد رضوی، سید محسن نواب رضوی لکهنوی، علی اصغر روحانی، شیخ عبدالرضا روحانی، سید مجتبی رودباری، سید علی رئیسی، شیخ علی زین الدین، عبدالجبار ساعدی، سید محمد کاظم سرابی، شیخ علی سماکه، شیخ کاظم شاهرودی، شیخ یوسف شریانی، شیخ احمد بخش (اختر عباس)، سید اسماعیل صدر، سید محمدباقر صدر، شیخ حسن طراد، شیخ احمد طرفی، شیخ غلامرضا عرفانیان، سید عبدالکریم علی خان، سید محمد علی علی خان، سید عبدالرسول علی خان، شیخ محمد غروی، شیخ محمد جواد فقیه عاملی، شیخ علی محمد الاصفی، شیخ سلیمان آل سلیمان، شیخ محمد آل صادق، شیخ خلیل مغنیه، شیخ محمد بنابی، سید محمد برهانی، شیخ حسین وحید خراسانی، سید مصطفی حسینی بوشهری، سید جعفر بهبهانی، سید محمد سرور بهسودی، شیخ عبداللطیف تنکابنی سامی، سید طیب جزائری، سید محمد جزائری، شیخ محمد تقی جواهری، شیخ حسن سعید چهل ستونی، سید مهدی حجازی، شیخ محمد حسین حرزالدین، سید محمد حسین حکیم، شیخ محمد حیدر، شیخ مجتبی لنکرانی، سید عبدالکریم



موسوی اردبیلی، شیخ محمد مهدی اصفی، شیخ محمد علی مدرس (افغانی)، دکتر شیخ عبدالهادی فضلی، سید موسی بحر العلوم، شیخ ناصر مکارم شیرازی، سید محمد تقی جلالی، شیخ محمد ابراهیم جناتی، سید موسی صدر، دکتر سید محمد بحر العلوم، سید احمد اشکوری، سید عبدالزهراء خطیب حسینی، شیخ محمد باقر ناصری، سید محمد مهدی بجنوردی، دکتر سید محمد بجنوردی، شیخ علی کورانی، شیخ مهدی سماوی.^{۶۷}

یکی از ثمرات جهاد فرهنگی و سیاسی مرجع بلند مرتبه در دوره حیات خود تکوین تجمعهای علمایی در نجف و کاظمین بود. نمونه بارز آن «جماعت علمای نجف» که یک تشکل دینی، روحانی، سیاسی به شمار می آمد که حدود دو ماه پس از کودتای ۱۴ تموز (ژوئیه) ۱۹۵۸ ژنرال عبدالکریم قاسم تأسیس گردید. هیئت مؤسس چهارده نفره جماعت العلماء در زمره عالمان طراز اول حوزه و یک رده پایین تر از مراجع تقلید بودند. ریاست جماعت با آیت الله شیخ مرتضی آل یاسین بود و آیت الله شیخ حسین همدانی نایب رئیس جماعت بود.^{۶۸}

گفته می شود طرح اولیه ایجاد جماعت علما توسط آیات شیخ محمد حسن جواهری و سید محمد باقر شخص با سید حکیم در میان نهاده شد و به تأیید ایشان رسید و از آن به گرمی استقبال کردند. مرجع اعلی نه تنها از جماعت علما جانبداری می کرد بلکه در خصوص انتشار نشریات و برگزاری گردهمایی آنان از مساعدت مالی دریغ نمی ورزید. نخستین بیانیه جماعت به خامه سید محمد باقر صدر تحریر یافت.^{۶۹} متعاقب آن شاهد تکوین تشکلهای خودجوش مردمی با عنوان انصار جماعت علما در شهرها و روستا هستیم^{۷۰} و مراجع نامور نجف مانند سید عبدالهادی شیرازی، سید محمود شاهرودی، سید ابوالقاسم خوئی، سید محمد جواد طباطبائی تبریزی با صدور بیانیه های رسمی از جماعت علما جانبداری کردند.^{۷۱}

دیری نیاید «جماعت علما در بغداد و کاظمین» در نیمه دهه شصت میلادی، حدود شش، هفت سال پس از تأسیس جماعت علمای نجف، ایجاد گردید. فعالیت و مواضع این تشکل نیز زیر چتر حمایتی سید حکیم قرار داشت.^{۷۲} اما رخداد مهم تأسیس «حزب

۶۷. نک: صفاء الدین تبرائیان، مرجع مجدد، امام حکیم، فصل پنجم.

۶۸. الموسوم (مجله)، ش ۹-۱۰ (۱۴۱۱/ق / ۱۹۹۱م)، صص ۱۹۶-۱۹۷.

۶۹. التحرک الاسلامی فی العراق، همان، ص ۲۱.

۷۰. همان، ص ۲۳.

۷۱. منبع شفاهی، سید محمد باقر حکیم، به نقل از عدنان ابراهیم السراج، همان، ص ۱۱۷.

۷۲. لواء الصدر (نشریه)، ش ۳۳۱ (یکشنبه ۲۸ ربیع الثانی ۱۴۰۸/ق / ۲۰ دسامبر ۱۹۸۷م)، گفت و گو با علامه سید

الدعوة الإسلامية» است.^{۷۳} به باور آیت الله سید محمدباقر حکیم چند ماه پس از کودتای ۱۴ ترموز ۱۹۵۸ در گردهمایی ای که در بیت سید حکیم در کربلا که در آن کسی سکونت نداشت و حضرات آقایان: سید محمدباقر صدر، سید محمدباقر حکیم، سید مرتضی عسکری، سید محمد مهدی حکیم، سید طالب رفاعی، حاج محمدصادق قاموسی، حاج عبدالصاحب دخیل، حاج محمد صالح ادیب، حضور داشتند بنیاد تشکیلات نهاده شد.^{۷۴}

چنان که ملاحظه می شود دو تن از فرزندان سید حکیم، شاگردان و علاقه مندان ایشان مبادرت به تأسیس حزب نمودند. در مراحل بعد شماری از عالمان نامور مانند آیات شیخ مرتضی آل یاسین، سید اسماعیل صدر، سید محمدصادق صدر، سید باقر شخص و شیخ محمد طاهر آل شیخ راضی، به یاری حزب شتافتند. از آیات شیخ محمد مهدی شمس الدین و سید محمد حسین فضل الله به عنوان عناصر مؤثر حزب نام برده می شود.^{۷۵} همچنین آیات شیخ محمد مهدی آصفی، سید کاظم حائری، سید محمود هاشمی شاهرودی، شیخ محمدباقر ناصری، شیخ محمد علی تسخیری، شیخ علی کورانی، شیخ عبدالهادی فضلی، شیخ مهدی سماوی و جوانانی چون سید کاظم موسوی بجنوردی از فعالان حزب بودند. چنان که ملاحظه می شود افراد با ملیتهای مختلف به تشکل دعوت اسلامی پیوستند. بی تردید مرجع اعلی به کار تشکیلاتی باورمند بود. پیشتر فرزندش سید محمد مهدی با همکاری آیت الله سید مرتضی عسکری مبادرت به تأسیس «جنبش فرزندان انقلاب بیست» زد. جریانی که به تقویت پیوند قبایل و مرجعیت مبادرت نمود و با راهنمایی زعیم عالیقدر ایجاد گردید و در محیط آن روز تا حدودی گل کرد.^{۷۶} هر چند سید حکیم مدتی بعد از تأسیس

→ مرتضی عسکری، ص ۸

۷۳. حزب الدعوة در ۱۷ ربیع الاول ۱۳۷۷/۱۲ اکتبر ۱۹۵۷ م/ ۲۰ مهر ۱۳۳۶ ش مقارن میلاد پیامبر اسلام (ص) تأسیس شد. برخی بنیادگذاری آن را ۱۹۵۶ می پندارند و دکتر طالب رفاعی در خاطرات خود پیدایی حزب را ۱۹۵۹ ذکر کرده است. بنگرید به: حسین برکه الشامی. حزب الدعوة الاسلامیة، دراسة فی الفکر والتجربة، بغداد، دارالاسلام، ۱۴۲۷/۱۲۰۶ م. ص ۷۹. در کتاب، روز ایجاد حزب هفتم ذکر شده که به ظاهر خطای مطبعی است و هفده صحیح است.

۷۴. صلاح الخرسان. حزب الدعوة الاسلامیة، حقائق و وثائق. دمشق، المؤسسة العربیة للدراسات و البحوث الأستراتيجية، ۱۴۱۹/۱۲۰۶ م. صص ۶۳-۶۴.

۷۵. علی المؤمن. سنوات الجمر، مسيرة الحركة الاسلامیة فی العراق ۱۹۵۷-۱۹۸۶. لندن، دارالمسیرة، ۱۹۹۳. ص ۳۳.

۷۶. منبع شفاهی: سید مرتضی عسکری: به نقل از عدنان ابراهیم السراج، همان، ص ۲۰۰.



حزب الدعوة، خواهان خروج فرزندان از حزب شد. ایشان به عنوان مرجع اعلی و زعیم شیعه مایل نبود فرزندان در تشکلی سیاسی فعال باشند، چرا که اگر مردم پی به وجود افراد حزبی پیرامون مرجعیت می بردند از اعتمادشان به او کاسته می شد. در عین حال سید حکیم از حضور بسیاری از تلامیذ و وکلای خود در حزب آگاه بود و کوچکترین پیامی برای خروج آنان از حزب نداد به استثنای سید صدر که از منظر سید حکیم، آقاسید محمدباقر، امید آینده حوزه محسوب می شد، از این رو به ایشان پیغام داد تا مانند دیگر مراجع از بیرون به تأیید این فعالیت پردازد و واکنش شهید صدر در نوع خود جالب است و خلاصه مکتوب او خطاب به محمدصالح ادیب بسی پندآموز می نماید.

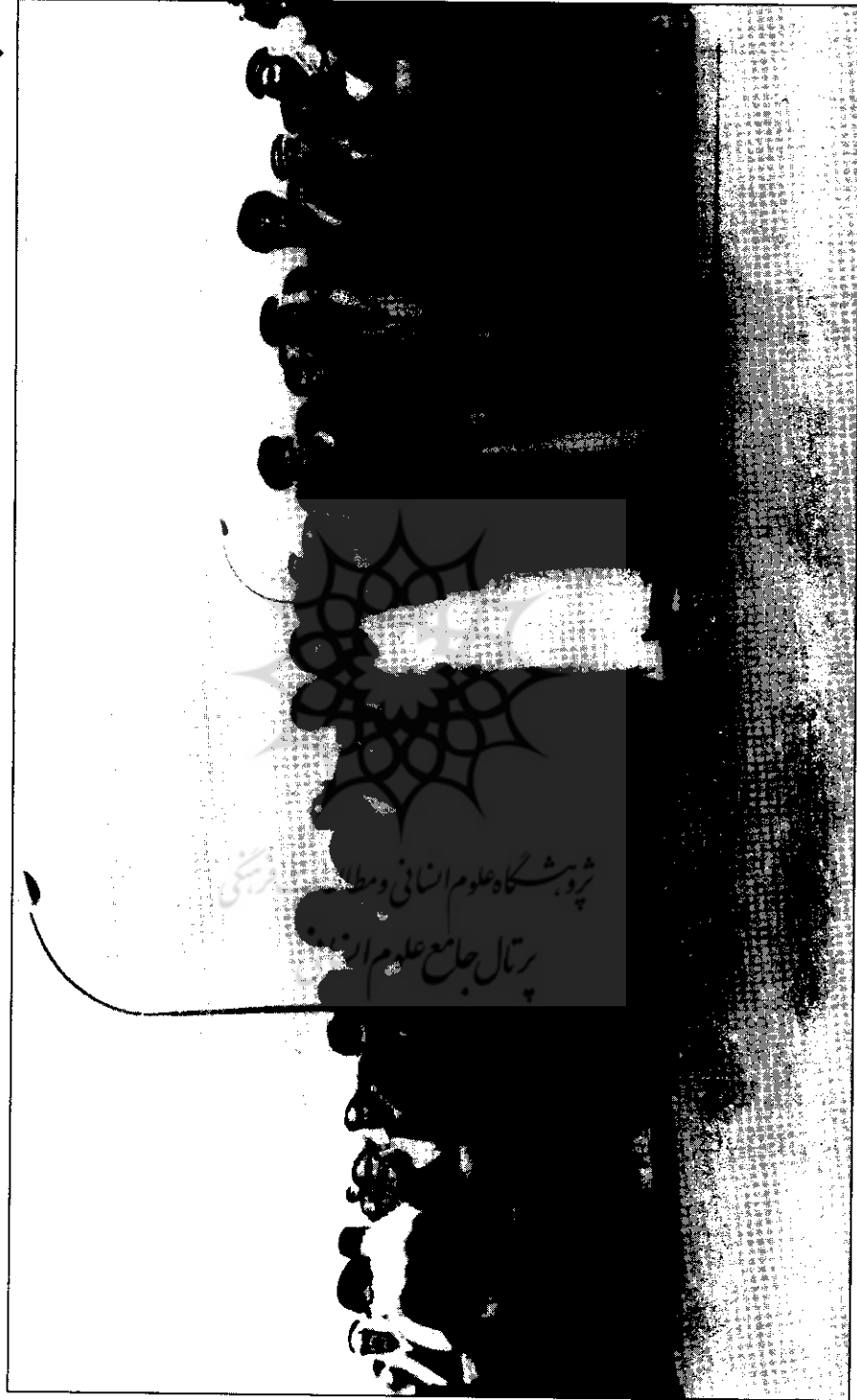
حضرت آیت الله حکیم از من خواسته اند که در این تشکیلات حضور رسمی نداشته باشم. من از این خواسته ایشان بوی ضرورت و الزام را استشمام می کنم. از این رو دیگر خود را وابسته و منسوب به این سازمان سیاسی نمی دانم، ولی از شما می خواهم که این حرکت اسلامی را با پیگیری تمام دنبال کنید و من در این اقدام ارزشمند پشتیبان شمایم.^{۷۷}

از منظر سید حکیم، مرجع نباید به حزب، جمعیت و گروه اسلامی خاصی بستگی پیدا کند. مرجعیت فراتر از جناح بندیها و تشکلهاست و پرتو روشنایی نهاد مرجعیت می بایست به همه جا بتابد. وزن و قامت مرجع و جایگاه رفیع آن اقتضائات خاص خود را داراست.

از اقدامات سید حکیم که کمتر کسی از آن باخبر است، پشتیبانی ایشان از تأسیس مجلس اسلامی شیعی اعلی در لبنان است. حمایتهایی که چند سال پیش از تأسیس آغاز و تا هنگام رحلت امام حکیم پابرجا ماند.^{۷۸} به گاه آغاز ریاست عامه سید حکیم، اختلافاتی در حوزه مشاهده می شد که در زمره تکاپوی نخستین ایشان حفظ وحدت، یکپارچگی و انسجام حوزه کهن شیعه و کاستن از اختلافات اساسی و زدودن آن بود. رویارویی ایشان با اندیشه الحادی مارکسیسم و خطوط انحرافی قومی گرایانه و طایفه گرایانه تفرقه افکن که به آن اشاره خواهد شد به تقویت جایگاه و موقعیت حوزه انجامید و آن را از رکود و سکون و سکوت خارج و شور

۷۷. کاظم حسینی حائری، همان، ص ۹۵.

۷۸. الحوزة العلمية و الحركة الاصلاحية، مقاله شیخ محمد مهدی شمس الدین درباره «مرجعیت امام حکیم»،



تصویر احتمالاً برگرفته از مراسم تشییع پیکر امام حکیم در کاظمین. نقرات شناخته شده از چپ: شیخ مهدی نوری، سید محمدباقر صدر و نفر حاضر با قبای سفید سید علی علوی
[مرکز شهداء آل الحکیم]

و نشاط و تحرک و پویایی به حوزه بازگشت.

در دوره زعامت سید حکیم شاهد افزایش تعداد طلاب هستیم که به گونه بی سابقه‌ای رو به افزایش نهاد. شمار طلاب عراقی یکصد تن بود که به نسبت جمعیت پنج، شش میلیونی این کشور رقم ناچیزی محسوب می‌شد که آمار تأسف آور و نگران‌کننده بود اما دیری نگذشت تعداد دانش‌پژوهان افغانی، لبنانی، عراقی، هندی، پاکستانی و... به شش برابر افزایش یافت.^{۷۹} این توجه معطوف به حوزه نجف نبود. با خوانش یکی از گزارشهای ساواک درباره «افزایش طلاب حوزه علمیه قم»، مورخ ۲۶ شهریور ۱۳۴۷ پی به افزایش محصلان علوم دینی به میزان $\frac{1}{4}$ نسبت به گذشته می‌بریم.^{۸۰}

ترسیم استراتژی حوزه از دیگر اقدامات سید حکیم در آن برهه است. ایشان از نظریه توسعه و تکثر حوزه در مناطق محل سکونت شیعیان حمایت می‌کرد. از محسنات این طرح آنکه در صورت اعمال تضيیقات از سوی رژیمها بر پایگاههای اصلی تعلیم و تعلم، می‌توان از کانونهای جایگزین و فرعی بهره جست. تکوین حوزه علمیه کوچکی در قطیف سرزمین حجاز و ایجاد مدرسه دینی در الاحساء از اقدامات ماندگار رئیس حوزه به شمار می‌آید. در زمانه زعامت سید حکیم حوزه‌های علمیه جدیدی در بسیاری مناطق احداث شد و البته نسبت به نوسازی و بهسازی مدارس و حوزه‌های دیگر اقدام گردید. زعیم عالیقدر از مساعدت به نهادهای نوپای آکادمیک نیز دریغ نورزید. کمکهای ایشان به دانشکده فقه، دانشکده اصول دین، دانشگاه کوفه، مدارس «متمدی النشر» فراموش نشدنی است. ایشان از مشوقان حوزویان برای فراگیری زبانهای بیگانه مانند انگلیسی، فرانسه، السنه شرقی و دیگر زبانها برای تبلیغ اسلام و اعزام مبلغان شایسته به اروپا، آفریقا و آمریکا بود.^{۸۱} تأکید بر ضرورت فراگیری علوم مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست از سوی دانشجویان علوم دینی از اقدامات مهم سید محسن محسوب می‌شود. ایشان زمینه ورود علوم اجتماعی را به حوزه فراهم آورد و در ۱۹۶۵م/۱۳۴۵ش مبادرت به تأسیس «مدرسه‌العلوم الاسلامیه» در نجف نمود. در این مرکز که به مثابه دانشسرا و مدرسه عالی بود، درسهای حوزوی در کنار دانشهای روز



۷۹. منبع شفاهی: سید محمدباقر حکیم.

۸۰. حمید روحانی (زیارتی). نهضت امام خمینی. تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۴. ج ۲، ص ۸۸۲
 ۸۱. المنطلق (مجله). ش ۳۲، ص ۷۸. نوشتار حسین حکیم به مناسبت هفدهمین سال رحلت حضرت حکیم زیر عنوان «المرجعية المجاهدة، الامام السيد محسن الحكيم».

تجمع و فرا داده می‌شد.^{۸۲} بی‌شک ایجاد چنین مراکزی در امتداد فعالیت‌های حوزوی بود. در مدرسه علوم اسلامی فرزاندگانی مانند: شیخ باقر شریف قرشی، سید عزالدین بحر العلوم، سید محمد صدر، سید محمد کاظم حکیم، سید کاظم حائری، سید محمود هاشمی، شیخ حسن طراد، شیخ علی کورانی، سید نورالدین اشکوری، شیخ خلیل شقیر، سید علی مکی، شیخ نجیب سویدان، سید حسین صدر، سید محمد باقر حکیم، تدریس می‌کردند. دیری نپایید جامعه شیعی شاهد پیدایی نسل نویی از نواندیشان دینی در حوزه و دانشگاه شد. مدرسه علوم اسلامی در عمل بستر تقرّب قشر دانشگاهی و صنف حوزوی را موجب آمد.

موضوع مهم دیگر عقیم ماندن طرح دولتی کردن حوزه نجف بود که با مقاومت سرسختانه سید حکیم و دیگر مراجع روبه‌رو شد. از افتخارات حوزه‌های علمیه شیعه این است که همواره استقلال خود را در ابعاد مختلف به خصوص مالی در برابر حکومتها حفظ کرده است. در دوره‌ای که عراق حاکمیت سلطنتی را تجربه می‌کرد، از سوی دستگاه حاکم تلاش فراوان برای قانع کردن حوزویان به منظور اختصاص ردیف بودجه رسمی برای حوزه و تعیین شهریه مشخص برای طلاب به عمل آمد که ناکام ماند. بزرگان حوزه همواره به منابع درآمد شرعی تکیه دارند. با روی کار آمدن حزب بعث در عراق، سعی دیگر باره‌ای برای انضمام حوزه به وزارت اوقاف در اواخر دهه شصت میلادی به عمل آمد که بار دیگر عکس‌العمل نهاد مرجعیت و رجال مؤثر دینی را باعث شد. لازم به ذکر است که به روزگار سید حکیم مدارس دینی فراوان در عراق احداث گردید. اهتمام آن مرجع راحل به احداث مسجد، حسینیه و مجتمعه‌های دینی - فرهنگی، شگفت‌انگیز بود؛ به خصوص کتابخانه‌ها. کتابخانه مرکزی سید حکیم در نجف در زمره غنی‌ترین کتابخانه‌ها به‌شمار می‌آید. به دستور مرجع اعلی کتابخانه‌هایی در شهرهای: کربلا، بغداد، کاظمین، بصره، کوت، عماره، محمودیه، کوفه، دیوانیه، شامیه، نجف، میسان، مشخاب، قادیسیه، کرکوک، موصل، عفک، دغاوه، نعمانیه، شنافی، رفاعی، حله، ناصریه، بعقوبه، هویدر، خانقین، ابو صیدا، ابو صخیر، عزیزیه، قرنه، مسیب، حیره، صویره، قلعه سکر، قلعه صالح، شطره، حی، غراف، کحلاء، هندیه، هاشمیه، مشرح، میمونه، بلد، دجیل، سماوه، رمیثه، بدره و جصان، غماس، حمزه شرقی، حمزه غربی، علی غربی، قاسم، مقدادیه، دیالی، کفل و... احداث گردید. در مدت زمان کوتاهی شمار



۸۲ الملتقی (فصلنامه). س ۱، ش ۱ (زمستان ۲۰۰۶م)، ص ۸۴؛ مقاله صلاح الخراسانی با عنوان «الامام السید محسن الطباطبائی الحکیم».



شعبه‌های استانی و شهرستانی مجموعه کتابخانه‌های سید حکیم به یک صد باب رسید. در برخی مناطق چند کتابخانه تأسیس شد؛ به عنوان نمونه در قادسیه هشت واحد، در ذی قار چهار واحد، در بغداد چهار کتابخانه، در واسط پنج باب، در بابل سه کتابخانه، در بصره شش دستگاه ایجاد گردید. این کتابخانه‌ها بخشی از شبکه ارتباطی سید حکیم با ملت عراق در سراسر کشور بود. همچنین از سوی ایشان کتابخانه‌هایی در خارج از عراق نیز احداث گردید.

در عصر مرجعیت سید حکیم نشریات دینی با کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم ایشان منتشر شد که از آن جمله می‌توان به مجله‌هایی چون الایمان، الاضواء الاسلامیه، رساله الاسلام اشاره کرد. سید حکیم پس از سید ابوالحسن اصفهانی دومین مرجع شیعه است که جواز استفاده از سهم امام برای چاپ مجله را صادر کرد. در همین برهه نظاره‌گر تشویق مؤلفان و پیدایی نسل نویی از محققان و دانشوران هستیم که نشان از توجه ایشان به کادرسازی فرهنگی بود. سفارش به تکوین مؤسسه‌های خیریه، هیئتهای دانشگاهی، برگزاری در خور شعائر، مراسم و مجالس مذهبی از دیگر اقدامات ایشان است و بالأخره شبکه نمایندگان که به واقع در دوره ریاست سید، به سان حلقه‌های بهم متصل عهده‌دار همبستگی مردم با نهاد مرجعیت شد.

بدون تردید اندیشه اعزام مبلغ و نماینده به عهد پیامبر اکرم(ص) و پس از آن ائمه اطهار(علیهم‌السلام) بازمی‌گردد. پس از آن شماری از عالمان دین این رویه را دنبال کردند. گفته می‌شود شهید اول، نخستین عالمی بود که به طور هدفمند نمایندگانی را به شهرهای اطراف گسیل داشت تا واسطه مرجع با عموم مردم باشند.^{۸۳} اما در سده اخیر اندیشه گسیل وکلا از سوی نهاد مرجعیت به اطراف و اکناف، از ابداعات آقاسید محمدکاظم یزدی (صاحب عروه) محسوب می‌شود و مراجع دیگر که این رویه حسنه را پی گرفتند.^{۸۴}

نمایندگان سید حکیم در برهه‌هایی عهده‌دار رسیدگی به اختلافات عشایر و داوری میان آنان می‌شدند. مرجع اعلی از طریق این شبکه فاصله میان مردم با مرجعیت را کاهش داد، خطری که پیشتر سید، بدان واقف شده بود. ایشان از نمایندگان می‌خواست با مردم زندگی کنند و درآمیزند و به فکر خدمت‌رسانی به قشر محروم حوزه نمایندگی باشند، نه صرف گردآوری وجوهات و حضور صوری و تشریفاتی در برخی



۸۳ بنا به اظهار آیت‌الله العظمی سید محمدباقر صدر، به نقل از: عدنان ابراهیم السراج، همان، ص ۱۰۸.
۸۴ لواء الصدر (هفته‌نامه)، ش ۱۷۹ (۲۵ ربیع‌الاول ۱۴۰۵ق)؛ مقاله عامرالخلو زیر عنوان «من ارشیف التحریک الاسلامی فی العراق، وکلاء المرجعیه».



گردهماییهای بی حاصل و یا اشرافی که باعث کاهش مقبولیت و محبوبیت آنان می شد و به بدبینی منتهی می گردید. نمایندگان بذر بیداری می کاشتند. آنها چشم و گوش و زبان مرجع به شمار می آمدند. شبکه نمایندگان در عصر سید حکیم گسترش فوق العاده و بی سابقه ای در داخل و خارج از عراق یافت و بسیاری از شهرهای عراق، منطقه عربی و کشورهای اسلامی تحت پوشش آن قرار گرفت.

عصر ملوک ثلاثه

در زمانه سید حکیم، حوزه نجف که پس از رخداد «ثوره العشرین» آسیب دیده بود، جان تازه ای گرفت. فیصل اول که مجری سیاست بریتانیا در عراق بود و مشی جدایی دین از سیاست و کاهش نفوذ عالمان شیعی در صحنه اجتماعی عراق را دنبال می کرد، در نخستین گام مبادرت به تبعید علما نمود. پس از آن نیز ارائه تعهد و دخالت نکردن در مسائل داخلی عراق را شرط مراجعت آنان عنوان کرد.^{۸۵} برخی پژوهشگران، بازگشت مراجع به عتبات را به کسب دوباره جایگاه مرجعیت آنان در حوزه نجف پیوند داده اند، لیک مهم ترین عامل، حفظ کیان حوزه ریشه دار نجف اشرف بود که به یکباره با غیبت دو مرجع اعلی، خلأ محسوسی در آن پدیدار گشته بود، هرچند در این میان آیت الله العظمی شیخ محمد مهدی خالصی نه تنها تن به پذیرش خواسته فیصل و بازگشت به عراق نداد بلکه به سرزنش همقطاران روحانی خود مبادرت ورزید.^{۸۶} دومین اقدام ملک فیصل برای استحاله در حوزه و مرجعیت و ایجاد فاصله میان مردم با پایگاه معارف دینی، توسل به حربۀ ملیت برای تحدید عالمان دینی بود. از منظری شاید برای نخستین مرتبه بود که چنین شبهه ای از سوی عالی ترین مقام حکومتی در عراق به طور رسمی مطرح می شد. جالب آنکه این حرف از دهان کسی بیرون آمد که نه تنها خود عراقی نبود بلکه تا پیش از برکشیده شدن از سوی انگلیسها به عنوان پادشاه عراق حتی یک روز در این کشور زندگی نکرده بود. گام سوم فیصل اختلاف افکنی میان طوایف، دادن وعده های دروغین و فریب سران عشایر و مردم بود. فیصل خود را از سادات هاشمی و از سلاله حضرت محمد (ص) و امام علی (ع) معرفی می کرد و در همان حال از سرکوب مخالفان سیاسی خود غفلت نمی کرد. فیصل را می توان کارمند دستگاه حکومتی انگلستان با درجه شاهی و البته فاقد اراده مستقل سیاسی در نظر گرفت. با این وجود به رغم

۸۵ عبدالهادی حائری، همان، ص ۱۸۳.

۸۶ منبع شفاهی: حجت الاسلام شیخ هاشم دباغ.



کدورت‌هایی که میان نهاد مرجعیت و فیصل پدیدار شده بود، وی ظاهر قضایا را رعایت می‌کرد.

در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ خورشیدی)، هنگامی که نائینی به سختی بیمار شد و وی را در کراده در خاور بغداد بستری کردند، ملک فیصل به دیدن او آمد. در سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸ خورشیدی) فیصل به نجف رفت و با نائینی، اصفهانی و دیگر علما به گفت و گو و رایزنی نشست.^{۸۷}

دوره پادشاهی غازی، یگانه پسر فیصل (اول) طولانی نبود و با کشته شدنش در یک سانحه رانندگی، فیصل (دوم) پسرش، در چهار سالگی به تاج و تخت رسید، از این رو برادر ملک غازی، یعنی عبدالاله عهده‌دار نیابت سلطنت شد. دیری نپایید جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست. در آن بحبوحه، عراق ناظر قیام رشید عالی گیلانی شد. شماری از قبایل شیعه و تنی چند از مجتهدان پرآوازه که تحلیل همه‌جانبه‌ای از اوضاع منطقه و جهان نداشتند با وجود آنکه گیلانی سنی بود، به حمایت از او برخاستند و فقیه سرشناسی مانند آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم جزائری، حکومت رشیدعالی را «دولت اسلامی» خواند.^{۸۸} نهاد مرجعیت و طیف عالمان طراز اول عتبات هوشمندانه خود را از صحنه تقابل میان عبدالاله و رشیدعالی کنار کشید. رجال بلندمرتبه حوزه حاضر نشدند اعتبارشان را خرج رویارویی و درگیری این دو نمایند.

پس از نهبی که از سوی سید حکیم به حاکمیت فیصل ثانی در خصوص حضور نیافتن مقامات حکومتی در مراسم تشییع پیکر و خاکسپاری سید ابوالحسن اصفهانی و مجالس ترحیم ایشان انجام گرفت به نظر می‌رسد دور تازه فعالیت سیاسی سید محسن به مدت ربع قرن از همین زمان آغاز شده باشد. در ۱۳۶۵ق/۱۹۴۶م که آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی برای درمان بیماری خود و استراحت در بعلبک به سر می‌برد، فیصل دوم همراه با عبدالاله و نوری سعید به نجف آمد و با سید حکیم در روضه حیدری ملاقات کرد. در این دیدار آیات شیخ عبدالکریم جزائری و سیدعلی بحرالعلوم، مرجع عالیقدر را همراهی کردند و سید حکیم خواسته‌های مردمی را با پادشاه یازده ساله و هیئت همراه در میان نهاد. سه سال بعد که پادشاه نوجوان بار دیگر راهی نجف شد، سید حکیم درخواست ملاقات با فیصل دوم را رد کرد. در آن برهه تن ندادن به

۶۰
▽
۳
ش. ۱۲، ص. ۴۵، بهار ۸۷

۸۷ عبدالهادی حائری، همان، ص ۱۹۶.

۸۸ حسن العلوی، شیعه و حکومت در عراق. ترجمه محمدنبی ابراهیمی. تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶. ص ۱۹۴.



دیدار با پادشاه موضوع ساده و عادی تلقی نشد. این رخداد نادر باعث شد تا شیعیان سایه رهبری بیباک را بالای سر خود به وضوح حس کنند. سید حکیم آرام آرام به بازسازی نهاد مرجعیت و بازگرداندن اقتدار از دست رفته آن در صحنه سیاست جامعه مبادرت ورزید. در این برهه و برای اولین مرتبه در تاریخ سیاسی معاصر عراق، دو شیعه پشت سر هم به منصب ریاست وزرایی رسیدند، یکی صالح جبر که حقوقدان زبده‌ای به‌شمار می‌آمد و دیگر سید محمد صدر که روحانی بود طی سنوات ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸، عهده‌دار این منصب شدند. از قضا جبر در دورهٔ صدارت خود چند مرتبه به ملاقات آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم در نجف رفت و در یکی از ملاقاتها آمادگی دولت برای تأدیه حقوق ماهانه به طلاب علوم دینی را با مرجع عالیقدر در میان نهاد که با مخالفت قاطع ایشان مواجه شد.^{۸۹} سید حکیم به استقلال مالی حوزه باورمند بود و به هیچ‌وجه مایل نبود طلبه دولتی در محیط نجف پرورش یابد. ایشان وجه حکومتی را شبهه‌ناک می‌پنداشت و در آن خیر و برکتی نمی‌دید. کمکی که می‌توانست زمینه تبدیل طلاب به کارکنان مزدبگیر دولت را فراهم کند.^{۹۰}

سید حکیم پیشوایی دینی و سیاسی به‌شمار می‌آید. در سال ۱۹۵۶م که قوای سه کشور انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر حمله کردند و کانال سوئز را اشغال نمودند، در نجف تظاهرات گسترده‌ای سازماندهی شد که مأموران نظامی برای ممانعت از تداوم حرکت نجفیان به سرکوب اعتراض مسالمت‌آمیز آنان با توسل به خشونت و زور مبادرت ورزیدند که در این میان عده‌ای کشته و زخمی شدند. سید حکیم طی تلگراف شدیدالحنی به دربار سلطنتی، تعمداً و در کمال بی‌اعتنایی بدون ذکر نام فیصل، مراتب انزجار خود از اقدامات وحشیانه و جنایتکارانه مأموران امنیتی در به خاک و خون کشیدن تظاهرات مردمی در نجف را اعلام کرد:

حضرت پادشاه

ریختن خون بی‌گناهان به طرز وحشیانه و مفتضحانه در این گسترهٔ مقدس عملی پست، نگران‌کننده و زشت بود و آنچه بیشتر باعث تأسف است اینکه اقدامات یاد شده به دستور دولتمردان انجام گرفته است که راه ارهاب قشرهای مختلف را در پیش گرفته‌اند.

محسن الطباطبائی الحکیم^{۹۱}

۸۹. عامر الحلو. الشیعة بین الحقائق و الاکاذیب. دمشق، الثبات، ۱۹۸۲. ص ۷۳.

۹۰. منیع شفاهی: سید محمدباقر حکیم.

۹۱. احمد الحسینی، همان، ص ۸۱.





فیصل با فرستادن تلگراف به مرجع بزرگوار مقیم نجف دستور مقتضی برای پیگیری و جبران آنچه در نجف رخ داده بود و آزادی بازداشت‌شدگان و دلجویی از آسیب‌دیدگان را صادر کرد.

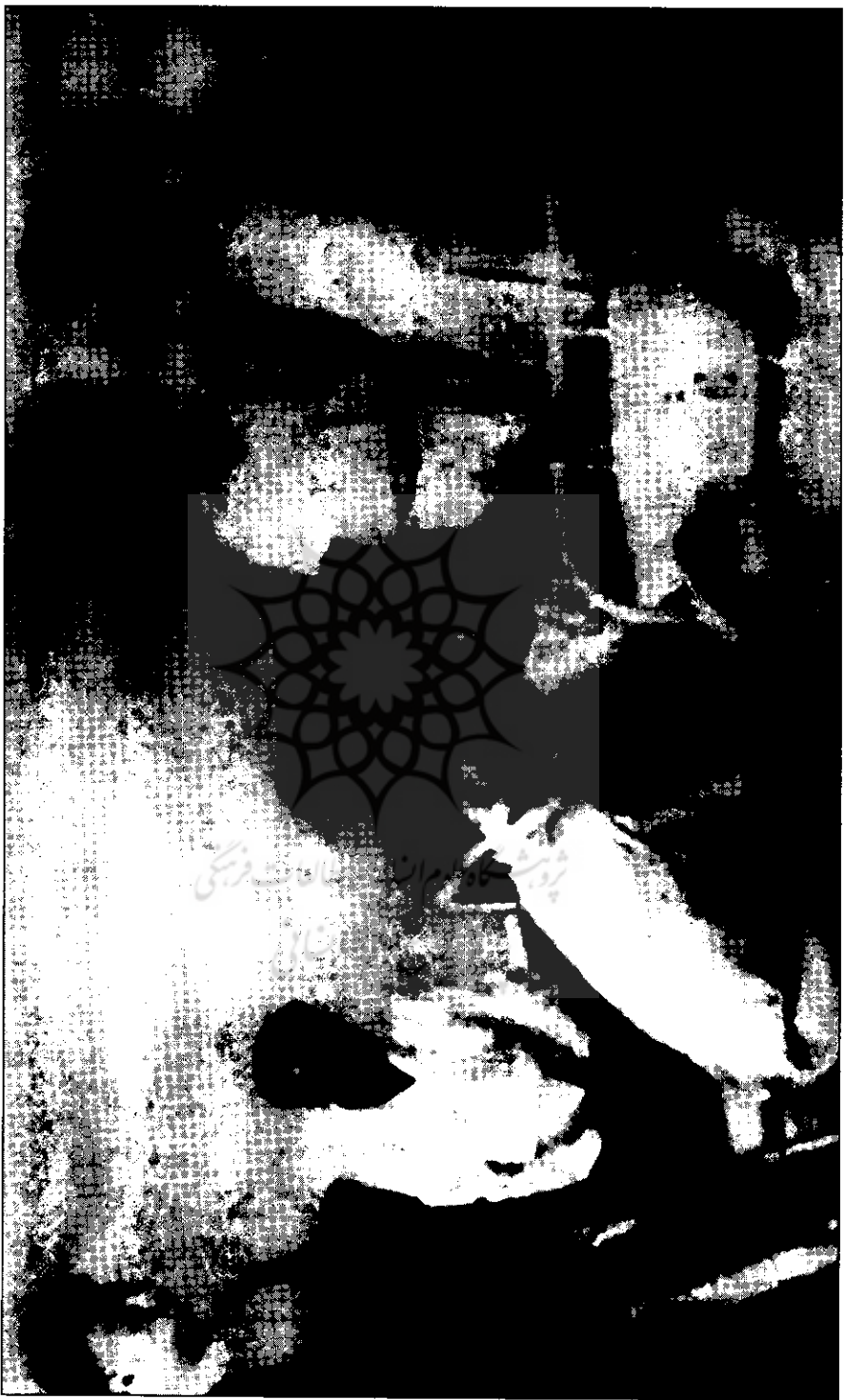
رویاروی چهار رئیس جمهوری

طومار سلطنت اشراف‌زادگان حجازی که از ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۸ بر عراق حکم راندند با کودتای ۱۴ تموز ۱۹۵۸ م / ۲۳ تیر ۱۳۳۷ ش سرتیپ عبدالکریم قاسم در هم پیچید. قاسم، نجارزاده‌ای بود که از محبوبیت کم سابقه‌ای میان مردم برخوردار شد و بسیاری به او به دید یک قدیس می‌نگریستند و کمتر کسی جرأت نقد رفتار و مشی او را داشت تا جایی که عده‌ای از طرفداران افراطی قاسم اعلام کردند تصویر او را در ماه دیده‌اند.^{۹۲} هر چند به‌رغم شعارهای رادیکالیستی که قاسم سر می‌داد، برخی کودتای قاسم را صددرصد انگلیسی می‌پندارند.^{۹۳} سید حکیم با وجود فشارهای وارده در مخبره تلگراف به قاسم پس از رخداد ۱۴ تموز جانب احتیاط را از دست نداد و با تحفظاتی مکتوب پندآموزی را برای او فرستاد که با پاسخ احترام‌آمیز ژنرال مواجه شد. اما از منظری نخستین رویارویی دستگاه مرجعیت با رژیم قاسم در بیت سید حکیم شکل گرفت. در پی تصویب قانونی که زمینه‌چینی آن از سوی کمونیستها و سوسیالیستهای اطراف قاسم فراهم آمد و سهم‌الارث زن و مرد را برخلاف نص شارع مساوی اعلام می‌کرد، نارضایتی عالمان شیعه و سنی برانگیخته شد. در فقه اهل سنت، زن کمتر از فقه شیعه ارث می‌برد. کودتاچیان پس از آن زمزمه کشف حجاب را بر زبان راندند. طیف دینمدار جامعه، برنامه‌های قاسم را عناد با اسلام ارزیابی کرد. حاکمیت قاسم از خطوط قرمز عبور کرد و آشکارا مروج افکار الحادی و برنامه‌های اباحه‌گری شد. در این هنگامه، رئیس حوزه نجف برخلاف اظهارات گذشته ژنرال که اعلام کرده بود رهبران انقلاب‌گرایشی به کمونیسم ندارند و محققاً هویت اسلامی در جامعه محفوظ خواهد بود، خود را در برابر وضعیت نوینی قرار داد. اقدامات قاسم برخلاف گفته‌های صریحش هنگام عیادت از سید حکیم به گاه بیماری در بغداد بود. حدود دو ماه پس از روی کار آمدن قاسم، مرجع اعلی در ۲۰ صفر ۱۳۷۸/ق ۱۴ شهریور ۱۳۳۷ ش در بغداد بستری شد و قاسم و عارف بسیار سریع خود را بر بالین وی رسانده و از ایشان عیادت



۹۲. هانی الفکیلی. اوکارالهزیمه، تجربتی فی حزب البعث العراقی، قم، مهر، بی‌تا، ص ۲۱۴.

۹۳. بنگرید به دیدگاه سید محمد مهدی حکیم در: التحریک الاسلامی فی العراق، همان، ص ۵۵.



عیادت سرتیپ عبدالکریم قاسم حدود دو ماه پس از کودتای ۱۴ ترموز ۱۹۵۸/ در ۲۰ صفر ۱۳۳۸ ق/ش ۱۳۳۷ از سید حکیم در بغداد؛ در تصویر از چپ: فخر ایستاده شهید دکتر سید عبدالهادی حکیم، نشسته ژنرال قاسم، شهید سید محمدرضا حکیم، سید حکیم، فخر ایستاده آیت‌الله سید محمدعلی حکیم



کردند. اما چندی بعد قاسم دست کمونیستها را بازگذاشت. نیروهای دینی و ملی نخست در رخداد قیام سرهنگ ستاد عبدالوهاب شواف از قاسم دوری جستند. شورش شواف در موصل به دستور قاسم به گونه وحشیانه‌ای سرکوب شد. مرجع عالیقدر نه تنها تقاضای سید حمید سید حسین حصونه برای تأیید اقدام قاسم را به شدت رد کرد،^{۹۴} بلکه در نامه‌ای خطاب به سرلشکر محمد نجیب‌الزبیدی، رئیس مجلس، مورخ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۷۹ق/ ۱۵ ایلول ۱۹۵۹م/ ۲۴ شهریور ۱۳۳۸ش، ضمن اظهار تأسف از وقایع موصل نگرانی خود را از سرنوشت نامعلوم ناظم‌الطب‌جلی و رفعت‌الحاج سری و دیگر رفقای آنان را اعلام و خواستار صدور فرمان عفو و بازگشت آرامش شد.^{۹۵} بنا به آنچه در منابع تاریخی آمده است، شواف به‌رغم رویکرد ملی‌گرایانه، افسری متدین بود. از این برهه رویارویی دینمداران با حاکمیت ژنرال آشکارتر شد. تصویب قانون جدید احوال شخصی و دیگر مفاد جنجالی آن چون ممنوعیت تعدد زوجات و... جلوگیری از چاپ برخی کتابهای دینی مانند اثر العفاف بین السلب و الایجاب آیت‌الله شیخ محمدامین زین‌الدین، جلوگیری از حرکت هیئتهای عزاداری حسینی و بالاخره توهین روزنامه صوت‌الاحرار به سید حکیم و دیگر اقدامات وقیحانه، باعث شد تا سید حکیم نسخه کمونیستها را طی دستخطی چند سطری در هم پیچید و پیوستن به حزب کمونیست را جایز نداند و آن را کفر و بی‌دینی عنوان نماید. دیگر مراجع متعاقب انتشار فتوای تاریخی سید حکیم در روزها و هفته‌های بعد اعلام موضع کردند. آیات عظام: شیخ عبدالکریم جزائری، سید عبدالهادی شیرازی، سید مهدی شیرازی، سید محمود شاهرودی، سید ابوالقاسم خوئی، شیخ مرتضی آل‌یاسین، سید محمدجواد تبریزی، سید عبدالله شیرازی، سید محمدعلی طباطبائی، شیخ عبدالکریم زنجانی، همگی در تأیید دیدگاه سید حکیم موضع شرع را بیان داشتند.

موضعگیری دستگاه مرجعیت کمر کمونیستها را شکست و البته در این میان مجتهد والامقامی مانند آیت‌الله العظمی سید حسین حمami یک استثنا بود که به دلایلی از جمله دخالت نکردن در امور سیاسی از اظهارنظر در این خصوص خودداری ورزید. به هر روی آخرین میخ بر تابوت قاسم با فتاوی مراجع زده شد. کارگزاران دولتی با



۹۴. منبع شفاهی: سید محمدباقر حکیم، به نقل از: عدنان ابراهیم السراج، همان، ص ۲۱۹.

۹۵. مذاکرات الطب‌جلی و ذکریات جسم مخلص المحامی، ج ۲. بغداد، الزمان، ۱۹۸۵. صص ۲۲۸-۲۲۹. چاپ اول این اثر در صیدا توسط المكتبة العصرية به سال ۱۹۵۹ منتشر شد. یادآور می‌شود رژیم قاسم به هشداد مرجعیت توجهی نکرد و طب‌جلی و عدده زیادی از افسران و درجه‌داران را بلافاصله پس از سرکوب قیام، تیرباران کرد.

همکاری مارکسیستها مبادرت به پاره کردن تصاویر و فتوای مشهور سید حکیم و آتش زدن رساله‌اش کردند. پس از این رخدادها سید حکیم به‌رغم اصرار قاسم رخصت ملاقات را به وی نداد و به خطیبان دستور داد به افشای قوانین ضداسلامی حاکمیت مبادرت ورزند؛ رویه‌ای که تا سقوط ژنرال ادامه یافت.^{۹۶}

چهارونیم سال پس از فروپاشی حاکمیت سلطنتی، مرگ قاسم با شلیک گلوله مسلسل کودتاچیان دیگری رقم خورد. حاکمیت عبدالسلام عارف نیز مصمم بود تا مرجعیت و اسلامگرایان را از گردونه صحنه سیاسی خارج سازد. سید حکیم به مثابه شاخص دینمداران سفر زیارتی - سیاسی خود را به کربلا، کاظمین و سامرا که مدت یک ماه به طول انجامید را ساماندهی کرد. نجفیان عصر پنجشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۸۳ق/ ۱۸ اکتبر ۱۹۶۳م/ ۲۶ مهر ۱۳۴۲ش پیشوای خود را بدرقه کردند. مانور مرجع اعلی آغاز شد و کاروان ایشان در شهرها با استقبال گرم مردمی مواجه شد، اما حاکمیت طایفه‌گرا همچنان به فعالیتهای مغرضانه خود ادامه می‌داد، هر چند تنها شیعیان نبودند که مورد جفا و بی‌مهری واقع می‌شدند؛ و عبدالسلام مرتکب خطای بزرگ سرکوب خشونت‌آمیز کردها شد، اگرچه دولتهای پیشین در این راه پیشقدم شدند اما عارف مایل بود جنگ با کردها را مشروع جلوه دهد از این رو به دستور وی گردهمایی با حضور عالمان اهل سنت کشورهای عربی و اسلامی از جمله مفتی بغداد و شیخ الازهر در آن مقطع به سال ۱۹۶۴ در بغداد برگزار شد. از سوی عارف از عالمان نجف برای حضور در این کنگره دعوت شد که به جز چند روحانی و در رأس آنان شیخ علی کاشف‌الغطاء، احدی حاضر به شرکت در این گردهمایی نشد. ره‌آورد این نشست صدور فتوایی مبنی بر جواز جنگ با کردهای (مسلمان سنی) به اعتبار اینکه باغی هستند بود.^{۹۷} در آن هنگامه، هیئتی از سوی ملا مصطفی بارزانی به ریاست صالح یوسفی و فواد عارف از عناصر بلندپایه حزب دمکرات کردستان عراق به نجف آمد و با مرجع عالیقدر دیدار کرد و از وی یاری طلبید. از منظر سید حکیم، مشکل کردها راه‌حل نظامی نداشت و جنگ با کردها هم نامقبول و هم نامشروع بود و آنان نه تنها ستون پنجم دشمن - به‌زعم رژیم حاکم - به‌شمار نمی‌آمدند بلکه می‌بایست در فضایی آرام به مطالبات این برادران دینی مسلمان و هموطن عراقی رسیدگی می‌شد، از این رو سید، در صدور فتوی مبنی بر حرمت جنگ با کردهای عراق کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نداد و بر ضرورت

۹۶. محمدهادی. الأمام الحکیم، لمحة موجزة عن مرجعية و جهادة. بی‌جا، دار تبلیغات الشهدا الصدر، ۱۴۰۸ق. صص ۲۲-۲۳.

۹۷. التحرك الاسلامی فی العراق، صص ۷۰-۷۱.

رعایت حقوق شهروندان عراقی به گونه برابر تأکید ورزید.^{۹۸} دفاع قاطع مرجعیت شیعه از برادران اهل تسنن کرد به تقویت پیوند دوستی و تحکیم فزون‌تر نهاد مرجعیت و حوزه نجف با کردها انجامید.

رویارویی زعیم شیعه با عبدالسلام بدین جا ختم نشد و این تقابل به تدریج رو به وخامت بیشتر نهاد. رژیم عارف تصمیم گرفت قانون ملی کردن شرکتها، کارخانه‌ها و بانکهای خصوصی عراق را اجرا نماید و به استناد این قانون اشتراکی به مصادره اموال مردم بپردازد، اما مرجع نامدار مقیم نجف به محض آگاهی از آن به صراحت نامشروع و غصبی بودن آن را به گوش مقامات رساند. از سوی حکومت، هیئتی برای آماده‌سازی دیدار عارف با مرجعیت رهسپار نجف شد. سید، دیدار با رئیس جمهور را منوط به الغای قوانین اشتراکی نمود و بر این پیش شرط پافشاری کرد. اصراری که اندک وجاهت و اعتبار باقیمانده عبدالسلام را به باد داد. مسئله عدم پذیرش عبدالسلام از سوی مرجع اعلای مقیم نجف از طرف برخی مراجع مقیم قم همچون «آقای خمینی و آقای شریعتمداری» با حساسیت پیگیری می‌شد.^{۹۹}

با کشته شدن عبدالسلام عارف در ۲۵ فروردین ۱۳۴۵ش در یک سانحه هوایی، برادرش عبدالرحمن به ریاست جمهوری برکشیده شد. پیش از آنکه عبدالرحمن توسط نظامیان به عنوان جانشین برادر کوچک انتخاب شود سید حکیم احساس کرد فرصت مناسبی برای کنار نهادن حاکمیت نظامیان فراهم آمده است و از طریق یکی از فرزندانش طرح شورای رهبری سه نفره مرکب از «شیعه، سنی، کرد» را ارائه داد که با تعلق و ترس عبدالرحمن بزاز، نخست‌وزیر وقت ناکام ماند.^{۱۰۰} عبدالرحمن روی هم رفته مناسبات بهتری را نسبت به دو رئیس جمهور سابق با علمای دین در پیش گرفت.

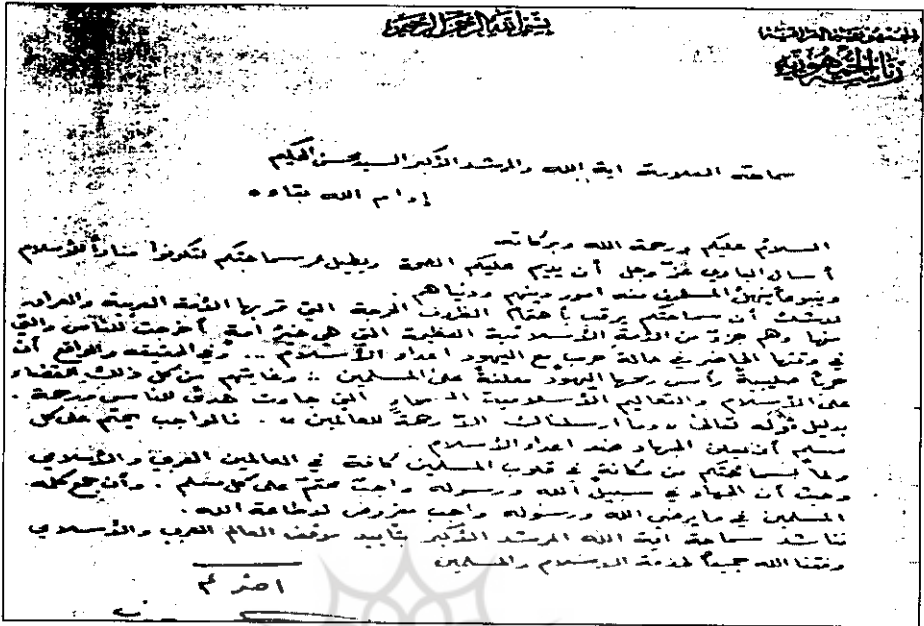
در این برهه شاهد اعتراضهای گسترده سید حکیم به توسعه‌طلبی رژیم صهیونیستی در منطقه هستیم. هر چند ایشان در زمره مراجعی است که بلافاصله پس از شناسایی اسرائیل توسط سازمان ملل متحد، به همراه آیت‌الله العظمی شیخ محمد رضا آل‌یاسین در تلگرافی مورخ ۱۹۴۸م مراتب اعتراض و نگرانی خود را به اولیای سازمان مذکور اعلام کرد.^{۱۰۱} اما در خلال جنگ شش روزه از سوی عبدالرحمن عارف نامه‌ای به رهبر

۹۸. متن فتوی در روزنامه الثأخی بغداد که ارگان مطبوعاتی حزب دمکرات کردستان بود به تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۶۵ درج شده است. عدنان ابراهیم السراج، همان، ص ۱۶۹.

۹۹. نک: سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، همان، ج ۳، صص ۲۷۹-۲۸۳.

۱۰۰. نک: التحریک الاسلامی فی العراق، همان، ص ۷۴؛ عدنان ابراهیم السراج، همان، ص ۲۴۱.

۱۰۱. لواء الصدر (نشریه). ش ۳۸۶، سن ۱۹۸۸، گفت وگو با علامه سید مرتضی عسکری، با سپاس از «مرکز



نامه سیهید عبدالرحمن عارف رئیس جمهوری عراق به مرجع اعلائی شیعه درباره جنگ اعراب و اسرائیل
 [مرکز دراسات تاریخ العراق الحدیث]

دینی نوشته شد و در آن از زعیم عالیقدر تقاضا شده بود نسبت به صدور بیانیهای خطاب
 به مسلمانان اقدام شود که به همین مناسبت پیام تاریخی مهمی از سوی مرجع اعلی
 صادر شد.^{۱۰۲} دو روز پس از نگارش مکتوب رئیس حوزه نجف به عارف، برای نخستین
 مرتبه شاهد فرستادن نامه‌ای از سوی ایشان خطاب به محمدرضا پهلوی هستیم. موضوع
 فلسطین آن اندازه برای مرجع عالیقدر حائز اهمیت بود که ایشان مبادرت به تهیه و
 ارسال نامه به شاه ایران کرد و در آن بر ضرورت اهتمام به مسئله مهم و حیاتی جهان
 اسلام و قضیه فلسطین و لزوم کمک برای راندن دشمن تجاوزکار از سرزمینهای اشغالی
 تأکید کرد.^{۱۰۳} برخی منابع نیز از رد و بدل شدن پیامهایی میان جمال عبدالناصر و سید
 حکیم در این موقعیت خطیر خبر می دهند.^{۱۰۴} به دستور مرجع اعلی مجالس یادبود

→ دراسات تاریخ العراق الحدیث که نشریه را در اختیار نگارنده قرار داد.

۱۰۲. العدل (مجله)، س ۲ (۱۹۶۷م)، ش ۱۰-۱۱، ص ۳۸. نامه آقا در ۶ ژوئن ۱۹۶۷م/۱۶ خرداد ۱۳۴۶ش تحریر یافت.

۱۰۳. مرکز شهدا آل الحکیم للدراسات التاريخية و السياسية.

۱۰۴. هانی الفکیکی، همان، صص ۱۱۷-۱۱۸.

بسم الله الرحمن الرحيم ودم الله

حضرة صاحب الجلالة الرباط طهر مرمضا يهلوي ش هفت . ايران العظم
 السوم عليكم ورحمة الله وبركاته والدماء لكم بالسداد والتوفيق لمانية الصلوح والتموج
 وبعد ليه انكم ملقم نفا حيل الماسة المزنه التي تخرجت ليا الربار الممسة فلطين
 وما حل برمان افراتة ودمار على ايدي اليهود اعداء الاسلام والمسلمين . وانشاء الوقت
 الذي نيب بحلام المسلمين ونا دهم ان يتسوا من هذه الماسة الوقت الذي يملية عليهم
 الواجب الاسلامي ناسن من جهالتكم سلك خاص مساجد الامور والاصنام بالقبابا
 الرسولية والمشاركة الضعيفة في مساندة اضرانكم المسلمين في الربار المقدسة
 في رد العدوان عنهم وحفظ الحقوق المشرقة لهم وان تجندوا قدراتكم وان كانا نكم
 في سبل الاستقامة للبلد الاسلامي السلب . وقد بلغنا اخيرا تصريحات اسويين
 الربا سنيين حول هذه الازمة التي اظهرها فيها مساندة تم لاضرانهم المسلمين ودمهم
 الى جانبهم الامر الذي اوجب مشكنا ودعاونا الى ان اسد الكبر يملو قمتكم مجريا
 الى الاستزادة من المواقف الصامدة والبدل السني والسعي المتواصل من اجل
 كسب المركة في صالح الاسلام والمسلمين . وقتنا الله تعالى واياكم لحافس الوفاء والتمناج



١٣٨٧
ص ٢٩

مکتوب سید حکیم به محمدرضا پهلوی مبنی بر ضرورت اهتمام به مسائل مبتلا به جهان اسلام
 و قضیه فلسطین و لزوم مساعدت فلسطینیان برای راندن دشمن صهیونیستی که به تاریخ ۲۹ صفر
 ۱۳۸۷ق/ ۱۸ خرداد ۱۳۴۶ نوشته شده است.
 [مرکز دراسات تاریخ العراق الحديث]

برای شهدای جنگ در بسیاری از شهرهای عراق برگزار شد. رادیو و تلویزیون
 بیابیه های سید حکیم را به گونه مهیج پخش می کرد. بسیاری به سید، نه به دید یک
 مجتهد بزرگ شیعی، که به چشم یک رهبر دینی برای جهان اسلام می نگریستند. پیام به

یاد ماندنی ایشان به نمایندگان کشورهای اسلامی حاضر در نشست شهر عمان پایتخت اردن هاشمی که میزبان شرکت کنندگان در کنفرانس جهان اسلام طی روزهای ۱۶ تا ۲۰ اکتبر ۱۹۶۷م/۲۴ تا ۲۸ مهر ۱۳۴۶ش بود در ضرورت آزادی قدس شریف و مسجدالاقصی که مکان عروج ملکوتی رسول الله(ص) است و نجات قبله اول مسلمین و سومین حرم مطهر از دست یهودیان جنایتکار، حائز بسی اهمیت است.^{۱۰۵}

زعیم عالیقدر راه حل رویارویی با رژیم متجاوز اسرائیل و اخراج آن از سرزمینهای اسلامی - عربی را تنها با توسل به زور و به دست گرفتن اسلحه امکان پذیر می دانست. از منظر ایشان رویکرد به سیاسی کاری و مماشات با دشمن جز وارد کردن زیان به اعراب و مسلمین ارمانی نداشت. از دید ایشان هر فردی که در این جهاد مقدس کشته شود شهید است. این موضوع حتی در گزارش ساواک از مجلس ترحیم سید حکیم که «ساعت ۲ روز ۴۹/۳/۱۸ از طرف و اعاض» در مسجد جامع تشکیل شده بود و توسط خطیب مجلس آیت الله شیخ علی اصغر مروارید به آن اشاره شده بود، آشکارا آمده است. شیخ مروارید در بخشی از سخنان خود اظهار می دارد آیت الله حکیم یک مسئله گو نبود و مرجع باید علاوه بر علم دارای درک اجتماعی باشد و در ادامه می افزاید: از آیت الله حکیم سؤال شده بود اگر یک فرد مسلمان به جبهه جنگ با اسرائیل برود ولی این شخص نماز نخواند و روزه نگیرد اگر در جنگ با دشمن کشته شود آیا جزء شهدا محسوب می شود؟ آیت الله حکیم در پاسخ فرموده اگر آن شخص به خاطر پیروزی مسلمین به جنگ رفته باشد هر چند که نماز نخواند و روزه نگیرد، در صورت کشته شدن در ردیف شهدا است؛ بعد در مورد کمک مالی به مسلمانان در راه مبارزه با اسرائیل فتوا دادند که بله واجب است.^{۱۰۶}

فتاوی سید حکیم درباره پیوستن به صفوف فدائیان فلسطین، «حرکة التحریر الوطنی الفلستین (فتح)، و شاخه نظامی آن «العاصفة» و جمع آوری زکات برای کمک به مقاومت مسلحانه، بر همگان واضح است اما موضوع بسیار مهم که صالح الادیب یکی از رهبران نهضت اسلامی عراق به آن اشاره می کند اینکه «امام حکیم اجازه انجام عملیات استشهادی را بنا به درخواست کادر رهبری جنبش فلسطین صادر کرد با تحفظاتی در خصوص توانمندی و تأثیرگذاری آن».^{۱۰۷}

۱۰۵. رسالة الاسلام (مجله)، س ۳، ش ۱-۲، صص ۹۵ و ۱۴۳.

۱۰۶. حمید روحانی (زیارتی)، همان، ج ۲، ص ۵۷۵.

۱۰۷. الجهاد (مجله)، ش ۳۳۴ (۴ تیران ۱۹۸۸)، به نقل از: عدنان ابراهیم السراج، همان، ص ۲۶۳.

مواضع ایشان در قبال آتش سوزی در مسجدالاقصی که در ۳۰ مرداد ۱۳۴۸ به وقوع پیوست و حادثه دلخراش کشتار شیعیان در شهر خیرپور از توابع ولایت لاهور پاکستان که در عاشورای ۱۳۸۳/ق/۱۳ خرداد ۱۳۴۲ش روی داد و رویارویی حکیمانه ایشان با ژنرال محمدایوب خان رئیس جمهور پاکستان موجب شد تا دامنه این فتنه طایفه‌ای گسترش نیابد.

اما شبانگاه ۱۷ تموز ۱۹۶۸م/۲۰ ربیع الثانی ۱۳۸۸ق/۲۶ تیر ۱۳۴۷ش، عراقیان بار دیگر کودتای خونین دیگری را شاهد بودند و بعثیها بر سرکار آمدند. کودتاچیان، خود را قوم‌گرای عربی از نوع رادیکال و هوادار پان‌عربیسم معرفی می‌کردند. مبارزه با کردها و شیعیان، زمینگیر کردن مرجعیت شیعه و تضعیف حوزه علمیه، دوری جستن از ایران و کوفتن بر طبل وحدت عربی و ژست مبارزه با اسرائیل گرفتن در زمره برنامه‌های آنان در عرصه سیاست داخلی و خارجی بود. زیر عنوانهای «وحدة، حرية، اشتراکية» (اتحاد، آزادی، سوسیالیسم) و «امة عربية واحدة، ذات رسالة خالدة» (یک امت عرب با رسالتی جاودان)، هیاهوی پرطمطراق و خیمه‌شب‌بازی عجیبی را به راه افکندند. دو سال آخر حیات مرجع اعلی در زمانه حاکمیت بعثیان پر مشقت و سخت گذشت. بلندپایگان رژیم کودتا به لطایف الحیلی سعی داشتند تأییدیه‌ای برای آنچه خود انقلابش می‌خواندند از رهبر دینی اخذ کنند که البته تلاشهایشان عقیم ماند. در این اثنا نجفیان ناظر سفر ناگهانی احمد حسن البکر به شهرشان و ورود غیرمنتظره و بدون اطلاع قبلی او به خانه زعیم عالیقدر بودند. این رخداد پیش از این در تاریخ مرجعیت بی سابقه بود که پادشاه یا رئیس جمهور به یکباره وارد بیت مرجعی شود. معمول آن بود که طبق هماهنگیهای به عمل آمده قرار چنین ملاقاتهایی در حرم نهاده می‌شد. به گفته یکی از فرزندان شهید آقا، این واقعه نادر در یکی از شبهای ماه رمضان روی داد،^{۱۰۸} یعنی حدود سه ماه پس از کودتای ۱۷ تموز بعثیان، که البته نشان‌دهنده نیاز آنان به کسب مشروعیت در میان مردم بود. در این ملاقات البکر از سید می‌خواهد در قضیه کردها دخالت کند و از شاه ایران بخواهد از کمک به کردهای شمال عراق خودداری ورزد. پشت پرده دیدار البکر دسیسه‌ای نهفته بود و بعثیها قصد داشتند مرجع اعلی را زعیمی غیرعرب معرفی کنند که از پشتیبانی شاه ایران برخوردار است و شاه هم از او حرف شنوی دارد که البته توطئه آنان نافرجام ماند.

۱۰۸. سخنرانی آیت‌الله سید محمدباقر حکیم درباره رویارویی سید حکیم با حزب بعث که در ماه صفر ۱۴۰۳ق/آذر ۱۳۶۱ش در «مؤسسه شهید صدر» در تهران انجام گرفت. متن سخنرانی از روی نوار پیاده شده و به صورت جزوه‌ای با عنوان بحث تاریخی حول مواجهة الامام الحکیم لحزب البعث فی العراق چاپ و منتشر شد؛ ص ۸

دیری نباید رویارویی بعثیان با مرجعیت و حوزه نجف عریان شد. ابتدا قانون اوقاف دست‌کاری شد که بر مبنای آن عتبات و مراکز دینی زیر نظر وزارت اوقاف قرار می‌گرفت. گام بعد تغییر قانون خدمت نظام وظیفه و اعزام طلاب به پادگانها بود. اخراج ایرانیان و طلبه‌های غیرعراقی از عراق، و ملی کردن دانشگاه کوفه و مصادره اموال آن از دیگر اقدامات تحریک‌آمیز کودتاچیان بود. رفتار سیاسی دولتمردان تازه به قدرت رسیده به گونه‌ای بود که اسلامگرایان را به مبارزه آشکار در میدان فرا می‌خواندند.

پیشوای عالیقدر فرزندش محمد مهدی را از بغداد به نجف فراخواند و از او خواست نزد البکر رود و مراتب اعتراض ایشان را به وی ابلاغ کند، هر چند به این اعتراضها توجهی نشان داده نشد. ملاقاتهایی که به طور رسمی دو مرتبه دیگر نیز انجام شد. واقعه دانشگاه کوفه، تسفیر ایرانیان و بالاخره قانون جدید نظام وظیفه، موضوعهای عمده مورد بحث در این دیدارها را تشکیل داد. روز به روز برگستاخی بعثتها افزوده می‌شد. مأموران عفلقی شب اربعین حسینی به دیار علوی یورش بردند. کارگزاران حاکمیت بعث از آن رو این روز را انتخاب کردند که رئیس حوزه و بیشتر مراجع در نجف حضور نداشتند و برای شرکت در مراسم اربعین در کربلا به سر می‌بردند. سید حکیم به محض دریافت خبر شبیخون به مرکز تشیع، زیارت خود را نیمه‌کاره رها کرد و به سرعت به نجف بازگشت. از سوی حاکمیت، هیئت بلندپایه‌ای به ریاست سپهد خردان تکریتی، وزیر دفاع و سه تن از وزیران کابینه، چند تن از مقامات نظامی و امنیتی و خیرالله طلفاح استاندار بغداد همان شب وارد نجف شد. این نشست اضطراری در بیت سید حکیم برگزار شد و در آن عده‌ای از علمای نامدار نجف از جمله سید خوئی حضور یافتند. در این دیدار مرجع اعلیٰ اعتراض خود را نسبت به اقدامات غیرقانونی مأموران دولت بر ضد زائران عتبات اعلام کرد، همچنین تصمیم‌گیریهای هفتمین کنگره بعثتها که در آن بر لزوم سرکوب علمای دین زیر عنوان ارتجاع مذهبی تأکید شده بود محکوم کرد. آقا، هیئت اعزامی را به ضرورت تقویت همبستگی ملی و آمادگی برای رویارویی با دشمن اصلی دعوت نمود. در پایان به نقش نهاد مرجعیت و علما در نبرد فکری و نظامی با استعمار در جریان جنگ جهانی اول و انقلاب بیست عراق اشاره کرد. البته خردان برای معامله به این جلسه آمده بود. وی از سید حکیم خواست در بحران ارون‌دروید میان عراق و ایران میانجیگری کند. سید، پذیرش این پیشنهاد را موکول به تحقق دو شرط دانست:

۱. توقف اقدامات غیرقانونی در خصوص بازداشت و اخراج و مصادره اموال شیعیان
۲. ارائه درخواست رسمی از طرف حکومت عراق برای میانجیگری.

شرطهایی که هیچ‌یک محقق نشد؛ به ویژه شرط دوم که ارائه آن عواقب ناگواری برای

حاکمیت کودتا به همراه داشت. روایت سرپرست هیئت مذاکره‌کننده بعثی با زعیم عالیقدر شیعه بسی حائز اهمیت است:

جلسه با شیخ محسن حکیم عصر روز اربعین (۲۰ صفر ۱۹۶۹) برگزار شد. از سوی نظام بعث مأمور شدم از شیخ محسن حکیم بخواهم میان ما و ایران میانجیگری کند و از آنان بخواهد قوای نظامی خود را از کرانه رود به عقب بازگردانند و به توافقنامه احترام گذارند در عوض همه دستگیرشدگان ایرانی آزاد خواهند شد و هیچ ایرانی از کشور اخراج نمی‌شود. ما می‌دانستیم مردم ایران علاقه خاصی به شیخ محسن حکیم دارند و ایشان بر شیعیان جهان تسلط روحی و نفوذ خاصی دارد. گفت و گو میان ما بیش از دو ساعت و نیم ادامه یافت. من در این مدت دریافتم که شیخ حکیم فردی نیرومند و بسیار زیاد هوشمند و زیرک است. به او گفتم حکومت ایران سعی می‌کند با ایجاد مسائل حاشیه‌ای، ارتش ما را از مسئله فلسطین و دشمنی با اسرائیل به سمت و سوی دیگر منحرف کند. هر چند شیخ محسن فریب حرف مرا نخورد و گفت: برای نبرد خارجی نیازمند تقویت جبهه داخلی هستید. ایرانیان مهاجر به عراق سالهاست در این کشور به سر می‌برند و عراقی محسوب می‌شوند که از گذشته نسبت به تهیه شناسنامه عراقی محروم ماندند و اقدام شما غیرانسانی است و به تضعیف جبهه داخلی می‌انجامد. حکیم در ادامه افزود اگر فرض کنیم حکومت ایران ۵۰۰ درصد مقصر و ظالم است، به ایرانیان مسلمانی که در عراق به دنیا آمده و پرورش یافته و به زندگی و تحصیل و کسب و کار خود مشغول هستند چه ربطی دارد. آنها گناهی مرتکب نشده‌اند.

او برای میانجیگری یک شرط اساسی را عنوان کرد؛ اینکه حکومت عراق و شخص رئیس جمهور در نامه‌ای رسمی از وی چنین کاری را درخواست نماید؛ دیگر اینکه به دستگیریها و حاکمیت رعب و وحشت خاتمه داده شود و بازداشت‌شدگان که شمار آنان بالغ بر ۲۵۰۰۰ نفر بود آزاد شوند. به‌زعم من این شرطها که پذیرش آن از سوی دولتمردان ممکن نبود حکایت از هوشمندی شیخ حکیم داشت. او این دو شرط را مطرح کرد تا تن به میانجیگری ندهد و از زیر بار خواسته مقامات بلندپایه شانه خالی کند.^{۱۰۹}

۱۰۹. من مذکرات حردان عبدالغفار التکریتی. [به اهتمام] عبدالله طاهر التکریتی. بیروت، منظمة الطلبة المسلمين العراقيين، بی‌تا. صص ۳۶-۳۹. البکر شرط سید را رد کرد. به باور او درخواست رسمی حکومت از یک مقام غیررسمی، از هیئت حاکمیت می‌کاست و بر اهمیت موقعیت و جایگاه مرجعیت و علمای دین می‌افزود. همان، ص ۳۹. در نوشته سپهد حردان تکریتی، مراد از شیخ همانا آقا، سرور و مرد بزرگ در ادبیات عرب است. فرصت را مغتنم شمرده از حجت‌الاسلام شاکرالشیبی (شیخ ابوجهاد) به خاطر در اختیار نهادن خاطرات حردان به نگارنده سپاسگزاری می‌نمایم.

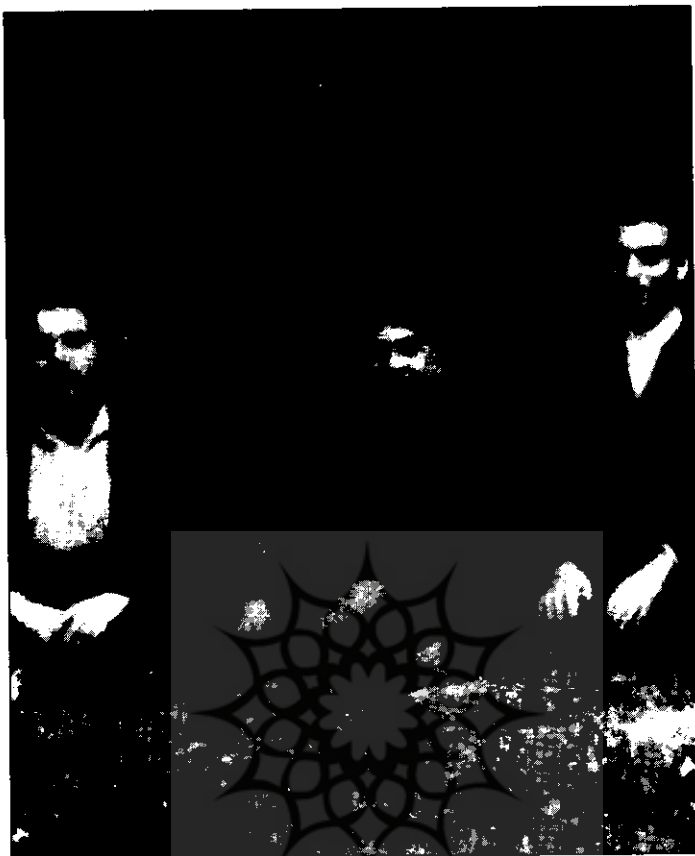


در واقع مرجع اعلیٰ با مطرح کردن این دو شرط هیئت عراقی و سرتیم مذاکره‌کننده را غافلگیر کرد. نکته دیگر پیامی است که در آن ایام از سوی آیت‌الله العظمی خمینی به وسیله فرزندش سید مصطفی به رئیس حوزه داده شد مبنی بر اینکه «ظواهر امر نشان می‌دهد که رژیم عراق می‌خواهد شما را هوادار و وابسته به ایران وانمود کند و مخالفت شما را به حساب وابستگی به ایران قلمداد نماید.»^{۱۱۰} این موضوعی است که مرجع اعلیٰ بدان بسیار حساس بود. از این رو همواره محظورات و تحفظات خاص خود را رعایت می‌کرد. اجداد سید محسن همگی در عراق اقامت داشتند و تمام اعضای خاندان ایشان دارای شناسنامه و گذرنامه‌های عراقی بودند. توجه به همین حساسیتهای رژیم بعث باعث شد که ایشان در نشست اضطراری که در بیت خود با حضور سید خوئی و دیگر علما با هیئت عراقی انجام داد از رهبر نهضت انقلاب اسلامی به خاطر واهمه رژیم بعث از ایشان دعوت به عمل نیاورد. برخی حتی موضوع مسافرت نکردن ایشان به ایران و زیارت مرقد امام رضا(ع) را نظر به جهاتی به همین موضوع مرتبط می‌دانند. از قضا موضوع شایان توجه اینکه سید حکیم را می‌توان بنیادگذار عربی شدن حوزه نجف به‌شمار آورد. در زمانه او تدریس به عربی در حوزه رایج شد و جا افتاد. خود ایشان نیز همواره به عربی درس می‌گفت:

آقای حکیم و برخی دیگر از مراجع درس خود را به زبان عربی می‌گفتند. شهید صدر هم عربی درس می‌داد. تشکیلات حزب‌الدعوه هم از عربی شدن فضای حوزه پشتیبانی می‌کرد. تا پیش از آقای حکیم و شهید صدر، حوزه عربی کم‌رنگ بود و بیشتر اختصاص داشت به روضه‌خوانها و طلبه‌هایی که از روستاها و عشایر می‌آمدند... مرحوم آقای حکیم همراه فرزندانشان (شهید سید محمدباقر و آقا زاده دیگرشان) می‌کوشیدند طلبه‌های عراقی را در نجف به گونه‌ای تربیت کنند که تنها به منبر و تبلیغ اکتفا نکنند. مدرسه‌ای را هم بنا نهادند، قصد اولی آنان تربیت نسلی از علمای عراقی بود که در کسوت روحانی و اهل علم باشند... این دوره‌ها که از تشکیلات آقای حکیم تغذیه و مدیریت می‌شدند، توفیقات فراوانی داشتند. حوزه نجف را به سمت عربی شدن پیش بردند... موج عربی شدن حوزه نجف اگرچه زیر نظر و حمایت آقای حکیم بود اما عملاً توسط عناصر حزب‌الدعوه صورت گرفت. آقای حکیم و حزب‌الدعوه حوزه را عملاً به سمت عربی شدن پیش بردند.^{۱۱۱}

۱۱۰. حمید روحانی، همان، ج ۲، ص ۴۱۲.

۱۱۱. حوزه و پژوهش (مجله)، س ۴، ش ۱۶ (زمستان ۱۳۸۲)، گفت و گو با آیت‌الله سید احمد مددی با عنوان



مرجع شهید آیت الله العظمی سید محمدباقر صدر (صدر اول) و در طرفین ایشان، شاگردانش: آیت الله شهید سید محمدباقر حکیم و حجت الاسلام سید عبدالعزیز حکیم [مرکز شهید آله الحکیم]

تلاش سید حکیم در جذب جوانان مستعد کشورهای عربی مانند کویت، بحرین، امارات، قطر، عربستان سعودی، مصر، سوریه و لبنان به منظور کادرسازی فرهنگی از این منظر قابل فهم است. یکی دیگر از عالمانی که در آن ایام در نجف حضور داشت در این باره چنین توضیح می دهد:

در اواخر دوران مرجعیت آقای حکیم (ره)، حوزه نجف کم کم وارد دوره عربی شدن خود شد. قبل از ایشان حوزه نجف فارسی بود. متأسفانه در یک کشور عربی، حوزه آن فارسی بود و این موجب می شد که بین حوزه و مردم فاصله بیفتد.... مرحوم



آیت‌الله شهید صدر(ره) نقش مهمی در عربی کردن حوزه نجف داشت. ایشان اصرار داشت که جوانانی از میان مردم عراق در حوزه تربیت شوند و در کشور خود تبلیغ کنند. به همین منظور مدارس عربی هم تأسیس شد. آقای حکیم مدرسه ساخت به نام «مدرسة العلوم الاسلامیة» که به مدرسه آقای حکیم شهرت یافت.... ایشان در این مدرسه، طی دوره کوتاهی (حدود ۵ الی ۶ سال) توانست طلبه‌های فاضلی را تربیت کند. مدیریت مدرسه عمدتاً بر عهده شهید صدر بود. از درس‌آموختگان این مدرسه می‌توان مرحوم شهید سید باقر حکیم، آقای تسخیری و اخوی بنده، سید کاظم حائری را نام برد. آقای سید محمود هاشمی، رئیس کنونی قوه قضائیه ایران نیز در همین مدرسه تحصیل کرده است.^{۱۱۲}

به هر روی سید حکیم تصمیم گرفت تا در گردهمایی ۲۷ صفر ۱۳۸۹ق/ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۸ش در حرم علوی نکات مهمی را با مردم در میان نهد. صحن مطهر تا آن روز شاهد چنین گردهمایی نبود.^{۱۱۳} جمعیت عظیمی بیش از حد تصور در بارگاه علوی و اطراف آن حاضر شدند.^{۱۱۴} در این گردهمایی علمای اعلام و آیات عظام: سید عبدالله شیرازی، سید ابوالقاسم خوئی، شیخ مرتضی آل یاسین، و سید محمدباقر صدر حضور یافتند.^{۱۱۵} پیام سید حکیم توسط فرزندش سید محمد مهدی قرائت شد. متن پیام را سید محمدباقر صدر تهیه کرد و به تأیید مرجع اعلی رسید. دیری نپایید پس از این گردهمایی، آیات شیخ عبدالعزیز بدری و سید حسن شیرازی، دو تن از عالمان سنی و شیعه توسط رژیم بازداشت شدند.^{۱۱۶} در این موقعیت بحرانی سید حکیم تصمیم گرفت به پایتخت برود. با ورود غیرمنتظره و ناگهانی ایشان به کاظمین هیئت‌های مردمی برای دیدار با زعیم عالیقدر به اقامتگاهشان سرازیر شدند. هیئتی از مقامات بلندپایه حکومت بعث مرکب از خیرالله طلفاح (دایی صدام و استاندار بغداد)، حامد العانی (سرپرست وزارت کشور)، حماد شهاب (رئیس ستاد نیروهای مسلح)، و عبدالحسین ودّای (وزیر



۱۱۲. همان، گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید علی‌اکبر حائری زیر عنوان «حوزه نجف، تلاشها و مظلومیتها»، صص ۶۵-۶۶.

۱۱۳. محمدباقر حکیم، بحث تاریخی حول مواجهه الامام الحکیم لحزب البعث فی العراق، ص ۱۴.

۱۱۴. منبع شفاهی: حجت‌الاسلام شیخ محمد سامی. گفت‌وگوی نگارنده با ایشان در دفتر آیت‌الله العظمی سید علی حسینی سیستانی در قم انجام گرفت.

۱۱۵. علی المؤمن. سنوات الجمر، مسیره الحریکه الاسلامیه فی العراق ۱۹۵۷-۱۹۸۶. بیروت، المرکز الاسلامی المعاصر، ۲۰۰۴. ص ۱۱۳.

۱۱۶. رژیم بعث بدری را در ۱۹۶۹/۷/۱۵ زیر شکنجه به شهادت رساند و شیرازی را در ۱۹۸۰م هنگام عزیمت به مجلس چهلمین روز شهادت سید محمدباقر صدر، در بیروت مورد سوء قصد قرار داد و به شهادت رساند.

کشاورزی) با آقا دیدار کردند. ودای در این ملاقات به پیشوای بزرگوار اظهار داشت: «اباهیشم^{۱۱۷} سلام رساند و گفت خداوند سید را حفظ کند، او مانند عموی من است و خاکپای او را به عنوان تبرک نگه می‌دارم، آخر چه اصراری دارد مقابل ما بایستد. در خصوص بازداشت‌شدگان نیز پس از طی مراحل بازپرسی مشکل‌شان حل می‌شود.» پس از پایان یافتن سخنان ودای، سید حکیم به او گفت «به بکر بگو در این مدت کاری کردید که مردم از شما متنفر شدند، فراتر از آنچه که تصورش را می‌کنید و اگر بر شما بشورند نه با گلوله که لیاقت آن را ندارید، بلکه با چنگ و دندان نابودتان خواهند کرد.»^{۱۱۸}

در مدت اقامت سید در جوار پایتخت دولتمردان دیگری با ایشان ملاقات کردند. مجموعه گزارشهای ارائه شده از این دیدارها به بلندپایگان حزب بعث باعث شد تا آنان تصمیم نهایی برای سرکوب اقتدار مرجعیت را در پیش گیرند. مسئولیت عملیات تخریبی را پنج تن از سران بعثی: طه جزراوی، ناظم کزار، عبدالوهاب کریم، شبلی العیسی، و صالح مهدی عماش عهده‌دار شدند.^{۱۱۹} تلویزیون بغداد در اخبار شامگاهی ۷ حزیران ۱۹۶۹م/۱۹ خرداد ۱۳۴۸ش مبادرت به پخش اعترافات سرتیپ مدحت حاج سزّی شهردار سابق بغداد نمود. متعاقب آن در بیانیه‌ای که از رادیو خوانده شد سید محمدمهدی حکیم، فرزند و نماینده مرجع اعلی در پایتخت متهم به جاسوسی و همکاری به منظور براندازی رژیم بعث شده بود. چند ساعت پس از پخش این خیمه‌شب‌بازی تلویزیونی، مأموران استخبارات به اقامتگاه مرجع اعلی یورش بردند؛ بازرسی‌ای که چهار ساعت به طول انجامید. شماری از رجال دین بازداشت و تنی دیگر از جمله محمدمهدی متواری شدند. صبح روز بعد سید حکیم با اتومبیل شخصی و همراه خانواده‌اش به کوفه عزیمت کرد و تحت مراقبت شدید مأموران دولتی قرار گرفت. سید محسن به نوعی در خانه کوفه معتکف شد. در برخی شهرهای عراق به خاطر آنچه اتفاق افتاده بود درگیریهای پراکنده روی داد.

در آن موقعیت خطیر حضور در بیت مرجع به گونه‌ای در حصر واقع شده برای هر کس میسر نبود و نیاز به جرئت و جسارت داشت. آیت‌الله سید مصطفی خمینی به



۱۱۷. منظور احمدحسن البکر است.

۱۱۸. علی المؤمن، همان، ص ۱۱۸. برای آگاهی از دیگر روایتهای این دیدار: نک: محنة العراق اليوم و بیان الهيئة العلمية فی النجف الأشرف. مراجعة و تعليق محمدهادی، قم، مرکز دراسات تاریخ العراق الحدیث، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م. صص ۲۱-۲۲.

۱۱۹. من مذکرات حردان عبد الغفار التکریتی، همان، ص ۴۳.



مرجع راحل امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیادگذار جمهوری اسلامی ایران [۲۷۷۳-۱۲۲۴ط]

نماینده‌گی از سوی والد خود به دیدار ایشان رفت. این در حالی است که تنها یک روز از بازگشت سید حکیم به کوفه می‌گذشت. پنج روز بعد آیت‌الله العظمی خمینی به ملاقات سید حکیم رفت و به ایشان خاطر نشان ساخت که گوشه‌گیری و خانه‌نشینی برخلاف مصلحت است؛ مرجع و رهبر باید در هر شرایطی با مردم و در میان مردم باشد و اجازه ندهد که ارتباط او با مردم قطع شود و از او خواست که به جای اقامت در کوفه، در نجف که جنبه مرکزیت دارد منزل کند و در خانه‌اش را نیز به روی عموم بگشاید.^{۱۲۰} شاید نیازی به توضیح نباشد که امام خمینی در زمره شجاع‌ترین فقیهان و مجتهدان تاریخ به‌شمار می‌آید و این صلابت، دل و جرئت و شهامت به‌زمانه‌ای که حتی به‌عنوان طلبه در فیضیه تلمذ می‌کرد بازمی‌گردد.

۷۷



نهاد مرجعیت شیعه

زمانی عده‌ای از دراویش آمده بودند و بعضی از حجره‌های مدرسه فیضیه را به قصد اقامت تصرف کرده بودند. بیرون راندن آنها با اشکالاتی روبه‌رو شده بود. امام (مدظله) در این قضایا حریف بودند. بعد از مشاجره سلیبی محکمی به گوش یکی از آنها زده و همین مقدمه بیرون راندن آنها شد و آنها را از مدرسه بیرون کردند.^{۱۲۱}

ملاقات چند تن از مراجع و در صدر آنان آیات عظام خمینی و خوئی با سید محسن که در این برهه بیمار و افسرده بود باعث دلگرمی ایشان شد. البته تزییقات بر ضد مرجع اعلی و اکثش شیعیان جهان را همراه داشت و صدور اعلامیه‌ها از سوی عالمان دینی در کشورهای مختلف و اعتراض و تظاهرات شیعیان، به ویژه اقدامات آیت‌الله سید موسی صدر به دولت عراق بسیار کارساز بود. از این زمان به بعد سید حکیم دیگر حاضر به پذیرش هیچ‌یک از مقامات بلندپایه عراقی نشد و تقاضای دیدار سران حزب بعث را تا پایان عمر خود نپذیرفت. حتی آن‌گاه که از سفر لندن به عراق بازگشت.

پیشوا و حاکمیت پهلوی دوم

یکی از نکات بسیار مهم در بررسی اندیشه و سیره سیاسی امام حکیم تعامل ایشان با حاکمیت پهلوی دوم بود. ایشان در برهه‌هایی هشدارها و نکات مهم را مع‌الواسطه به کارگزاران حکومتی گوشزد می‌کرد. به محض آگاهی از گشایش دفتر نمایندگی اسرائیل در تهران طی نامه‌ای به آیت‌الله سید محمد بهبهانی، مراتب رنجش و اعتراض مسلمانان را به آگاهی وی رساند تا به کارگزاران دستگاه ابلاغ کند.^{۱۲۲} اظهار نظر ایشان مورخ ۲۴ محرم ۱۳۸۲ق در موضوع اصلاحات ارضی، پاسخ آشکاری به فرافکنی مقامات رژیم مبنی بر موافقت مراجع نجف با قانون یاد شده بود.^{۱۲۳} طرح لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی نیز خشم رئیس حوزه را برانگیخت و با فرستادن تلگرافی، ضربه سیاسی سخت دیگری بر پیکر حاکمیت پهلوی وارد کرد.^{۱۲۴}

در پی حمله و حشیانه مأموران حاکمیت پهلوی دوم به مدرسه فیضیه که در بعد از ظهر دوم فروردین ۱۳۴۲، مقارن با شهادت امام صادق(ع) روی داد، مرجع اعلی تلگرافی

۱۲۱. حوزه (مجله)، س ۳، ش ۱۵ (تیر ۱۳۶۵ش/ذی‌قعدة ۱۴۰۶ق)، گفت‌وگو با استاد آیت‌الله شیخ عبدالجواد جبل عاملی، ص ۳۲.

۱۲۲. الاضواء الاسلامیة (مجله)، س ۱، ش ۵ (سه‌شنبه ۱۵ صفر ۱۳۸۰ق/۹ اوت ۱۹۶۰م/۱۸ مرداد ۱۳۳۹ش)، ص ۱۳۸.

۱۲۳. اسناد انقلاب اسلامی. تهیه و تنظیم مرکز اسناد انقلاب اسلامی. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
ج ۱، صص ۲۲-۲۳. تاریخ نامه ۴ تیر ۱۳۴۱ش است.
۱۲۴. همان، ص ۳۳.

مختصر خطاب به علمای مقیم ایران صادر کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

حوادث مؤلمه پی در پی و فجایع محزنه به ساحت علماء اعلام و روحانیت قم قلوب مؤمنین را جریحه دار و موجب تأثر شدید اینجانب گردیده است و «سعلم الذین ظلموا ای متقلب ینقلبون»^{۱۲۵}

امید است حضرات علما دسته جمعی مهاجرت به عتبات عالیات بنمایند تا بتوانم رأی خود را درباره دولت صادر نمایم.

محسن طباطبائی حکیم

۸ ذی قعدة ۱۳۸۲ ۱۲۶

این تلگراف برای ۳۲ تن از مراجع و علمای نامدار شهرهای مختلف ایران فرستاده شد. برخی اقدام زعیم عالیقدر شیعه و رئیس حوزه نجف را از خطاهای سیاسی ایشان می‌پندارند.^{۱۲۷} یکی از فضلا نیز با توهم شگفت‌انگیزی نگارش نامه مهاجرت را نتیجه القائات عوامل نهان و آشکار حاکمیت پهلوی دوم به پیشوای عالیقدر پنداشته و یکی از مراجع استثنایی و کم‌نظیر تاریخ تشیع را به دوری از جامع‌نگاری و دوراندیشی متصف کرده است.^{۱۲۸} اما از منظر عده‌ای، تلگراف مرجع نامدار مقیم نجف تاکتیک سیاسی خیلی کارسازی بود که دو جنبه داشت: نخست، حمایت و پشتیبانی از علمای ایران و دیگر، اینکه در صورت مهاجرت دسته‌جمعی آنان مردم ایران ساکت نمی‌نشستند و بر ضد رژیم پهلوی قیام می‌کردند.^{۱۲۹} بر این اساس از تلگراف مورد بحث «بوی یک تهدید به مشام می‌رسید»^{۱۳۰} و نوعی اتمام حجت و تعیین تکلیف با شاه بود.^{۱۳۱} در محیط حوزه برخی گمان بردند که آقا قصد اعلام جهاد دارد و دعوت به مهاجرت را در یک شبیه‌سازی تاریخی با اعتراض آیات عظام میرزای نائینی و سید اصفهانی نسبت به راندن

۱۲۵. قرآن، شعراء، بخشی از آیه ۲۲۷. آنان که ستم کردند به زودی در می‌یابند چه سان زیر و رو می‌گردند.

۱۲۶. اسناد انقلاب اسلامی، همان، ج ۱، ص ۸۴ تاریخ تلگراف مورخ ۱۴ فروردین ۱۳۴۲ ش است.

۱۲۷. خاطرات آیت الله خاتم یزدی. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۹۵.

۱۲۸. خاطرات آیت الله احمد صابری همدانی. تدوین سید مصطفی صادقی. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، صص ۱۶۲-۱۶۳.

۱۲۹. خاطرات حجت الاسلام والمسلمین محمد سمعی. تدوین علی ملکی. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۹۱.

۱۳۰. خاطرات آیت الله [سید حسن] طاهری خرم‌آبادی. به کوشش محمدرضا احمدی. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۴.

۱۳۱. خاطرات آیت الله [شیخ علی] احمدی میانجی. به کوشش عبدالرحیم ابازری. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۲.



شیخ محمدمهدی خالصی مقایسه می‌کردند.^{۱۳۲} حاکمیت پهلوی دوم از تلگراف سید حکیم به شدت برآشفته:

فرماندار، رئیس سازمان امنیت و رئیس شهربانی قم از مراجع تقاضای ملاقات کرده بودند. امام به این تقاضا پاسخ رد داده بود. آنها به ملاقات سایر آقایان رفته بودند و تهدید کرده بودند که اگر بخواید دنبال تلگراف آقای حکیم را بگیرید و سر و صدا راه بیندازید ما مأموریت داریم که به داخل منازل شما بریزیم و واکنش بدهیم.^{۱۳۳}

به گفته یکی از مراجع فعلی قم، مأموران رژیم مراجع آن ایام را برای افشا نشدن تلگراف مرجع اعلیٰ به شدت زیر فشار، تضییق و تهدید قرار دادند. «شایع بود که به مراجع گفته بودند اگر نامه را منتشر کنید در خانه طلاب هتک حرمت و تجاوز به ناموس می‌کنیم.»^{۱۳۴}

به هر روی به دنبال وقوع قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و دستگیری امام خمینی از سوی سید حکیم در اعتراض به رفتار رژیم پیامی خطاب به آیت‌الله احمد آشتیانی صادر شد. این مشی در ماجرای تبعید پیشوای نهضت اسلامی ایران به ترکیه و... ادامه یافت. مرجع عالیقدر در قضیه دستگیری شماری از علمای مجاهد و فعالان مسلمان سیاسی ضدحاکمیت پهلوی در ایران پادرمیانی می‌کرد و باعث نجات عده‌ای از آنان شد. با این وجود به گمان افرادی، مرجع اعلیٰ از اوضاع ایران بی‌خبر و با شاه مماشات می‌کرد:

مرحوم آقای حکیم نیز که نسبت به اوضاع و احوال ایران و عملکرد دستگاه تقریباً بی‌خبر بود با این پنداشت که شاه، شیعه و اهل ولایت است و در رأس یک کشور شیعه قرار دارد و چنین چیزی در دنیا بی‌نظیر است، مبارزه با رژیم را جایز نمی‌دانست.^{۱۳۵}

کافی است نیم‌نگاهی به بخشی از فرمایشات زعیم عالیقدر در دیدار با دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی در بیت کوفه خود که به احتمال فراوان در نیمه سال ۱۳۴۲ انجام گرفته است توجه شود تا ترازوی برای سنجش گفته‌های فوق‌الاشعار باشد:

حضرت آیت‌الله پس از بیانات مفصلی نسبت به اشتباه و خطاهایی که هیئت حاکمه

۱۳۲. منبع شفاهی: آیت‌الله شهید سید محمدباقر حکیم.

۱۳۳. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، همان، ص ۱۹۵.

۱۳۴. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، همان، ص ۲۳۸.

۱۳۵. خاطرات آیت‌الله خاتم‌یزدی، همان، ص ۱۰۴.

اخیراً مرتکب شده، باعث انزجار و تنفر ملت مسلمان ایران گردیده و موجبات تشنج عموم را فراهم آورده و باعث خیانت شده بیاناتی فرمودند. سپس فرمودند این اشتباه بزرگی است که مملکت را دچار چنین اوضاع و احوال ننگین نموده‌اند... سپس اضافه فرمودند که این نحو پشت هم‌اندازی و زورگویی چه معنی دارد... مسئولین آیا نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند و یا می‌دانند و به همه چیز مملکت خیانت می‌ورزند... چند امری که لازم است به فوریت جامه عمل بپوشد و الا مجبورم به وظیفه دینی خود عمل نمایم.

۱. الغای قوانینی که مخالف اسلام و شرع انور است و هیئت حاکمه حق ندارد بدون رضایت ملت و صلاح‌دید و امضای روحانیت جعل قوانین خلاف دین نماید.
۲. اعتذار از آقایان علما که به ساحت قدس آنان بی‌جهت جسارت شده است.
۳. باید شخص شاه ضمن نطقی اهمیت روحانیت را بیان نمایند و لزوم احترام و تجلیل آنان را به ملت توصیه کنند زیرا این موضوع برای همه روشن است و مسئولین بهتر می‌دانند که علمای اعلام در مملکت چه وظیفه خطیری را عهده‌دار بوده و قرن‌هاست که مملکت ایران و ملت مسلمان را از خطرها و لطمه‌ها نگاهداری نموده و از کوران حوادث نجات داده‌اند و حالا هرچه اظهار می‌فرمایند عین صلاح دین و ملت مسلمان است و باید مجرا شود.^{۱۳۶}

آنچه مسلم است اینکه نگاه مراجع و علمای شاخص نسبت به دستگاه پهلوی دوم و موقعیتی که در آن قرار داشتند با یکدیگر متفاوت بود، به ویژه آنان که در خارج از کشور به تمشیت امور دینی سرگرم بودند. گفتار امام موسی صدر به آیت‌الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی در این ساحت، شایسته تأمل و تدقیق است:

اولاً این را بدانید که شاه در داخل ایران با شاه در خارج ایران خیلی فرق دارد. شما در داخل ایران کارهای منفی او را می‌بینید. اینکه زنش بی‌حجاب است! خودش مشروب می‌خورد! دروغ می‌گوید! مستبد است! برادرانش چیکار می‌کنند! درباریان‌ش چه می‌کنند! اینها همه درست است، اما اینها در خارج که منعکس نمی‌شود! آن چیزی که در خارج منعکس می‌شود آن است که او پادشاه یک مملکت اسلامی است! خودش شیعه است! تنها پادشاه شیعه است! گاهی هم بنا بر منافعش حرکت‌هایی می‌کند که ظاهرش طرفداری از اسلام و تشیع است! از این کارها هم می‌کند. از آن نفرتی که در داخل ایران از او وجود دارد، در خارج وجود ندارد! من هم الآن در خارج از ایران زندگی می‌کنم. فعالیتیم در آنجاست. به همین جهت شما نباید

متوقع باشید که من با ایشان همان‌طور برخورد کنم که شما می‌کنید! محیط شما با محیط من فرق می‌کند. البته من برخورد شما را در داخل قبول دارم. اینکه سلطنت در اسلام هست یا نیست را قبول دارم. اینکه پدرش چکاره بوده را می‌دانم. خودش چکاره هست را می‌دانم. در داخل چه کارهایی می‌کند را هم می‌دانم. همه اینها درست است. اما من تنها بر اساس دانسته‌های خودم نمی‌توانم با ایشان برخورد کنم. ذهنیتها و فضای خارج از کشور را هم باید در نظر بگیرم.^{۱۳۷}

رهبر انقلاب اسلامی ایران احترام فراوانی برای سید حکیم قائل بود. نقل گفتار عبرت‌آموز و مهم زیر که روایتگر آن آیت‌الله شهید سعیدی است ما را هرچه بیشتر با این موضوع آشنا می‌سازد، به ویژه اهمیت بروز نیافتن اختلاف میان علمای اعلام در عتبات عالیات. بر اساس این گفتار آیتین حکیم و خمینی (رحمت‌الله علیهم) در مواقعی به اتفاق برای زیارت مراقد شریف اباعبدالله الحسین و قمربنی هاشم ابوالفضل العباس (علیهم‌السلام) به کربلا مشرف می‌شدند:

شماره: ۳۸/۲۰/۸۷۷۷ به: ۳۱۶
تاریخ: [۱۳]۴۶/۶/۱۴ از: ۳۸۲۰
موضوع: سخنان سید محمدرضا سعیدی

نامبرده بالا در تاریخ ۴۶/۶/۱۰ بین نماز مغرب و عشاء مقابل جمعیت ایستاده پس از بحث پیرامون ائمه اطهار اظهار داشت تمام ائمه در مقابل حکومت‌های زور به هر نحوی که شده بود ایستادگی کرده و حق و حقیقت را به صور مختلف روایات، قصص و تفسیر قرآن برای مردم روشن می‌ساختند. چنان که حضرت علی(ع) دو وظیفه در مقابل ابوبکر و بقیه داشت؛ یکی حفظ وحدت و اتحاد اسلامی و دیگری آشکار نمودن حق و حقیقت. این وظایف دست به دست گشته و از ائمه به علما و از علما به ما محول شده است ما که طرفدار حق و علما هستیم باید در این راه انجام وظیفه کنیم. حضرت زهرا(ع) بعد از آنکه در به پهلوی مبارکش زدند ۱۵ روز بقیه عمرش را با گریه سپری کرد آنقدر بلندبلند گریه کرد که تمام مدینه منقلب شده و با این وسیله به مبارزه با دستگاه پرداختند. حضرت زهرا می‌توانست آهسته گریه کند ولی بلندبلند گریه می‌کرد تا ظلم حکومت غاصب برای همه روشن گردد کسانی که به نحوه مبارزه حضرت آیت‌الله خمینی ایراد دارند توجه داشته باشند آیا می‌توانند از عمل حضرت زهرا نیز ایراد بگیرند؟ هر کس باید به نوعی حق و حقیقت را بیان کند. وظیفه دوم حفظ وحدت اسلامی است که اکنون نمونه‌ای از آن را برایتان شرح

۱۳۷. نامه مفید (فصلنامه)، س ۴، ش ۴ (زمستان ۱۳۷۷): «مصاحبه با آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی در مورد امام موسی صدر»، ص ۱۷.

می‌دهم. امسال که حضور مبارک آیت‌الله العظمی خمینی بودم ایشان شب اول ماه رجب را به اتفاق آقای حکیم به منظور زیارت مستحب اول ماه رجب به کربلا مشرف شدند. هلال ماه رجب وسیله آیت‌الله حکیم رؤیت شد و ایشان پس از انجام زیارت از کربلا به نجف مراجعت نمودند اما شب اول ماه برای آیت‌الله خمینی محرز نشده بود با این حال ایشان از زیارت صرف‌نظر کرده به نجف برگشتند. عده‌ای از دوستان اقا سؤال کردند که چگونه زیارت نکرده مراجعت نموده‌اند ایشان در پاسخ اظهار داشته‌اند چون رئیس مذهب شیعه در عراق آیت‌الله حکیم است و ایشان به نجف برگشتند من نخواستم در کربلا بمانم تا عده‌ای از مغرضین سوءاستفاده کرده بگویند آن یکی می‌گوید امشب اول ماه است و دیگری می‌گوید اول ماه نیست. من علی‌رغم میل باطنی از این زیارت مستحب صرف‌نظر کردم تا اتحاد برقرار باشد و لطمه‌ای به وحدت و برادری اسلامی نخورد.

این نمونه‌ای از اتحاد اسلامی است که همگی شما باید در این راه کوشا باشید. ۱۳۸

مراجع دیگر نیز با احترام فراوان با مرجع اعلیٰ برخورد می‌کردند. توجه به کلام آیت‌الله العظمی شیخ جعفر سبحانی درباره مرجع عالیقدر آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی حائز اهمیت است:

به خاطر دارم روزی که در مسجدی درس می‌گفت حضرت آیت‌الله سید محسن حکیم پس از درس او در همان جایگاه تدریس می‌کرد. استاد پس از فراغت از تدریس به خاطر مذاکره تلامیذ (و سؤالات شاگردان) کمی در جایگاه تدریس باقی ماند که ناگهان آیت‌الله حکیم رحمه‌الله وارد مسجد شد. وقتی چشم آیت‌الله خوئی به وی افتاد با یک دستپاچگی خاصی کفش و لوازم دیگر خود را برداشت و دست به سینه ایستاد و معذرت خواست. ۱۳۹

بی‌شک در میان مراجع مقیم نجف «آیت‌الله سید محسن حکیم، جلوهٔ بیشتری داشت و مرجعیت ایشان عام‌تر بود... مرجعیت عامه نصیب آقای حکیم شد و اقبال مردم به ایشان بیشتر از همقطاران‌شان بود... برای مرحوم آقای حکیم از لقب «مرجع دینی اعلیٰ» استفاده می‌کردند... وقتی که مرحوم آقای حکیم مرجعیت اعلیٰ یافت همه حرمت و احترام ایشان را در نظر داشتند. ۱۴۰»

۱۳۸. سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، همان، ج ۱۱، صص ۲۱۸-۲۱۹.

۱۳۹. گلشن ابرار، زیر نظر پژوهشکده باقرالعلوم (ع). قم، معروف، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۴۳۶.

۱۴۰. حوزه و پژوهش (مجله)، همان، گفت‌وگو با سید علی‌اکبر حائری، ص ۶۴.

به هر روی سید حکیم تا جایی که توان داشت و مصلحتی که تشخیص می داد اقتضا می کرد در دفاع از مسلمانان تلاش خود را به کار بست.

احترام مراجع و عالمان به سید حکیم من باب قرار گرفتن ایشان در جایگاه رئیس مذهب شیعه است. آنان از مقامات سیاسی کشورها نیز انتظار و توقع حرمت نهادن به ایشان از این حیث را داشتند.

یادم هست که یک بار یکی از مراجع شیعه نجف برای معالجه عازم انگلستان گردید.^{۱۴۱} به هنگام بازگشت، هواپیمای حامل ایشان از آسمان لبنان عبور نمود. هر وقت چنین اتفاقی در مورد سفیر و مقامات بلندپایه واتیکان رخ می داد رئیس جمهور لبنان پیام داده و احترام می کرد. در مورد آن مرجع شیعه چنین کاری صورت نگرفت. امام موسی صدر به دولت اعتراض نمود. گفت: مرجع بزرگ جهان تشیع از آسمان لبنان عبور کرده است آن وقت شما هیچ یک از احترامات معمول را به جا نیاورده اید. رئیس جمهور لبنان خیلی منفعل شده بود.^{۱۴۲}

ساعت ۱۰ و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر دوشنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۹۰ ق/ ۱۱ خرداد ۱۳۴۹ ش ستاره جان زعیم عالیقدر خاموش شد و مسلمانان به ویژه شیعیان غرق ماتم و اندوه شدند. مراجع و شخصیت‌های دینی و سیاسی با صدور اطلاعیه‌هایی رحلت سید حکیم را تسلیت گفتند. جمال عبدالناصر، رئیس جمهور فقید مصر در تلگرافی مورخ ۴ ژوئن ۱۹۷۰ م/ ۱۴ خرداد ۱۳۴۹ ش فقدان «سید امام محسن حکیم» را به امت اسلام تسلیت گفت. دیگر شخصیت‌های سیاسی نیز پیام‌های مشابهی را صادر کردند. مراسم تشییع پیکر ایشان مبدل به میتینگی بر ضد رژیم بعث عقلمی حاکم بر عراق شد به طوری که با آغاز مراسم سران بعث به سرکردگی البکر ترجیح دادند صفوف مشایعت‌کنندگان را ترک و برای نظارت بر حالت آماده‌باش به کاخ ریاست جمهوری بازگردند. با رحلت ایشان تضییقات بی سابقه‌ای بر اسلام‌گرایان اعمال و اوضاع وخیم و بی سابقه‌ای در عتبات عالیات به ویژه حوزه نجف حکمفرما شد.

آل حکیم را می توان خاندان فقاقت و شهادت نامید. هر ده فرزند ذکور ایشان روحانی و در زمره علمای مجاهدند و از این جمع هفت تن آنان به شهادت رسیدند. بنیادگذار جمهوری اسلامی ایران از سید حکیم به عنوان «مرجع عظیم الشان»^{۱۴۳} و از

۱۴۱. منظور امام سید محسن حکیم است که در ۱۲ اسفند ۱۳۴۸ در بیمارستان سن پل لندن بستری گردید.

۱۴۲. منبع شفاهی: حجت الاسلام سید ابوذر عاملی؛ به نقل از: محسن کمالیان، علی اکبر رنجبرکرمانی. عزت شیعه، گزارشی از مبارزات و مجاهدات آیت الله امام سید موسی صدر در احیاء حرکت اسلامی لبنان. قم، مؤلفان، ۱۳۷۷.

۱۴۳. صحیفه نور، همان، ج ۱۶، ص ۲۲۴.





نگارخانه علمی و مقالات فریسی
رتال جامع علوم انسانی

ابوشهداء امام حکیم در اواخر عمر در میان اعضای خانواده؛ در تصویر سید محمد مهدی حکیم به دلیل گریز از دست پشیمان حضور ندارد. از چپ: شهید سید علاء الدین حکیم، شهید سید عبدالصاحب حکیم، شهید سید محمدرضا حکیم، شهید سید محمدحسین حکیم، سید یوسف حکیم، سید محمد کاظم حکیم، سید محسن حکیم، شهید سید محمدباقر حکیم، سیدعبدالعزیز حکیم، سید ابراهیم طباطبائی (نوه صاحب عروه، داماد سید حکیم)، شهید دکتر سید عبدالهادی حکیم؛



فرزندانش با تعبیر «آقازاده‌های معظم»^{۱۴۴} یاد می‌کند. امام خمینی درباره فرزند ارشد مرجع اعلی، عبارت شگفت‌انگیزی را به کار می‌برد، عالمی که با رؤیت سیمای آسمانی و ملکوتی او، آدمی به یاد قیامت می‌افتاد. «با آقای آقاییوسف حکیم که وقتی انسان ایشان رامی‌دید به یاد قیامت می‌افتاد آن‌گونه رفتار نمودند.»^{۱۴۵} در پیام اعتراض آمیزی که در پی بازداشت شماری از اعضای خاندان حکیم و صدور حکم اعدام آنان، از سوی آیت‌الله العظمی سید عبدالله شیرازی خطاب به سفیر عراق در تهران فرستاده شد خواهان آزادی آنان از جمله «جناب علامه سید محمدباقر حکیم فرزند حضرت امام حکیم» شده است.^{۱۴۶}

به هر روی روزگار مرجعیت سید حکیم، زمانه بحرانی است که در هر برهه آن جهان اسلام آستان حوادث و ناملایمات گوناگون و اعتاب مقدسه بین‌النهرین در وضعیتی ناآرام قرار دارد. بازکاوی، بررسی و شناخت فزون‌ترین دوره و تأمل در سیره اجتماعی و سیاسی عالمان شاخص دین ما را هرچه بیشتر با نقش حائز اهمیت آنان در برابر طرحها و توطئه‌های استعمارگران و ایادی داخلی‌شان در کشورهای اسلامی آشنا می‌سازد و بی‌تردید برگرفتن پند و درس از آنچه به وقوع پیوسته است از در غلتیدن به گردابهای تهلکه‌آمیز و آزمودن آزموده‌ها و تکرار خطاهای جبران‌ناپذیر ایمن نگاه می‌دارد و در این صورت قضاوت‌های تاریخی نه زودگذر و استیگمات که ماندگار و واقع‌بینانه خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



۱۴۴. همان، ج ۱۳، ص ۱۱۰. ۱۴۵. همان، ج ۱۸، ص ۱۱۴.
۱۴۶. اسناد انقلاب اسلامی، همان، ج ۱، ص ۴۰۵. تاریخ‌نامه ۶ اسفند ۱۳۵۵ش است.